

روابط جمهوری اسلامی ایران
و فدراسیون روسیه
(عصر نوین همکاری‌ها)



جهانگیر کرمی

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

روابط جمهوری اسلامی ایران

و

فدراسیون روسیه

(عصر نوین همکاری‌ها)

دکتر جهانگیر کرمی
(عضو هیأت علمی دانشگاه تهران)

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
تهران ـ پاییز ۱۳۸۸

فهرستنویسی پیش از انتشار

سرشناسه: کرمی، جهانگیر، ۱۳٤۵ -
عنوان و نام پدیدآور: روابط جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه (عصر نوین همکاری‌ها) / جهانگیر کرمی [به سفارش] دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
مشخصات نشر: تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری: ۲۲٦ ص.
شابک: 978-964-361-523-9
بها: ۲۶۰۰۰ ریال
وضعیت فهرستنویسی: فیپا.
موضوع: ایران ـ روابط خارجی ـ روسیه.
موضوع: روسیه ـ روابط خارجی ـ ایران.
شناسه افزوده: ایران. وزارت امور خارجه. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
شناسه افزوده: ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات.
رده‌بندی کنگره: DSR۱۳۹/ ر ۷ ک ۴ ۱۳۸۸
رده‌بندی دیویی: ۳۲۷/۵۵۰۴۷
شماره کتابشناسی ملی: ۱۸۷۷۵۰۶

روابط جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه (عصر نوین همکاری‌ها)
دکتر جهانگیر کرمی
چاپ اول: پاییز ۱۳۸۸
تعداد: ۱۰۰۰ جلد
طرح روی جلد: فرنوش دولتی
صفحه‌آرایی، طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: مینی سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان نخل، خیابان وزارت امور خارجه
تلفن: ۵-۲۲۴۷۲۷۳۲، دورنگار: ۲۲۴۷۲۷۳۶
فروشگاه مرکزی: میدان انقلاب، اول کارگر شمالی، پاساژ البرز، شماره ۱۱، تلفن: ۹-۶۶۴۲۹۰۲۸
فروشگاه شماره ۲: خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی
صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲
فروشگاه شماره ۳: انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر، تلفن: ۷۱-۲۲۲۹۲۲۷۰
فروشگاه اینترنتی:www.mofa.ir

فهرست مطالب

پیشگفتار

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی از اوان شکل‌گیری خود همواره کوشیده است تا در راستای ماموریت علمی و پژوهشی خود، با انجام همایش، اجرای پروژه و انتشار کتاب و فصلنامه به غنای علمی دانش بنیادی و کاربردی مورد نیاز سیاست خارجی کشور و بویژه دستگاه دیپلماسی پرداخته و با رصد نمودن تحولات و جریانات سیاسی، امنیتی و استراتژیک منطقه، گزارش‌های پژوهشی گسترده‌ای ارائه نماید.

کتاب حاضر با عنوان **"روابط جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه: عصر نوین همکاری‌ها"** که برگرفته از پروژه‌های انجام شده در مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز می‌باشد، به یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین موضوعات راهبردی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دهه اخیر پرداخته است. اهمیت انجام چنین کاری با توجه به فقدان یک تحقیق جامع در موضوع روابط نوین ایران و روسیه بیش از پیش آشکار می‌گردد. این نکته آشکار است که روابط ایران و روسیه در دویست سال گذشته، جدا از اینکه دوستانه یا غیر دوستانه بوده باشد، پیامدهای جدی برای دو کشور، محیط منطقه‌ای پیرامون و نظام بین‌المللی داشته است.

اما نکته مهم در وضعیت کنونی روابط، آنگونه که این اثر نیز به آن می‌پردازد، دوره‌ای از همکاری‌های مهم در عرصه‌ای فراتر از موضوعات دوجانبه است که تا حد زیادی شبیه به روابط دو کشور در عصر صفویه است و این ویژگی، آن را از روابط ایران و روسیه دوره‌های حساس دیگر نظیر قاجار، پهلوی و حتی دهه نخست انقلاب اسلامی مجزا می‌سازد.

ماهیت روابط جمهوری اسلامی ایران و روسیه در دوره جدید چیست ؟ چگونه شکل گرفته است؟ با چه محدودیت‌هایی روبرو بوده و چه مسائل و فرصت‌هایی نصیب منافع ملی کشورمان کرده است؟ پاسخ به این سوالات و بررسی ابعاد آن، از مهم‌ترین موضوعاتی است که اثر حاضر به آن پرداخته است.

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی امیدوار است که با ارائه این اثر به جامعه علمی، پژوهشی و اجرایی کشور، توانسته باشد گام دیگری در راستای تحقق و تتبع جدی‌تر برای تامین منافع ملی جمهوری اسلامی ایران بردارد.

در خاتمه لازم می‌داند در کنار تقدیر از زحمات جناب آقای جهانگیر کرمی نگارنده این اثر، از جناب آقای دکتر ملکی رئیس محترم مؤسسه بین‌المللی مطالعات خزر به عنوان مجری این پروژه تشکر نماید. همچنین از جناب آقای مرادی رئیس محترم مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز که به عنوان ناظر پروژه در ارزیابی و اصلاح محتوای کتاب تلاش و اهتمام ویژه‌ای داشتند قدردانی به عمل آورد.

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

مقدمه

ایران و روسیه بیش از هزار سال است که با یکدیگر ارتباط داشته و البته این روابط تا زمان صفویه، بیشتر، اجتماعی و تجاری بوده است. اما از این زمان به تدریج روابط به شکل سیاسی و نظامی درآمد و در دوره قاجار، دو کشور "موقعیت همسایگی" پیدا کرده و دوره‌ای از جنگ و تهدید میان آنها پدید آمد که روسیه را برای دو سده به مهم‌ترین عنصر در حیات سیاسی بین‌المللی ایران درآورد. با وجود روابط مسالمت آمیز دو کشور در دوره‌هایی چند، فضای عمومی این تعاملات، بر عنصر تهدید زایی روسیه، آسیب پذیری ایران و جستجوی یک قدرت سوم برای ایجاد توازن استوار بود. دو پدیده انقلاب اسلامی در ایران (۱۳۵۷) و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (۱۳۷۰)، با دگرگونی اساسی دو کشور و بویژه خروج از موقعیت همسایگی و دور شدن روسیه از مرزهای ایران تا آن سوی کوههای قفقاز شمالی، شرایطی را پدید آورد که از برخی جهات با دوران پیش از قاجار قابل مقایسه است.

بر این اساس، روس‌ها در کرانه‌های خلیج فارس به ساختن نیروگاه هسته‌ای برای ایران سرگرم شدند؛ امری که در "موقعیت همسایگی" دو کشور، برای هیچ کدام قابل پذیرش نبود. از سوی دیگر، پس از فروپاشی شوروی، منطقه حائل میان دو کشور از قفقاز تا آسیای مرکزی شامل سرزمین‌هایی است که سده‌ها قبل در قلمرو سیاسی و فرهنگی ایران بوده و بخاطر مسلمان بودن، طبعاً بایستی مشمول برنامه‌های صدور انقلاب اسلامی قرار می‌گرفت و این سرزمین‌ها در دکترین امنیت ملی و نظامی روسیه به عنوان "خارج نزدیک"، در شمار حیاط خلوت و حوزه منافع حیاتی مسکو قرار دارند. اما دو کشور ایران و روسیه برخلاف پندارهای نخستین، با تاکید بر سیاست‌های عمل‌گرایانه رویاروی هم قرار نگرفته‌اند.

در حقیقت، ایران دوره انقلاب اسلامی و در زیر فشارهای غرب و روسیهٔ پس از شوروی و در حال عقب نشینی از مرزهای اروپایی، در موضوعات و حوزه‌های گوناگونی، از افغانستان، آسیای مرکزی، خزر و قفقاز تا یکجانبه گرایی امریکا در عرصه‌های مختلف سیاسی، اشتراکات و پیوندهایی پیدا کرده‌اند که برای تحلیل آن از واژگانی چون "اتحاد استراتژیک"، "همکاری استراتژیک"، "همکاری مهم" یا "همکاری تاکتیکی یا موقت" استفاده می‌شود. اما واقعیت چیست و روابط دو کشور در دو دهه اخیر چه مسیری را پیموده و به کجا رسیده است و چه مسائل و موضوعاتی در این روابط مطرح بوده و چه ظرفیت‌هایی وجود دارد؟ در واقع، در این پژوهش، کوشش شده است تا برای این پرسش‌ها، پاسخ‌هایی درخور پیدا گردد.

سخن اصلی این نوشته آنست که "شرایط و نیازهای داخلی دو کشور و تهدید مشترک موجود برای دو دولت در محیط بین‌المللی و منطقه‌ای، در بستر عنصر ژئوپلیتیک (دوری بجای

همسایگی) که مناطقی حائل و مشترک را در آسیای مرکزی، قفقاز و خزر ایجاد کـرده، دوره‌ای از همکاری‌های دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی را پدیدار ساخته است که هنوز هم ظرفیت‌های مهمی برای گسترش دارد."

برای بحث در این مورد، در بخش نخست به "تاریخ روابط دو کشور" از اوان شـناخت و ارتباط دو ملت اشاره شده و بویژه دوره‌های مهم صفویه، قاجار، پهلوی و انقلاب اسلامی مـورد بحث قرار گرفته است. در این دوره‌ها، مهم‌ترین حوادث و رویـدادهای موجـود میـان دو کـشور نظیر اتحاد در مقابل امپراطوری عثمانی، جنگ‌های ایران و روس، انقلاب‌های مشروطه و اکتبـر و اشغال ایران بررسی شده است. در واقع، این مرور تاریخی بخوبی نشان می‌دهـد کـه بـرخلاف دوران اتحاد و همکاری دو کشور پیش از قاجار، دوره‌ای که با جنگ های دوگانه سده ۱۹ شروع شده، ذهنیتی منفی و نگرشی امنیتی در میان نخبگان و توده مردم ایـران نـسبت بـه روس‌هـا شکل گرفته که با وجود دوران همکاری در دهه ۱۳۴۰ ه. ق و گذشت دو دهه از همکـاری‌هـای جدید پس از جنگ سرد، همچنان در مواردی مانع گسترش ارتباطات دو دولت است.

بخش دوم به "روسیه جدید" اختصاص یافته است؛ روسـیه‌ای کـه بـه مرزهـای قـرن هفدهم بازگشته و هویت نوینی را تجربه می‌کند. در این شرایط، اوضاع داخلـی ایـن کـشور بـه لحاظ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، امنیتی مورد بررسی قـرار گرفتـه و سیاسـت خـارجی آن از نخستین سال‌های پس از فروپاشی تحلیل شده است. این بررسـی بـا هـدف رسـیدن بـه درک مناسبی از جایگاه و موقعیت ایران نزد نخبگان و سیاستگذاران مـسکو و در میـان اولویـت‌هـای مهـم خـارجی آن اسـت تـا بـه روشـنی بتـوانیم وزن واقعـی ایـران، انتظـارات آن از روسیه و واقعیت‌های موجـود در مـسکو را در ایـن بـاره ترسـیم کنـیم. ایـن موضـوع را در درون اسـناد استراتژیک رسمی مربوط به سیاست خـارجی روسـیه نیـز دنبـال کـرده‌ایـم کـه بـه صـراحت، جمهوری اسلامی ایران را به عنوان یکـی از کـشورهای درون اولویـت پـنجم سیاسـت خـارجی روسیه آورده‌اند.

در بخش "ایران در مسیری جدید"، شرایط حاکم بر جمهوری اسلامی ایـران در پایـان جنگ هشت ساله و ضرورت‌های فنـی و دفـاعی پـس از آن، آغـاز دوره سـازندگی و حاکمیـت گفتمان "حفظ و توسعه اقتصادی ایران به عنوان ام القـرای جهـان اسـلام"، سیاسـت خـارجی سرچشمه گرفته از آن و نگاه به حوزه شمالی و بویژه روسیه در این دوره کند و کاو شده است.

در بخش چهارم به محیط بین‌الملل جدید به عنوان عامـل مـؤثر بـر سیاسـت خـارجی کشورها پرداخته‌ایم. وضعیت نظام بین‌الملل در دهه ۱۹۹۰ و تحلیل‌های گوناگون پیرامـون آن، حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و پیامدهای آن بویژه هژمونی امریکا و رفتارهای گسترش جویانه آن و محدودیت‌های این نظام بین‌المللی برای سایر کشورها از مهـم‌تـرین عنـوان‌هـای ایـن بخـش

هستند. در واقع، هدف از ارائه این مباحث آن است که بستر بین‌المللی روابط دو کشور و فرصت‌ها و محدودیت‌های ناشی از آن بستر را در دو دهه اخیر مورد کندوکاو قرار دهیم.

"همکاری‌های دو کشور در دوران جدید" مهم‌ترین مبحث این نوشته است و نگارنده کوشیده تا این همکاری‌ها را در سطوح دوجانبه (اقتصادی، فرهنگی و نظامی)، منطقه‌ای (آسیای مرکزی، خزر، قفقاز و خاورمیانه) و بین‌المللی (یکجانبه گرایی امریکا و پرونده هسته‌ای) تحلیل نماید تا بخوبی روشن شود که دو کشور طی حدود بیست سال گذشته تا چه میزان با یکدیگر ارتباط داشته اند.

در واپسین بخش به مسائل، مشکلات، ظرفیت‌ها و راهکارها پرداخته‌ایم. هدف اصلی از ارائه این بخش، بررسی موانع و مشکلاتی است که بر سر راه بسط ارتباطات ایرانی ـ روسی در سالهای ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۸ وجود داشته‌اند تا با شناخت درست آنها، پیشنهادات و راهکارهایی برای رساندن وضع موجود به ظرفیت‌های واقعی دو کشور ارائه گردد. نگارنده مدعی است که ظرفیت‌های دو کشور بسیار فراتر از روابط موجود است و با شناخت بهتر دو طرف، آسیب‌پذیری‌ها و مشکلات و نقطه نظرهای کارشناسان، امکان گسترش این روابط وجود دارد.

در پایان، از مسئولان محترم دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز و مؤسسه مطالعات بین‌المللی دریای خزر آقایان دکتر سید رسول موسوی، دکتر منوچهر مرادی و دکتر عباس ملکی بخاطر حمایت از این اثر و نیز همه کسانی که در انجام بهتر این پژوهش مؤثر بوده و به نحوی نگارنده را یاری کرده‌اند، آقای دکتر مهدی سنایی و خانم‌ها دکتر الهه کولایی، دکتر حمیرا مشیرزاده، آقای مجید باش باقی، همسرم خانم شهناز محبی و نیز همکارانم در گروه مطالعات روسیه دانشکده مطالعات جهان در دانشگاه تهران صمیمانه سپاسگزاری می‌نمایم.

بخش اول: تاریخ روابط ایران و روسیه

اگر چه دولت ایران دارای سابقه سه هزار سال تاریخ است، اما دولت روس صرفاً پیشینه‌ای یک هزار ساله دارد و در سده نهم میلادی بود که نخستین دولت روسی از اقوام پراکنده‌ی اسلاو در کیف (اوکراین امروزی) شکل گرفت. نخستین تماس‌ها و ارتباطات ایرانی ـ روسی به سال‌های حکومت سامانیان در ایران در حدود قرن سوم و چهارم هجری برمی‌گردد[1] اما روابط جدی با ماهیت سیاسی ـ نظامی رسمی با عنصری به نام امپراتوری عثمانی پیوند خورده است. تا زمانی که دریای سیاه در انحصار عثمانی‌ها بود و آنها حتی بر مناطق شمالی آن مانند شبه جزیره کریمه تسلط داشتند و برخی از مناطق قفقاز شمالی نیز در دست آنها بود، ایران و روسیه فاقد مرز مشترک بودند. اما با شکست‌های پی‌درپی عثمانی‌ها از قرن ۱۶ تا ۱۸ و بویژه تصرف مناطق مذکور به وسیله روس‌ها، به تدریج روسیه به مرزهای ایران نزدیک شد. این همسایگی ابتدا بخاطر ترس دو طرف از قدرت امپراتوری عثمانی، به نوعی اتحاد در مقابل خطر قسطنطنیه منجر شد، اما زمانی که خیال روس‌ها از جانب عثمانی راحت شد، کم کم به سمت مرزهای ایران متوجه شده و سرزمین‌های ایرانی قفقاز را تصرف کردند و تماس‌های جدی سیاسی و نظامی میان دو کشور بوجود آمد.

هدف ما در این فصل، بررسی جزئیات این روابط نیست، بلکه قصد داریم صرفاً به شکل‌گیری ارتباطات سیاسی و نظامی دو کشور اشاره نموده و مهم‌ترین تحولات آن را مورد بحث قرار دهیم.

۱. از دوره صفویه تا قاجار

شاه عباس در سال ۱۰۰۱ ه.ق (۱۵۹۲ م) یک هیأت بازرگانی را برای افتتاح باب تجارت به مسکو فرستاد و سه سال بعد تزار روس، سفیری به دربار ایران اعزام کرد. در سال ۱۵۹۷ نیز یک هیأت روسی برای عقد قرارداد مودت و کمک نظامی متقابل وارد ایران شد اما افراد این هیأت دچار بیماری شده و به روسیه بازگشتند. در سال ۱۵۹۸

بخاطر جنگ اتریش و عثمانی، روس‌ها کوشیدند ایران را به اتریش نزدیک سازند. در نهم ژوئیه ۱۵۹۹ (۱۰۰۷ ه.ق) سرآنتونی شرلی و حسینعلی بیگ در رأس هیأتی مرکب از چهل نفر و به همراهی سی و دو بار شتر و قاطر حامل هدایا جهت سلاطین اروپایی از اصفهان رهسپار اروپا شدند و شاه عباس شخصاً آنان را تا خارج شهر بدرقه کرد. هیأت اعزامی دو مأموریت مهم داشت: اولاً با کشورهای اروپایی روابط سیاسی برقرار و علیه دولت عثمانی با آنان پیمان اتحاد ببندد، و ثانیاً برای ابریشم ایران که بسیار مرغوب و تجارت آن در انحصار شخص شاه بود بازاریابی کند. هیأت اعزامی پس از سه ماه مسافرت از راه گیلان و دریای خزر به حاجی طرخان رسید و مورد استقبال فرستادگان تزار روسیه قرار گرفت، اما در مسکو بخاطر شرلی که انگلیسی بود، مورد بی‌اعتنایی قرار گرفتند.[۲]

شاه عباس که از پشتیبانی معنوی اتریش و روس برخوردار بود، توانست در سال‌های ۱۶۰۳ تا ۱۶۱۲ شکست سختی (در قفقاز، کردستان و عراق) به عثمانی داده و شهرهای زیادی از تبریز تا تفلیس را آزاد کند. در این زمان که شاه عباس در حال جنگ با عثمانی‌ها بود، سفیری از روسیه در سال ۱۶۱۴ به حضور او رسید و شاه عباس به او اظهار داشت: «به برادر معظم من تزار روسیه بگو که اگر پول و قشون لازم دارد حاضرم به او بدهم و اگر ضرورتی پیش آید من هم بی مضایقه از او خواهم خواست». در واقع، از این دوره بود که ایران و روسیه بخاطر شکست دادن عثمانی‌ها در قفقاز، همسایه شدند.[۳]

در سالهای ۱۶۱۷ و ۱۶۱۸، روسیه با لهستان در جنگ بود و بخاطر خسارات زیادی که دیده بود از دولت ایران تقاضای کمک مالی به مبلغ چهارصد هزار منات نمود و حاضر شد در مقابل، شهر حاجی طرخان را به عنوان وثیقه به ایران واگذار کند. شاه عباس در ملاقات با سفیر روسیه در باب گرجستان اظهار تمایل کرد که ایران و روسیه همسایه دیوار به دیوار باشند و بین آنها کشور ثالثی که موجب مزاحمت شود حائل نباشد. در مورد قرض، معلوم نیست که شاه عباس به آنها داده است یا نه. همزمان با شاه سلطان حسین صفوی، پتر کبیر که عزم و کفایت زیادی داشت، تزار روس شد و با انجام اصلاحات داخلی گسترده و تقویت قوای نظامی، سیاست تجاوزکارانه‌ای نسبت به همسایگان در پیش گرفت. در این زمان، ولینسکی سفیر روسیه در ایران بود و در گزارشی به پتر، ضعف فراوان ایران و پیش‌بینی انقراض صفویه را یادآور شد.[۴] در سال

۱۷۲۴ با سقوط صفویه، قراردادی میان عثمانی و روسیه در مورد تقسیم ایران امضاء شد که براساس آن، دولت عثمانی تعلق ایالات اشغال شده از طرف قشون روسیه (به انضمام مازندران و استرآباد) به آن دولت را به رسمیت شناخت و خط سرحدی جدیدی بین متصرفات دو کشور از ملتقای رودخانه‌های ارس و کورا تا اردبیل ترسیم گردید وتبریز و همدان و کرمانشاه و همه نقاط واقع در مغرب این خط مرزی متعلق به عثمانی‌ها شناخته شد. ضمناً دو دولت موافقت کردند در صورتی که شاه طهماسب دوم این تغییرات ارضی را به رسمیت شناخت به او کمک نمایند تا سلطنت خود را در بقیهٔ خاک ایران بدست آورد، ولی اگر سر سختی نشان دهد و مخالفت کند، دولتین برای اینکه از جانب ایران فراغت خاطر داشته باشند، هر کس که شایسته‌تر دیدند به سلطنت ایران انتخاب کنند.(۵)

در دسامبر ۱۷۲۴ ماژور ماتیوشکین با قشون خود از باکو با کشتی وارد گیلان شد و در فوریه ۱۷۲۵ (۱۱۳۷ ه.ق) سپاه ایران را که حدود ۱۵ هزار نفر بود شکست داده و سپس وارد لاهیجان شد. اما با مرگ پتر، خطر روس‌ها موقتاً دفع شد و از طرفی با به قدرت رسیدن نادر در ایران، روس‌ها میدان را برای او باز گذاشتند تا بتواند افغانها و عثمانی‌ها را از خاک ایران بیرون براند. روس‌ها دریافتند که استقرار روسیه در سواحل جنوبی دریای خزر کار پر خرج و بسیار مشکلی است و به این زودی انجام‌پذیر نخواهد بود. از طرفی، دولت روسیه به سبب ضعفی که پس از مرگ پترکبیر عارضش شده بود نمی‌توانست از مرزهای لهستان تا خلیج‌فارس، همه جا در مقابل قشون عثمانی اردو بزند و همیشه آماده جنگ باشد. به این جهت صرفه خود را در آن دانست که دولت ایران و نادر را تقویت کند و هنگامی که نادر قشون عثمانی را در اردبیل محاصره کرده بود ژنرال لواشف و فرمانده قشون روس در ایران به دستور سن پترزبورگ چند عراده توپ برای او فرستاد و یک عده افسر روسی را با لباس ایرانی در قشون نادر به خدمت گماشت. چون محاصره اردبیل مدتی طول کشید شخصاً وارد میدان جنگ شد و عثمانی‌ها را شکست داد و پس از تصرف اردبیل آنجا را به نادر تسلیم کرد. در سال ۱۷۳۴ نیز که نادر شهر گنجه را محاصره کرده بود، ژنرال لواشف توپخانه سنگین و افسر و توپچی به کمک او فرستاد و وی را در فتح آن شهر یاری نمود. در سال ۱۷۳۴ روسیه و عثمانی در آستانه جنگ قرار گرفتند و ایران، روس‌ها را تهدید کرد که اگر ایالات قفقاز را تخلیه نکنند با عثمانی علیه آنها متحد خواهد شد و روس‌ها به ناچار قبول کردند و

آخرین فتوحات پترکبیر را در قفقاز طبق معاهده گنجه (۱۰ مارس ۱۷۳۵) به ایران باز پس دادند. در واقع، ملکه آنا در قراردادهای رشت (۱۱۴۴/۱۷۳۲) و گنجه (۱۱۴۸/۱۷۳۵) موافقت کرد همه نیروهای مستقر در ولایات پیشین متعلق به صفویه را فرا خواند.[۶] نادر در سال ۱۷۴۲ به قفقاز حمله کرد و داغستانی‌ها، لزگی‌ها و بخشی از تاتارها را کاملاً مطیع ساخت.[۶]

روسیه در سال ۱۷۴۴ امتیازات زیادی از عثمانی گرفت که از جمله آن، حق انحصاری کشترانی در دریای سیاه بود. پس از مرگ کریم خان زند، روس‌ها در سال ۱۷۷۶ شروع به ساختن یک رشته استحکامات و قلاع نظامی در کنار سرحدات ایران در شمال قفقاز نمودند و در سال ۱۷۸۱ یک دسته ناوگان روس مرکب از شش فروند کشتی بزرگ و کوچک در بندر اشرف مازندران لنگر انداخته و از حاکم آن شهر اجازه تأسیس تجارتخانه‌ای را گرفتند و سپس به بهانه حفظ و حراست تجارتخانه مزبور شروع به ساختن یک قلعه نظامی نمودند و هجده عراده توپ در اطراف آن نصب کردند. آقا محمد خان قاجار که آن نواحی را دردست داشت به حاکم اشرف دستور داد روس‌ها را بیرون کند و روس‌ها نیز به دنبال تهدید مزبور، به کشورشان بازگشتند. این بار روس‌ها متوجه گرجستان شدند و حاکم گرجستان را در سال ۱۷۸۳ تحت الحمایه خود قرار دادند. اما آقا محمدخان قاجار گرجستان را در سال ۱۷۹۵ تصرف کرد.[۷] سال بعد، یک سپاه مجهز و قوی از روسها، پس از اشغال نقاط مستحکم باکو و دربند، به محاصرهٔ قفقاز پرداخته و در گرجستان، داغستان و شیروان مستقر گردید. ولی با مرگ کاترین دوم روسها بار دیگر پای خود را عقب کشیدند و مجدداً گرجستان به تصرف ایرانیان در آمد.

بنابراین، عملیات نظامی در این منطقه مدتی متوقف شد. ولی در سال ۱۷۹۹، گئورگی دوازدهم، حکمران گرجستان، پیش از مرگ، خود را تحت حمایت تزار الکساندر اول قرار داد و به این ترتیب اختلافات بار دیگر از سر گرفته شد. و از آن تاریخ به بعد، دولت روس در تماس مستقیم با ایران قرار گرفت. زیرا در سال ۱۸۰۰ گرجستان به طور کامل به امپراتوری روس ملحق شد،[۸] و این سرآغاز جنگهای بزرگی میان روس و ایران شد که نخست به معاهده گلستان در سال ۱۸۱۳ منجر شد. در این معاهده سه نکته اساسی شامل واگذاری اراضی و تعیین حدود مرزها، دخالت در امور داخلی ایران، و روابط تجاری مطرح شد. شهرهای دربند، باکو، شیروان، شکی و قره‌باغ و قسمتی از طالش، از ایران جدا شد و به ناچار از هر گونه ادعای مالکیت بر گرجستان، داغستان،

اوستیا و ابخاز صرفنظر کرد. به این ترتیب، دروازهٔ شمال باختری به روی روسیه باز شد و ایران از چاههای نفت باکو مطلقاً محروم گردید. این تحدید حدود مرزی در عهدنامه، جنبه‌های گنگ و مبهم داشت و راه را برای بروز مخاصمات آتی‌باز می‌گذاشت. به این تحدید حدود ارضی باید موضوع مادهٔ ۵ را هم اضافه کرد. که طبق آن، با وجود آزاد بودن دریای خزر به روی کشتیهای تجاری، این دریا به صورت دریاچه‌ای روسی در می‌آمد که فقط کشتیهای جنگی روس حق کشتیرانی در آن داشتند.[۹]

اما بار دیگر جنگ میان ایران و روسیه شروع شد و با شکست ایران به عهدنامه ترکمن‌چای در سال ۱۸۲۸ منجر شد. بر اساس مفاد عهدنامهٔ ترکمنچای خانات ایروان و نخجوان به روسیه واگذار شد. خط مرزی بین دو کشور که تقریباً همان خط مرز فعلی است از کوههای آرارات شروع شده، پس از پیمودن طول رود ارس به شهر آستارا (که مشرف به دریای خزر است) در جنوب لنکران منتهی می‌شود. همچنین، ایران را متعهد به پرداخت مبلغ ده کرور تومان یا ۲۰ میلیون روبل نقره می‌کرد. شاه در پرداخت این مبلغ به روسها، از ترس اینکه موجب تقویت آنها شود و جنگ را از سر گیرند، تردید داشت. ولی دولت انگلستان او را از این بابت مطمئن ساخت و سرانجام در لحظه‌ای که پاسکیویچ با ۱۵ هزار سواره نظام اجیر شده از رعایای آذربایجانی شاه، آمادهٔ حرکت به سوی تهران بود تصمیم به پرداخت آن غرامت جنگی گرفت.[۱۰] اما کار به همین جا ختم نشد و نواحی شرقی دریای خزر مانند خجند (۱۸۶۸)، خیوه و بخارا (۱۸۳۷)، گوگ تپه (۱۸۸۱) و مرو (۱۸۸۴) از مناطق ایران به تصرف روس درآمد و رودخانه اترک به موجب پیمان آخال (۱۸۸۱) به عنوان مرز بین دو کشور شناخته شد.[۱۱] البته روس‌ها بعداً حتی قصبه فیروزه را که طبق این پیمان متعلق به ایران دانسته شده بود، با فشار از دولت ایران گرفتند.[۱۲]

در این سالها، دست روسیه در سیاست داخلی ایران شدیداً باز بود و تشکیل بریگاد قزاق در سال ۱۸۷۹ متشکل از جمعی از سربازان ایرانی طبق نمونه یک تیپ قزاق روس و فرماندهی و آموزش این بریگاد به وسیله افسران روس، نمونه آن است. این واحد نظامی به سرعت، شکل منظمی به خود گرفت و از نظر سازمان و قدرت جنگی به صورت بهترین واحدهای نظامی ارتش ایران درآمد. تشکیل این بریگاد موجب شد که اهمیت و قدرت نظامی روسیه در انظار جلوهٔ بیشتری یابد و علاوه بر آن در امور داخلی کشور نیز نقش مهمی بازی کند.[۱۳]

در پایان این دوره با وجود نافرجامی امتیاز رویتر و ایجاد بریگاد قزاق، انگلستان قسمت اعظم بازارهای اقتصادی ایران را به استثنای مناطق شمالی، که به علت احداث جاده‌هایی در آن نواحی توسط روسها تحت کنترل بود، به خود اختصاص داد و سرمایه‌گذاری انگلیسی‌ها بود که تقریباً پایه و اساس کلیهٔ امور صنعتی و اجتماعی کشور را تشکیل می‌داد. اکنون وقت آن رسیده بود که روسها بررسی ایجاد تعادل در این نفوذ اقتصادی دست‌اندرکار شوند و انحصار کامل اقتصادی ایران را از دست انگلیسی‌ها خارج سازند و به نوبهٔ خود در تسخیر زمینه‌های اقتصادی در این کشور کوشش و تلاش کنند.[۱۴]

تحت تأثیر تحولات اروپا و خطر نظامی آلمان برای روس و انگلیس، در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ بین روسیه و انگلستان سه قرارداد تنظیم شد و به موجب آن افغانستان در منطقه نفوذ انگلیس قرار گرفت، سرزمین تبت جزء منطقه نفوذی روسیه شناخته شد و کشور ایران نیز به سه منطقه تقسیم شد: منطقه شمالی شامل خطی که از قصر شیرین، اصفهان، تا یزد و خواف می‌رسید، تحت نفوذ روسها قرار گرفت. منطقه جنوبی از بندرعباس، کرمان، بیرجند، زابل و سرحد افغانستان زیر نفوذ انگلیسیها درآمد. منطقه مرکزی هم ناحیه‌ای بی‌طرف و متعلق به ایران شناخته شد.[۱۵]

اقدامات مالی شوستر امریکایی، بویژه پس از آن که معاونی انگلیسی نیز برگزیده بود، بهانهٔ خوبی بود که دولت روسیه بار دیگر در امور ایران اظهار نظر کند و خروج هیات او را از مجلس خواستار شود. مقاومت و تظاهرات مردم بر ضد دولت و عمال روسی برای آنان قابل تحمل نبود و فشار دولت روس به حدی رسید که در روزهای آغازین بهار ۱۳۳۰ ه.ق (۱۹۱۲م) بارگاه مطهر حضرت امام رضا علیه‌السلام در مشهد را به توپ بستند. اندکی قبل از شروع جنگ جهانی اول (۱۹۱۸ـ۱۹۱۴م) دولت روسیه موفق شد که عملیات ساختمانی راه‌آهن جلفا به تبریز را شروع کند؛ راهی که ساختمانش در سال بعد پایان یافت و ورود روسها را به منطقهٔ آذربایجان آسان کرد. در زمستان (۱۳۳۲ق/ ۱۹۱۴م) تعداد زیادی از قوای روس ـ با وجود اعلام بی‌طرفی ایران در جنگ ـ وارد مناطق شمال غربی ایران شدند. شهرهایی مانند تبریز، مهاباد و سواحل دریاچه ارومیه محل تاخت و تاز سپاهیان روس و ارتش عثمانی ـ که به بهانهٔ ورود روسها به آن منطقه آمده بودند ـ گردید. در ۲۰ مارس ۱۹۱۵ م دولت بریتانیا به روسیه پیشنهاد داد تا در مقابل تصرف قسطنطنیه از جانب روس، بریتانیا نیز به منطقهٔ بی‌طرف

ایران دست یابد. اگرچه عمر این توافق پیش از سه سال نبود، اما اثرات آن به سرعت مشخص گردید.[۱۶]

در آغاز قرن بیستم نیز ملاحظات تجاری بر روابط روسیه با ایران حاکم بود. و این موضوع، بیشتر به شمال ایران و مزایای اقتصادی آن برمی‌گشت. اما با انقلاب سال ۱۹۱۷ در روسیه و سرنگونی نظام تزاری، و نیز کودتای اسفند ۱۲۹۹ در ایران، روابط دو کشور بطور اساسی دگرگون شد. نکته جالب اینست که در ۱۲ فروردین۱۲۹۶ (۱۹۱۷)، ۸۸ نفر از نمایندگان سه دوره نخست مجلس شورای ملی ایران، در تلگرافی به مجلس دوره‌ای روسیه، پس از ابزار خوشنودی از پیروزی «ملت بزرگ روس»، انقلاب روسیه را به «فروغ درخشانی» مانند کردند که سرانجام جهان را فروزان خواهد کرد و واپسین تاریکی‌ها را خواهد زدود.[۱۷] اما دیری نگذشت که این انقلاب و ایدئولوژی مسلط بر آن به بزرگترین کابوس نظام سیاسی و ملت ایران تبدیل شد.

۲. روابط ایران و روسیه در دوره پهلوی

انقلاب کمونیستی و پیدایش دولت اتحاد جماهیر شوروی و قرار گرفتن انگلستان در مقابل آن، و پایان جنگ جهانی اول موجب شد که کشورهای سرمایه‌داری غرب، کمربندی بهداشتی در پیرامون شوروی ایجاد کنند تا مانع از سرایت خطر کمونیسم به جهان شوند و کودتای رضاخان در این چارچوب بود. دولت جدید روسیه نیز کوشید تا کشورهای مجاور خود را مطمئن سازد که خطری از ناحیه مسکو آنها را تهدید نمی‌کند. در این چارچوب، دولت بلشو یکه در تابستان سال ۱۹۱۹ م. (۱۲۹۸ ش) یادداشتی به شرح زیر برای دولت ایران فرستاد:

۱ـ همه بدهی‌های ایران به روسیه بخشیده می‌شود؛

۲ـ مداخلهٔ روسیه در درآمد ایران از هزینه‌های گمرکی، پست و تلگراف پایان می‌یابد؛

۳ـ همه امتیازات مقامات و شرکتهای روسی در ایران خاتمه پیدا می‌کند؛

۴ـ بانک روسیه در ایران، با همه شعب و مالکیت آن در شمار اموال مردم ایران محسوب می‌شود؛

۵ـ همهٔ جاده‌ها، کارخانه‌های تولید برق، تجهیزات بندری، خطوط آهن و غیره که متعلق به روسیه بوده به مردم ایران انتقال داده می‌شود؛

۶ـ کاپیتولاسیون پایان می‌یابد.[۱۸]

براساس آموزه‌های ایدئولوژی کمونیسم و اصل اجتناب‌ناپذیری جنگ با سرمایه‌داری جهانی و سرنوشت محتوم انقلاب کمونیستی در همه کشورهای جهان، مسکو در همان حال که مواضع دوستانه‌ای در برابر دولت ایران اتخاذ کرد، کمک‌رسانی به نیروهای مخالف آن را نیز مورد توجه قرار داد. سیاستی که در قبال بسیاری از دولتهای همجوار یا دور در سالهای حاکمیت استالین تداوم یافت. در بسیاری از موارد روابط دیپلماتیک شوروی با دولتهای دیگر در کنار فراهم آوردن نیروهای شورشی و جریانات براندازی علیه همان دولت صورت می‌گرفت.[۱۹] در این رابطه می‌توان به کنگره باکو اشاره کرد که نمایندگانی از کشورهای مختلف شرق و از جمله ایران در آن شرکت داشتند. لنین برای حمایت از این گروهها بودجه‌ای در نظر گرفته بود و قرار بود از محل این بودجه تبلیغات کمونیستی برای جذب ملت‌های شرق صورت گیرد.[۲۰]

پس از تصرف تهران در اسفند ۱۲۹۹ توسط رضاخان فرماندهٔ بریگاد قزاق قرارداد مودت شوروی با ایران (فوریه ۱۹۲۱) منعقد شد، رضاخان دو ماه پس از آن به عنوان وزیر جنگ مطرح شد و در واقع به طور عملی کنترل کشور را به دست گرفت. در قرارداد مودت دو کشور امتیازاتی که دولت روسیه از ایران دریافت می‌کرد، لغو گردید. همهٔ قروض ایران به دولت جدیدالتأسیس شوروی بخشیده شد و کاپیتولاسیون برای اتباع و مقامات روسی لغو شد. مادهٔ پنجم این قرارداد (۱۹۲۱) ایجاد و حضور سازمانها، گروهها، افراد و یا هر گونه نیروی نظامی را که هدف آن اقدامات خصومت آمیز علیه روسیه و ایران باشد، در قلمرو دو کشور ممنوع اعلام کرد. آنها متعهد شدند که به هیچ گروه یا سازمانی اجازهٔ استفاده از خاک خود را برای عبور موادی که علیه دیگری مورد استفاده قرار گیرد، ندهند. در مادهٔ ششم عهدنامهٔ مودت دو کشور اعلام شد که اگر کشور ثالثی بخواهد برای مداخلهٔ نظامی در ایران و استفاده از آن به عنوان پایگاه عملیات علیه روسیه اقدام کند و از این طریق، مرزهای روسیه شوروی مورد تهدید قرار گیرد یا متحدان فدراتیو آن را در معرض تهدید قرار دهد، اگر ایران نتواند این خطر را دفع کند، اتحاد شوروی حق آن را خواهد داشت که نیروهای خود را وارد خاک ایران نماید و اقدامات نظامی لازم برای دفاع از خود را با ابزارهای نظامی انجام دهد.[۲۱]

در مادهٔ سیزدهم این قرارداد نیز آمده بود که حکومت ایران نباید تحت تملک، اقتدار و یا استفادهٔ هر کشور ثالثی قرار گیرد. این ماده سبب شد حضور و فعالیت کشورهای غربی و آمریکا و فعالیت اقتصادی آنها در شمال ایران دشوار شود. در همان

هنگام، یکی از مقامات دولت شوروی در تفسیر مواد پنجم و ششم عهدنامهٔ مودت دو کشور در سال ۱۹۲۱ آن را مربوط به هنگامی خواند که حملهٔ نظامی قابل ملاحظه‌ای از طریق ایران علیه روسیه یا متحدان آن در جمهوری‌های پیرامونش مطرح گردد و تهدید جدی علیه روسیه شوروی آشکار شود. با انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ سیاست دولت شوروی در قبال جنبش جنگل دگرگون گردید. بدین ترتیب، انقلاب روسیه باعث شد طرح دو دولت استعمارگر روسیه تزاری و انگلستان برای تقسیم ایران، نقش بر آب شود. در واقع، به گفته سیدحسن تقی‌زاده، انقلاب اکتبر روسیه بزرگترین رویداد تاریخی در ۱۵۰ سال اخیر برای ایران بود و بی‌تردید اگر در واپسین روزهای جنگ جهانی نخست، آن انقلاب پیش نیامده بود، از ایران و ترکیه به مثابه دو کشور مستقل اثری به جا نمی‌ماند.[۲۲] در واقع در دههٔ ۱۹۲۰، دولت شوروی دیدگاهی را پذیرفت که اهمیت عوامل ژئوپلیتیک را در سیاست خارجی این کشور منعکس می‌ساخت. کارل رادک از رهبران انقلابی شوروی در سال ۱۹۲۳، اعلام کرد که تلاش برای ایجاد زود رس یک رژیم شورایی در ایران به نفع ما نیست. منافع اصلی در ایران این است که تبدیل به پایگاهی برای حمله به باکو نشود. استفادهٔ روسیه از نیروی نظامی خود در ایران نه برای تسلط بر آن، بلکه برای دفاع از یک متحد انجام خواهد شد. در این دوران، تلاش رضاخان برای کسب قدرت از سوی شوروی در مسیر رشد بورژوازی ملی ایران و اقدامی مترقی تلقی می‌شد. بر همین اساس، کمونیستها در مجلس چهارم به رهبری سلیمان میرزا اسکندری، از سرنگونی حکومت قاجاریه و قدرت یافتن رضاخان استقبال کردند، ولی او به زودی سرکوب نیروهای کمونیست را مورد توجه قرار داد. به هر حال، پس از قرارداد ۱۹۲۱، روابط تجاری ایران و شوروی ـ به ویژه در نواحی شمالی ایران ـ توسعه بسیار یافت. با تیره شدن روابط روسیه و انگلستان در نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۲۰، روابط شوروی با ایران نیز تحت تأثیر قرار گرفت.[۲۳] اگرچه شوروی یک طرف تجاری طبیعی برای ایران بود، اما رقابت آن با انگلستان و نیز ترس رضاشاه از فعالیت‌های تبلیغاتی کمونیستی، مانع بسط این روابط بود و مسکو نیز در سال ۱۹۲۶ در عمل با ایران وارد جنگ اقتصادی شد.[۲۴]

با وجود اینها، مسکو درصدد بود مانع از تیرگی روابط شود. در سال ۱۳۰۶ (۱۹۲۷م)، قرارداد عدم تعرض و بی‌طرفی دو کشور به امضاء رسید.[۲۵] در مادهٔ دوم این قرارداد، تلاش هر دو کشور برای کنار ماندن از تجاوز کشورهای دیگر علیه طرف قرارداد یاد شده و عدم اعزام نیروهای نظامی به خاک یکدیگر پذیرفته شد. در این هنگام، جنگ

داخلی در روسیهٔ شوروی پایان یافته بود، ولی تأمین امنیت همچنان یکی از مسایل اصلی رهبری این کشور بود. در این پیمان، مجدداً مواد پنجم و ششم عهدنامهٔ ۱۹۲۱ مورد تأیید دو کشور قرار گرفت. با انعقاد پیمان عدم تعرض دو کشور در سال ۱۹۲۷، روس‌ها پذیرفتند بندر انزلی را که تا آن زمان در تصرف خود نگه داشته بودند به ایران تحویل دهند. رضا شاه سیاست جایگزین کردن قدرت سوم را به جای روسیه و انگلستان به طور جدی دنبال کرد. در سال ۱۹۳۹، بیش از ۴۱ درصد تجارت خارجی ایران با آلمان بود و سهم روسیهٔ شوروی از ۳۴ درصد به ۱۱/۵ درصد کاهش یافت. مقاومت رضاشاه پهلوی در برابر خواستهٔ دولتهای شوروی و انگلستان برای اخراج عوامل آلمانی، سرانجام بهانه‌ای برای مداخلهٔ مستقیم آنان در ایران و برکناری وی و نیز بهره‌گیری مستقیم از امکانات جغرافیایی ایران گردید. در واقع، دسترسی بدون قید و شرط به منابع انرژی در ایران، یکی از انگیزه‌های اصلی این اقدام بود. در سوم شهریور ۱۳۲۰ بین ۸۵ تا ۱۰۰ هزار نیروی نظامی روسی نیز همزمان با نیروهای انگلیسی، وارد خاک ایران شدند و استانهای شمالی را به تصرف خود در آوردند. مأموران روس نسبت به موقعیت و شرایط داخلی ایران، آگاهیهای لازم را از پیش به دست می‌آوردند.[۲۶] روس‌ها در یادداشتی که همزمان با هجوم به ایران به تهران فرستادند، به ماده ۶ معاهده ۱۹۲۱ اشاره کردند.

همزمان با این اوضاع و احوال، وقایع سیاسی مهمی در آذربایجان و کردستان صورت گرفت. در روز ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ فرقه دموکرات آذربایجان به رهبری جعفر پیشه‌وری با انتشار بیانیه‌ای مشتمل بر یک مقدمه و ۱۲ ماده که حاوی نظرات اساسی مؤسسان فرقه بود، موجودیت خود را رسماً اعلام داشت. چند روز پس از تأسیس دولت در آذربایجان، یعنی در ۲۴ آذر ۱۳۲۴ قاضی محمد رهبر با سابقه کردها به تبعیت از پیشه‌وری تشکیل حکومت خودمختار کردستان را اعلام نمود و در دوم بهمن همان سال، مجلس ملی کردستان منعقد شد و قاضی محمد را به سمت صدر حکومت ملی کردستان انتخاب کرد. تشکیل حکومت ملی کردستان نیز همانند حکومت ملی آذربایجان با مساعدت و پشتیبانی دولت شوروی انجام پذیرفت. در دی ماه ۱۳۲۴ برخی از روسای طوایف کرد به سرپرستی قاضی محمد و نوری بیک در باکو با باقرف رئیس‌جمهوری آذربایجان شوروی ملاقات کردند. باقرف در این ملاقاتها قول می‌دهد از هر نوع کمک و مساعدت به آنان در کسب استقلال کردستان دریغ نخواهد کرد. وی

همچنین قول می‌دهد نظر مساعد دولت شوروی را در این زمینه جلب کند؛ مشروط بر اینکه کردها از فرقه دموکرات آذربایجان حمایت نمایند. در این خصوص، مدتی پس از تأسیس دولت کردستان، قرارداد همکاری متقابلی میان دو جمهوری خودمختار آذربایجان و کردستان ـ متضمن پایداری در برابر دولت مرکزی و حفظ خودمختاری دو رژیم به امضاء رسید. بدین ترتیب، دیپلماسی اتحاد جماهیر شوروی علاوه بر حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان از دولت کردستان به عنوان اهرم فشاری بر دولت مرکزی جهت تسلیم شدن در برابر خواستهای خود استفاده می‌کرد.[۲۷]

ایران طی بحران تشکیل حکومتهای خودمختار آذربایجان و کردستان در یادداشتهای رسمی از اتحاد شوروی خواست از حمایت این حکومتها بپرهیزد. اتحاد شوروی در پاسخ به یادداشتهای ایران هر بار دخالت خود را در تأسیس دولتهای خود مختار انکار می‌کرد و آنها را به عنوان جنبش‌های خودجوش و مستقل ارزیابی نمود.[۲۸] به هر حال، سرانجام شرایط بین‌المللی (آغاز جنگ سرد میان امریکا و شوروی) و الیتماتوم ترومن بود که روس‌ها را مجبور به قطع حمایت از آذربایجان و کردستان نمود و با توافق قوام و سادچیکف، این بحران خاتمه یافت.

با رد موافقت‌نامه قوام ـ سادچیکف از سوی مجلس پانزدهم، یک دوره جدید بحرانی در روابط ایران و شوروی آغاز شد که تا به قدرت رسیدن رزم‌آرا در تیر ۱۳۲۹ ادامه یافت. دولت شوروی طی یادداشت ۲۹ آبان ۱۳۲۶ (۲۰ نوامبر ۱۹۴۷) ایران را به عهد شکنی متهم کرد و اعلام نمود که ایران سیاست خصمانه ای نسبت به شوروی در پیش گرفته و خاک خود را به پایگاهی برای حمله به شوروی مبدل کرده است.[۲۹] در سال‌های ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۰ روابط روس‌ها با غرب بر سر مسائلی نظیر کنترل تنگه‌های بسفر و داردانل، وقایع یونان، مسئله برلن، انقلاب چین، و وقایع هند و چین بحرانی گشته و سرانجام به آغاز دوره جنگ سرد و تشکیل و رویارویی ناتو و ورشو منجر شد.[۳۰] از این رو، روابط با ایران نیز در چنین فضایی جاری بود و مسکو فرصت نداشت که چندان با ایران درگیر شود. در این شرایط اختلافات بین دو کشور به آرامی جای خود را به تفاهم داد. سیاست دولت شوروی نسبت به دولت ایران تغییر یافت و مناسبات دو کشور گسترش یافت. این بار نیز تحولات در روابط دو کشور بدون کوچکترین ارتباطی با منافع مردم انجام گرفت، یعنی درست در زمانی که رژیم ایران با سرکوب شدید مردم به تحکیم دیکتاتوری خود می‌پرداخت، ماه عسل روابط ایران و شوروی آغاز شد.[۳۱] حتی

مسائل مربوط به ملی شدن نفت نیز خیلی به این روابط لطمه نزد. در واقع، این سیاست خروشچف مبنی بر همزیستی مسالمت‌آمیز بود که بیشترین تأثیر را بر روابط دو کشور داشت. از نگاه خروشچف مادامی که ایران سیاست خارجی خود را در درون بلوک غرب تعریف کرده بود، هرگونه فشار بر آن، به وابستگی بیشتر تهران می‌انجامید.

در سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۳ که جامعه بی‌ثبات و با اغتشاشات، اعتراضات و قیامهای مردمی علیه رژیم روبرو بود، اتحاد جماهیر شوروی یا سکوت اختیار کرد و یا اینکه به صورت رسمی از دولت ایران و اصلاحات و اقدامات او حمایت نمود.[۳۲] سفر برژنف دبیرکل حزب کمونیست در سال ۱۳۴۲ نشان‌دهنده بی‌توجهی مسکو به تحولات داخلی ایران بود. در واقع، شوروی نه از نظر ایدئولوژی بلکه با در نظر گرفتن منافع یک ابرقدرت به ایران توجه داشت.

برخورداری ایران از حمایتهای همه جانبه امریکا و نزدیکی شوروی و امریکا در اوایل دهه ۱۳۴۰ بی‌تردید در صدور اعلامیه ۲۴ شهریور ۱۳۴۱ اسدالله علم نقش تعیین کننده داشت. تأسیس اوپک و تلاش ایران به همراهی سایر کشورهای مؤسس اوپک در سیاست قیمت‌گذاری نفت به مثابه نوعی تلاش در جهت کاهش وابستگی ایران به غرب توسط شوروی‌ها ارزیابی می‌شد.[۳۳] با وابستگی ایران به غرب بویژه از سال ۱۳۳۲ به بعد، شوروی برای جلوگیری از سقوط هر چه بیشتر ایران در دامن غرب، با سیاست‌های مسالمت‌آمیزتر تلاش نمود روابط خوبی با ایران برقرار نماید. حکومت ایران نیز با استفاده از چتر امنیتی غرب کوشید تا روابطی معتدل با مسکو داشته باشد.[۳۴]

از سال ۱۳۴۱ نه فقط روابط دو کشور بسط و توسعه یافت، بلکه این روابط از چهار چوب محدود مبادلات بازرگانی خارج شد و مرحله جدیدی از همکاری‌های اقتصادی، فنی و فرهنگی میان دو کشور آغاز گردید و مرزهای دو کشور از سوی طرفین مرزهای صلح و تفاهم شناخته شد. محافل سیاسی شوروی عادی شدن روابط ایران و شوروی را با خشنودی بسیار استقبال کردند. گریگوری تیتوویچ زایتسف در آذر ۱۳۴۱ (دسامبر ۱۹۶۲) به عنوان سفیر شوروی به تهران آمد و به محض ورود به مبادله اسناد مربوط به قرارداد مرزی بین ایران و شوروی با نمایندگان حکومت ایران پرداخت.[۳۵]

روابط اتحاد شوروی با ایران در دههٔ ۱۳۴۰ (۱۹۶۰)، بیانگر اهمیت خاورمیانه در سیاست خارجی این کشور بود. غیر از مصر، هیچ کشور دیگری به اندازهٔ ایران از اتحاد شوروی کمک دریافت نکرد. شوروی بسیار محتاطانه کمکهای نظامی خود را به ایران که

از اتحاد آن با غرب اطمینان داشت، ارایه می‌کرد. روابط اقتصادی و فروش تسلیحات به ایران آشکارا در جهت کاهش وابستگی ایران به امریکا و کسب امتیازات بیشتر از این کشور بود. این اقدام بیانگر اهمیت توسعهٔ نفوذ اتحاد شوروی در ایران بود. از دیدگاه ایران نیز خطر واقعی از سوی دولتهای تندروی عرب بود، هر چند که اتحاد شوروی در تجهیز و تسلیح آنها نیز نقش اساسی داشت.(۳۶) سفر برژنف دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی به تهران در آذر ۱۳۴۲ (نوامبر ۱۹۶۳) توسعهٔ روابط دو کشور را سرعت بخشید. طی این سفر، توافقهای دیگری در مورد مسائل مرزی و ترانزیتی به عمل آمد و قرارداد همکاری فنی و اقتصادی نیز به تصویب رسید. این نخستین بار بود که یکی از رهبران بلند پایه اتحاد شوروی به تهران سفر می‌کرد. این سفر، تایید کاملی بر روند توسعهٔ روابط دو کشور در چارچوب مناسبات در حال توسعهٔ دو ابر قدرت بود. به این ترتیب، در اوج مبارزات مردم ایران علیه شاه و اقدامات او به دستور برنامه ریزان آمریکایی، همزمان با توسعهٔ روابط ایران و شوروی، روند تحولات داخلی ایران نیز مورد تائید کامل شوروی قرار گرفته بود.(۳۷)

در سال ۱۳۴۵ یک قرارداد تسلیحاتی به ارزش ۱۱۰ میلیون دلار بین دو دولت ایران و شوروی منعقد شد. چند ماه پس از عقد این قرارداد، دولت ایران همه واحدهای نظامی را که در مرزهای شمالی مستقر شده بود، به منطقه خلیج فارس و سرحدات ایران و عراق انتقال داد. هر چند مبلغ ۱۱۰ میلیون دلار خرید سلاح از شوروی در مقایسه با تجهیزات نظامی پیچیده و پرهزینه‌ای که ایالات متحده آمریکا در اختیار ایران قرار داده بود بسیار ناچیز به نظر می‌آمد، ولی دولت ایران با عقد قرارداد خرید اسلحه از شوروی توانست با اطمینان خاطر سیاست توسعه طلبانه خود را در منطقه خلیج فارس بدون کوچکترین نگرانی و تهدیدی از جانب اتحاد شوروی دنبال کند. به عبارت دقیق‌تر ایران در نظر داشت با ارائه و اجرای طرحهای مشارکت، اتحاد شوروی را از ایفای نقش منطقه‌ای خود در خلیج فارس و اقیانوس هند باز دارد و این کشور را به اتخاذ سیاستهای مشترک با ایران وا دارد و تا اندازه‌ای نیز در این زمینه موفق شد؛ چرا که پس از اعلام تصمیم انگلستان به بیرون بردن نیروهایش از خلیج فارس هر دو کشور ایران و شوروی در مورد مسائل خلیج فارس سیاست واحدی اتخاذ و مشترکاً پیشنهاد کردند منطقه خلیج فارس باید از مناقشات نیروها و کشورهای قدرتمند به دور ماند و حفظ امنیت آن بر عهده کشورهای ساحلی واگذار شود.(۳۸)

در واقع، هدف اصلی شاه آن بود که موقعیت منطقه‌ای ایران را به بهترین شکل ممکن تضمین کند و این آغاز دوره‌ای است که تا سال ۱۳۵۶ و با برقراری روابط با کشورهای عرب، هند ، پاکستان و چین تکمیل می‌شود. گازیوروسکی از این سیاست به عنوان سیاست دولت بسیار خودمختار که از منافع ملت به دور و تابع اولویت‌های شخص شاه بود یاد می‌کند.[۳۹] معاملهٔ دو کشور برای انتقال گاز طبیعی ایران در این زمینه دارای اهمیت جدی بود. شاه اهمیت سیاسی خرید سلاح از شوروی را اندک برآورد کرد و کوشید آن را در راستای سیاستهای مستقل خود ارزیابی نماید. نخستین باری است که یکی از اعضای وابسته به بلوک غرب با شوروی وارد معاملهٔ خرید اسلحه می‌شود و این امر حاکی از آن است که سازمان پیمان مرکزی که هشت سال از عمرش می‌گذرد، دیگر نقش نظامی خود را برای دفاع در برابر شوروی از دست داده است. هدف ایران در درجهٔ نخست، به دست آوردن سلاحهای جدید برای دفاع در خلیج فارس در صورت خروج بریتانیا بود. در واقع، ایران قصد داشت با خرید اسلحه از اتحاد شوروی، امریکا را تحت فشار قرار دهد تا به تقاضای آن پاسخ مثبت دهد. این معامله در برابر صدور یک میلیارد دلار اسلحه از امریکا به ایران بسیار ناچیز بود. ایران در همان حال در پی تقویت موقعیت خود در برابر کشورهای انقلابی عرب بود. که عمدتاً وابسته به شوروی بودند.[۴۰] البته یک نکته جالب دیگر این بود که شاه حتی در جنگ ۱۹۶۷ به هواپیماهای جنگی شوروی اجازه داد که از فراز خاک ایران برای کمک به اعراب پرواز کنند. این موضوع در سال ۱۳۵۲ نیز تکرار شد و به شش فروند هواپیمای روسی دیگر نیز اجازه پرواز داده شد.[۴۱]

با این وصف در دهه ۱۳۵۰ دو موضوع همواره موجب نگرانی حکومت ایران در روابطش با همسایه شمالی می‌شد؛ یکی حضور همه جانبه ناوگان اتحاد جماهیر شوروی در خلیج فارس و اقیانوس هند و دیگری گسترش روز افزون روابط شوروی با عراق که روابط خصمانه‌ای با ایران داشت. ضمن اینکه هر دو مورد فوق در تعارض با منافع و سیاست ایالات متحده امریکا در منطقه قرار داشت. عهدنامه همکاری امنیتی و اقتصادی عراق و شوروی در ۲۰ فروردین ۱۳۵۱ (۹ آوریل ۱۹۷۲) به نگرانی ایران بیش از پیش افزود، چرا که این عهدنامه به مثابه کمک بزرگی به عراق و سیاستهای ضد ایرانی آن کشور محسوب می‌شد.[۴۲] عبارات این عهدنامه آشکارا جنبه‌ای ضد ایرانی و در جهت حمایت از اعراب بود و از این رو، نگرانی‌هایی را در تهران به وجود آورد. پس از اعلام

تصمیم انگلستان به خروج نیروهایش از منطقه، ایران خلیج فارس را «منطقه حیاتی» خود نامید و اعلام کرد که خلاء قدرتی که در نتیجه خروج بریتانیا حاصل خواهد شد نباید به وسیله هیچ کشوری در خارج از منطقه پر شود. شاه در ۱۴ دی ۱۳۴۷ به نخست‌وزیر هند گفت: «وقتی انگلستان در سال ۱۳۵۰ نیروهایش را از خلیج فارس خارج کند، ایران حضور بیگانگان را تحمل نخواهد کرد.» این نکته در دو اعلامیه مشترک ایران و شوروی در سال‌های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ نیز مورد تأکید قرار گرفت.(۴۳)

محمدرضا شاه برای روشن کردن هر چه بیشتر مسائل و به منظور رفع کدورتهای حاصل از امضای عهدنامه عراق و شوروی، در مهر ۱۳۵۱ (اکتبر ۱۹۷۲) برای سومین بار به مدت ده روز به مسکو سفر کرد. او در مصاحبه‌ای که در پی این دیدار با خبرنگاران انجام داد، عهدنامه دوستی شوروی و عراق را زنگ خطری مهم برای تقویت نیروهای مسلح ایران خواند و افزود: «اگر مسکو خواستار تشنج‌زدایی واقعی در اروپا می‌باشد، باید این سیاست را در خلیج فارس نیز اجرا کند، زیرا امنیت اروپا بدون وجود ثبات و امنیت خاورمیانه موضوع مسخره‌ای بیش نخواهد بود». مسافرت شاه به مسکو جدا از برطرف شدن کدورتها، دو دستاورد اقتصادی ـ صنعتی بسیار مهم در پی داشت: یکی عقد قرارداد پانزده ساله بازرگانی و اقتصادی و دیگری افتتاح مجتمع ذوب آهن اصفهان. توازنی که در روابط دو جانبه ایران و شوروی پس از عهدنامه پانزده ساله سال ۱۳۵۱ به وجود آمده بود، در روندی همه جانبه ادامه یافت. در این دوران حجم مبادلات تجاری ایران و شوروی سالیانه به یک میلیارد دلار بالغ می‌شد. به این ترتیب شوروی به صورت یکی از شرکای مهم ایران در آمده بود. این امر همچنین می‌توانست زمینه‌های ثبات در روابط سیاسی و اقتصادی دو کشور را فراهم آورد. مخصوصاً عقد قرارداد جدید نفتی ایران با کنسرسیوم در ۳۰ تیر ۱۳۵۲ که دولت از آن به عنوان ملی کردن صنایع نفت نام می‌برد، مشارکت بیشتر شوروی در امر همکاری صنعتی با ایران به همراه داشت.(۴۴) شاه ایران از سال ۱۳۴۹ به بعد به یک سیاست خارجی تهاجمی روی آورد که محصول تحولاتی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی بود. خروج انگلیس از خلیج‌فارس، افزایش قیمت نفت، تنش زدایی بین شرق و غرب، و ژاندارمی منطقه در قالب طرح نیکسون از آن جمله‌اند. او در عین حال که نگران روابط عراق و شوروی بویژه قرارداد ۱۹۷۲ بود، اما کوشید که به مسکو نزدیک شود.(۴۵)

شاه می‌کوشید با بهره‌گیری از تضادهای ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی، از نزدیک شدن به اتحاد شوروی به عنوان اهرمی برای تحمیل دیدگاههای خود بهره گیرد، ولی ظرفیت وابستگی اقتصادی ـ سیاسی دولت ایران به امریکا آنچنان عظیم بود که این گونه اقدامات نمی‌توانست منشأ تأثیرات جدی باشد. اتحاد شوروی در عین حال، مایل به تضعیف و تیره کردن روابط خود با کشورهای انقلابی عرب نبود و در تأمین خواسته‌های شاه محتاطانه عمل می‌کرد. رقابتهای شاه با جمال عبدالناصر که می‌کوشید روابط خود را با کشورهای حاشیهٔ خلیج فارس بهبود بخشد، در این راستا قابل اشاره است.[۴۶]

روابط ایران و شوروی در اوائل دهه هفتاد میلادی به شکل جدی گسترش یافت. بطوری که تا اواسط سال ۱۳۵۲ حدود ۳۵۰۰ متخصص شوروی در مراکز مختلف اقتصادی و صنعتی ایران اشتغال داشتند. اتحاد شوروی بر عدم دخالت نیروهای خارجی در خلیج فارس تأکید داشت و هیچ‌گونه مخالفت اصولی با مسلح شدن ایران ابراز نکرد. از سوی دیگر، دولت ایران به صورت غیر مستقیم سیاست «خلیج فارس به عنوان منطقه صلح» مطرح شده توسط برژنف را مورد تائید قرار می‌داد و خواستار خروج کشتیهای جنگی و نیروهای نظامی کشورهای خارجی از منطقه خلیج فارس بود. تنها موضوع مورد اختلاف نسبت به کشورهای منطقه خلیج فارس بین ایران و شوروی، به نگرش متعارض این دو کشور به دولتهای چپ منطقه مربوط می‌شد. در حالی که دولت شوروی از دولتهای تندرو و جنبش‌های آزادی بخش منطقه حمایت می‌کرد منتقد کشورهای محافظه‌کار عرب بود. آمریکا در راستای سیاست کلان خود به هیچ وجه دولتهای چپ‌گرا و جنبش‌های مارکسیستی را تحمل نمی‌کرد. روی هم رفته می‌توان گفت تا زمانی که ایران ملاحظات امنیتی مسکو را رعایت می‌کرد، شوروی تعارضات موجود در نگرش به مسائل منطقه خلیج فارس با دولت را نادیده می‌گرفت. شوروی امیدوار بود که در دراز مدت نیروهای سیاسی داخلی ایران که از لحاظ ایدئولوژیک با شوروی همدلی داشته باشند، به قدرت دست یابند. به نظر می‌رسد که این منطق به اتحاد جماهیر شوروی امکان می‌داد که در مقابل سیاستهای منطقه‌ای عمده شاه خویشتنداری شگفت‌انگیزی از خود نشان دهد.»[۴۷]

مشکل دیگر در روابط دو کشور در نگاه متفاوت به بحرانهای داخلی و مرزی برخی از کشورهای منطقه مربوط می‌شد. از جمله می‌توان از تعارضاتی که بین ایران و

شوروی در ارتباط با کشورهای عمان و سومالی بروز کرد، نام برد. نیروهای مسلح ارتش ایران به ویژه نیروی هوایی در برابر نیروهای انقلابی جبهه آزادی‌بخش خلق عمان (ظفار) که توسط جمهوری دموکراتیک خلق یمن پشتیبانی می‌شدند و به صورت غیر مستقیم از سوی شوروی مورد حمایت مالی و تسلیحاتی قرار می‌گرفتند، وارد عمل شدند و به حمایت از سلطان عمان در آن کشور مداخله کردند. سومالی نیز یکی دیگر از موارد اختلاف ایران و شوروی بود. ایران در نیمه دوم دهه ۱۳۵۰ در چارچوب کلی سیاست خارجی امریکا، در درگیری بین سومالی و اتیوپی جانب سومالی را گرفت. هدف ایران از حمایت سومالی این بود که از تبدیل شدن این کشور به پایگاهی علیه منافع غرب جلوگیری به عمل آورد و تا اندازه‌ای در دستیابی به این هدف موفق هم شد. ایران مشارکت فعالی را در جداسازی سومالی از مواضع سابقش که طرفدار شوروی بود، به انجام رساند، به گونه‌ای که جهت‌گیری‌های سابق این کشور منسوخ شد و در آبان ۱۳۵۶ (نوامبر ۱۹۷۷) قرارداد دوستی و مودت دو کشور شوروی و سومالی، ملغی اعلام گردید.[۴۸]

در سالهای آخر دهه ۱۹۴۰ و اوائل دهه ۱۹۵۰، بازدیدهای متقابل مقامات دو کشور به شکل بی‌سابقه‌ای افزایش یافت. بطوری که وقتی ولادیمیر پوتین رئیس جمهوری روسیه در مهرماه ۱۳۸۶ به تهران آمد مقامات روسی چنین اتفاقی را پس از سه دهه عدم حضور (در حد رئیس‌جمهوری و نخست‌وزیر) نشان دهنده اهمیت سیاسی روابط دو کشور قلمداد نمودند. در آن دوره، الکسی کاسیگین (نخست‌وزیر)، نیکلای پادگورنی (رئیس شورای عالی و رئیس جمهور) و برژنف (دبیرکل حزب کمونیست) در سالهای ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۳ به ایران آمده بودند.

با وجود جدی‌تر شدن حرکت انقلاب اسلامی در ایران، مسکو دخالتی در این وضع نداشت و سیاست سکوت و انتظار را پیشه خود ساخته بود. سه دهه روابط گسترده میان دو کشور و ایجاد ثبات در روند آن، تثبیت نظام سلطنتی را برای رهبری اتحاد شوروی، امری خوشایند ساخته بود. شاه علیرغم حضور در سنتو و اتحاد با امریکا و تاکید بر آن، از تبدیل ایران به خط مقدم حمله علیه اتحاد شوروی جلوگیری کرده بود. در پاییز ۱۳۵۷ (۱۹۷۸) هنوز پیامهای مودت‌آمیز میان شاه و برژنف مبادله می‌شد. شاه نیز همچنان تداوم روابط حسنهٔ دو کشور را آرزو کرده بود.[۴۹]

به طور کلی، در دهه هفتاد میلادی دیپلماسی ایران شروع به درو کردن کشته‌ها و برداشت محصول کرد و روابط با کشورهای منطقه و جهان از وضع مناسبی برخوردار بود. با عراق، مصر، ترکیه، پاکستان، افغانستان، چین، کشورهای خلیج فارس و جهان غرب روابط در سطح خوبی بود و با روس‌ها نیز مشکلی وجود نداشت، اما ناگهان همه چیز به باد رفت.(۵۰)

پس از هشدار برژنف به امریکا برای عدم مداخله در امور ایران رسانه‌های این کشور به تبلیغات گسترده در مورد نقش و نفوذ بیگانگان در ایران و احتمال آن پرداختند در ۱۶ دی‌ماه ۱۳۵۷ (۶ ژانویه ۱۹۷۹) روزنامهٔ ایزوستیا به یادآوری مفاد قرارداد ۱۹۲۱ دو کشور ایران و اتحاد شوروی پرداخت. طبق نوشته این روزنامه، این قرارداد همچنان روابط دو کشور را تنظیم می‌کرد. این یادآوری بدین مفهوم بود که نه تنها در صورت تجاوز به ایران، بلکه در صورت هر گونه مداخله‌ای که امنیت اتحاد شوروی و مرزهای جنوبی آن را مورد تهدید قرار دهد، این کشور حق اقدام مستقیم نظامی علیه آن را خواهد داشت.(۵۱)

به خوبی روشن بود که رهبران اتحاد شوروی دیدگاههای ضد غربی امام خمینی (ره) را در چارچوب کلیشه‌های جنگ سرد به نفع خود می‌یافتند. جنگ سرد جدیدی در حال شکل گرفتن بود که روی کار آمدن ریگان (۱۹۸۱) ابعاد آن را مشخص ساخت. روابط ایران و شوروی در دوره پهلوی دارای نکات جالبی است. هم ایران و هم شوروی کمونیستی به لحاظ تاریخی کمابیش در دوره نزدیک قرار داشتند. این دوره با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و کودتای اسفند ۱۲۹۹ (۱۹۱۹) شروع و با انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ و فروپاشی شوروی (۱۹۹۱) به پایان رسید. هلن کارر دانکوس در کتاب «نه صلح، نه جنگ» می‌نویسد: «این عبارت که درست یا غلط به شاه سابق ایران نسبت داده شد، شایسته است مورد توجه آیندگان قرار بگیرد. می‌گویند او گفته است که اگر حق انتخاب می‌داشت، هرگز در همسایگی روسیه مستقر نمی‌شد». در سال ۱۹۶۲ نیز جان اف کندی، رئیس جمهور آمریکا، به هنگام پذیرایی از شاه ایران در واشنگتن گفت: «ایران سالهاست در شکم خرس زندگی می‌کند.»(۵۲) میرفندرسکی آخرین وزیر خارجه حکومت پهلوی نیز با تعجب اظهار می‌دارد که با وجود روابط خوبی که شاه با روس‌ها داشت و اعتماد زیادی که طرفین نسبت به یکدیگر پیدا کرده بودند، ایشان همیشه فکر می‌کرد که خطر از جانب شوروی است و مرتب تکرار می‌کرد که اینجا ایرانستان نخواهد شد.(۵۳)

۳. از پیروزی انقلاب اسلامی تا فروپاشی شوروی

روس‌ها پس از پیروزی انقلاب اسلامی، حتی حزب توده را وادار به همراهی با امام خمینی (ره) نمودند و هنگامی که امریکا تلاش نمود ایران را تحت فشار اقتصادی قرار دهد، روابط خود با ایران را گسترش دادند. روس‌ها حتی به دولت جدید ایران پیشنهاد فروش جنگ‌افزار دادند، اما دولت ایران نپذیرفت. در عین حال، هنگامی که بسیاری از کشورهای غربی به رهبری امریکا، ایران را تحریم تسلیحاتی نمودند، اتحاد شوروی اجازه داد بعضی از سلاح‌های بلوک شرق بطور غیر مستقیم وارد ایران شود. اما حمله‌ی شوروی به افغانستان با مخالفت شدید جمهوری اسلامی ایران مواجه شد و ایران به یاری مجاهدین افغان شتافت. با حمله‌ی عراق به خاک ایران، شوروی ضمن تائید مشروعیت میان دو کشور، از عراق خواست نیروهایش را از خاک ایران خارج سازد.[۵۴]

از نظر مقامات مسکو، جنگ خلیج فارس به امریکا امکان داد تا افزایش نیروهای نظامی‌اش را در منطقه توجیه کند. لذا شوروی از طرفین خواست که فوراً به جنگ خاتمه دهند. مسکو از فروش تسلیحات جدید به عراق خودداری کرد. اما دو عامل در سالهای ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ موجب دگرگونی روابط ایران و شوروی شد: نخست پیروزی ایران در جبهه‌های جنگ؛ دوم متلاشی سازی حزب توده از سوی تهران بود. هنگامی که ایران در جنگ در موضع تهاجمی قرار گرفت، کمک‌های نظامی شوروی به عراق از سرگرفته شد، مسکو بر اهمیت تمامیت ارضی عراق تأکید کرد و خواستار پایان جنگ گردید؛ اما این بار در افزایش توان نظامی عراق بر ای مقاومت در برابر ایران سهیم بود. این مساله در کنار مسائل دیگر، دولت ایران را برای حمله به حزب توده ترغیب کرد. در فوریه ۱۹۸۳، نورالدین کیانوری رهبر حزب توده دستگیر شد و ۱۸ دیپلمات شوروی از ایران اخراج شدند. از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۵، سیاست شوروی در قبال ایران بطور اساسی تغییرنکرد.[۵۵] دگرگونی در کادر رهبری مسکو، آشکارا دولت شوروی را به خود مشغول ساخته بود. پس از مرگ برژنف، ابتدا چرنینکو و سپس آندروپوف به قدرت رسیده و به فاصله سه سال هر دو مردند. مسکو در این دوره بسیار علاقه‌مند بود که جنگ خاتمه یابد، چرا که منافع آن در پایان یافتن جنگ بود. مسکو نمی‌خواست هیچ‌یک از طرفین به پیروزی قطعی دست یابد. این جنگ موقعیت شوروی را در ایران و نیز کشورهای متحدش در جهان عرب (جبهه پایداری عرب) به خطر انداخته بود. مسکو نه تنها مایل

به تجزیه جهان عرب نبود، بلکه از دیرباز دنبال یک وحدت ضد امپریالیستی در آن بود. این مسأله همچنین اعراب را از مقابله با اسرائیل منحرف می‌کرد. این جنگ همچنین به بهبود روابط امریکا و عربستان کمک می‌کرد و این موضوعی بود که مسکو را نگران می‌ساخت.[۵۶]

صدام در سال ۱۹۸۵ از مسکو دیدار کرد و آندره گرومیکو را ترغیب کرد که موضع ایران را در جنگ غیر عقلایی اعلام کند. اما مذاکرات صدام در رسانه‌های شوروی «صریح، کاری و دوستانه» خوانده شد، و این واژه‌هایی بود که اساساً از تندی و عدم توافق حکایت داشت. یکی از مسائلی که احتمالاً صدام از آن بسیار ناخشنود بود، اغماض شوروی در مورد انتقال تانک، اسلحه، و موشکهای روسی از سوریه و لیبی به ایران بود. معدودی از اعراب این توضیح مقامات مسکو را که نمی‌توانند انتقال تسلیحات خود را از سوی شرکا کنترل کنند، باور می‌کردند. تنها دو ماه پس از سفر صدام به مسکو بود که گئورکی کورنینکو معاون اول وزیر خارجه شوروی برای مذاکراتی که شوروی آن را «صریح، جامع و سازنده» خواند، به تهران رفت. او بلندپایه‌ترین مقام شوروی بود که از زمان سقوط شاه از ایران دیدار می‌کرد. بدنبال بازدید کورنینکو، در یک کنفرانس مطبوعاتی به نقل از اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس وقت مجلس شورای اسلامی گفته شد که روابط ایران با شوروی و بلوک شرق تأثیر مهمی خواهد داشت. در مورد روابط فنی، نظامی، اقتصادی و احتمالاً سیاسی دیدگاه مثبتی به وجود آمده بود. در ماه اوت سال ۱۹۸۶، معاون وزیر خارجه ایران به اتفاق وزیر نفت به مسکو رفت. وزیر نفت ایران اعلام کرد ایران می‌خواهد صدور گاز طبیعی به مسکو را از سر گیرد و این همان مسأله‌ای بود که شوروی از مدتها در پی آن بود. وی همچنین اظهار داشت: «ما می‌توانیم با اتحاد شوروی به عنوان یک شریک در استراتژی دفاعی خود همکاری کنیم.» سپس در دسامبر، در طول دیدار کاتوشف، رئیس کمیته روابط اقتصادی شوروی، مسکو با بازگشت تکنسین‌هایی که در سال ۱۹۸۵ از ایران فرا خوانده بود، موافقت کرد.[۵۷]

در سپتامبر ۱۹۸۶، ایران دو کشتی باری شوروی را در خلیج فارس متوقف ساخت و قبل از اجازهٔ ادامه حرکت، آنها را بازرسی کرد که این اقدام مورد اعتراض وزارت امور خارجه شوروی قرار گرفت. مسئلهٔ دیگری که در کنار ادامه دادن ایران به جنگ با عراق و نیز رد تلاشهای عراق برای پایان دادن به جنگ، سبب رنجش عمدهٔ

شوروی شد، کمک ایران به چریکهای افغان بود. مسکو رهبران افغانستان را در ۱۹۸۶ تغییر داد. محمد نجیب‌الله را به جای ببرک کارمل روی کار آورد و در اکتبر همان سال، عقب‌نشینی شش هنگ از نیروهای شوروی از افغانستان را اعلام کرده و آمادگی خود را نیز برای خروج بقیهٔ نیروهایش در صورت توقف کمکهای خارجی به چریکهای افغان، اعلام نمود و در ژانویه ۱۹۸۷ آتش بس عمومی اعلام کرد.(۵۸)

مسکو در این دوره متأثر از تفکر نوین سیاست خارجی گورباچف، کم کم متحدان سابق خود در خاورمیانه (سوریه، عراق و افغانستان) را رها می‌کرد. آنچه که برای گورباچف در این دوره اهمیت بیشتری داشت، انجام اصلاحات اقتصادی و سیاسی در داخل کشور بود.(۵۹)

مسکو که بشدت ایران را به خاطر حمله‌اش در ژانویه ۱۹۸۷ به عراق سرزنش می‌کرد، شش ماه بعد به سوی حمایت از عراق در جنگ با ایران گرایید. به این ترتیب در ۹ ژانویه، مسکو مفصل‌ترین اعلامیه خود در محکوم نمودن جنگ تا آن تاریخ را صادر کرد که این اقدام آشکارا، در واکنش به حمله ایران بود. در چنین شرایطی علی‌اکبر ولایتی، وزیر خارجه ایران در اواسط فوریه به مسکو مسافرت کرد. ولایتی، ابتدا با آندره گرومیکو وزیر خارجه سابق و رئیس دفتر سیاسی وقت حزب کمونیست اتحاد شوروی، که موضع سختی در برابر هیأت ایرانی اتخاذ نمود، ملاقات کرد. پراودا فضای حاکم بر این مذاکرات را «صریح و کاری» توصیف کرد.(۶۰)

مسکو با پذیرش درخواست کویت برای اجاره سه کشتی به آن نشان داد که حاضر است به اعراب کمک کند. شوروی در ۱۴ آوریل به عنوان پیامد اعلام حمایت از کشتی‌های کویتی اعلام کرد معاون وزیر خارجه‌اش، ولادیمیر پتروفسکی، از کویت، عراق ،عمان و امارات عربی متحده بازدید خواهد کرد. اما همانطور که چندی بعد ایالات متحده به خاطر نصب پرچم خود، با ایران درگیر مسائل دیگری شد، اتحاد شوروی نیز با ایران دچار مشکلاتی گردید. یک روز پس از اعلام نصب پرچم شوروی، وزارت خارجه ایران حرکت شوروی را بسیار خطرناک خواند. سه هفته بعد، در ششم ماه مه، یک یدک کش روسی در حمله‌ای که طی روز انجام شد (احتمالاً حمله کنندگان می‌دانستند کشتی مورد حمله‌شان روسی است) هدف کشتی‌های ایران قرار گرفت (تاس این حمله را یک راهزنی دریایی خواند). کمتر از دو هفته پس از این حمله، یک نفتکش روسی که از سوی کویت اجاره شده بود، در خلیج فارس با مین برخورد کرد. این وقایع سبب

واکنش خشم آلود شوروی گردید. پتروفسکی، معاون وزیر خارجهٔ شوروی در بازگشت از سفر خود به کشورهای عرب خلیج فارس در مصاحبه با روزنامه «اخبار مسکو» اعلام کرد چنانچه اقدامات تحریک آمیز ایران علیه کشتی‌های کویتی تکرار شود، اتحاد شوروی بر اساس حقوق بین‌الملل حق اقدام متقابل را برای خود محفوظ نگه خواهد داشت (بدین معنی که به حق دفاع از خود متوسل خواهد شد.)[۶۱]

اما حمله‌های ایران به کشتی‌های شوروی تنها عوامل تحریک آمیز در روابط با شوروی در اواخر بهار نبود. مسکو همچنین در مورد نیروهای هوادار ایران در افغانستان که دعوت افغانستان برای آتش‌بس را نمی‌پذیرفتند. و نیز در مورد اظهارات روزنامه "جمهوری اسلامی" مبنی بر اینکه جمهوری‌های تاجیکستان، ترکمنستان، ازبکستان و نیز بخشهایی از گرجستان اساساً جزء ایران می‌باشد و باید آزاد بشوند، گله‌مند و معترض بود.

ولی به رغم انتقادات شدید شوروی از ایران، روابط دو کشور در اواسط ژوئن چرخش مهمی داشت، هنگامی که مسکو بار دیگر در پی بهبود روابط خود با ایران برآمد. مسکو آشکارا به سوی بهبود روابط خود با ایران گام برمی‌داشت، و در همان حال در پی پایان دادن به جنگ ایران و عراق و بیرون راندن ناوگان امریکا از خلیج فارس بود. حرکت نخست مسکو برای بهبود روابط با ایران در جریان دیدار ورونتسوف معاون اول وزیر خارجه شوروی در نیمهٔ ژوئن از تهران آغاز شد. ورونتسوف با اطمینان از تمایل ایران به سلطه بر خلیج فارس سخن گفت. میرحسین موسوی، نخست وزیر ایران اظهار داشت که ایران خواستار آن است در چارچوبی اصول، روابط دوستانه‌ای با اتحاد شوروی برقرار نماید. وی اظهار امیدواری کرد که سیاستهای این دو کشور ضد امپریالیستی در سطح منطقه و جهان با یکدیگر هماهنگ باشد. ایران پیشنهادهای شوروی برای خروج نیروی بیگانه از خلیج‌فارس را گام مثبتی خواند و محمد جواد لاریجانی معاون وزارت خارجه ایران در جریان بازدید خود از مسکو در نیمه ژوییه امکان همکاری‌های اقتصادی در زمینه‌های چون نفت و گاز را مورد بررسی قرار داد.(۶۲) اندکی پس از بازگشت لاریجانی، شورای امنیت سازمان ملل در بیستم ژوییه ۱۹۸۷ به اتفاق آرا قطعنامه ۵۹۸ را صادر کرد که بر دعوت به آتش بس فوری در جنگ عراق و ایران و آزادسازی اسرای جنگی استوار گردیده بود.[۶۲]

شوروی همگام با امریکا و دیگر اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد به قطعنامه ۵۹۸ رأی مثبت داد. مسکو به اندازه امریکا دغدغه‌ی جدی نسبت به مسأله جنگ ایران و عراق نداشت، زیرا خود درگیر بحران افغانستان بود. شوروی پیشنهاد امریکا برای تحریم تسلیحاتی ایران را تائید نکرد.[۶۳]

آنچه در این دوره بزرگترین ضربه را بر روابط ایران و شوروی وارد ساخت، حادثه‌ای بود که در پایان فوریه رخ داد. عراق به حمله موشکی علیه تهران متوسل شد. رهبری ایران اتحاد شوروی به تامین و تسلیح عراق به این موشکها متهم کرد. معترضان ایرانی به فریادهای «مرگ بر روسیه» به سوی سفارت شوروی در تهران و سرکنسولگری آن در اصفهان راه‌پیمایی کردند. هر چند مسکو تحویل موشک به عراق را انکار کرد، ولی رهبری ایران آن را نپذیرفت و [حجت‌الاسلام] رفسنجانی اخطار کرد: «مردم ایران هرگز گستاخی اتحاد شوروی در تسلیح عراق به موشک را فراموش نخواهند کرد. این اقدام کاملاً و قطعاً بر روابط آینده ما با اتحاد شوروی تأثیر خواهد گذاشت». حجت‌الاسلام رفسنجانی همچنین در یک کنفرانس خبری اظهار داشت که شوروی به تازگی با قراردادن موشک در اختیار عراق و فراهم آوردن قطعاتی برای تغییر آن و گسترش دامنه عمل آن «سیاست ریاکارانه و فریبکارانه‌ای را در پیش گرفته است.» در همان حال محمد جواد لاریجانی، معاون وزیر خارجه ایران در یک کنفرانس مطبوعاتی در تهران اظهار کرد: «در سفر اخیرش به مسکو صریحاً به رییس جمهوری و نخست وزیر شوروی گفته است که هر موشک یا بمبی که از سوی شوروی به حکومت متزلزل عراق داده شود، قبل از آنکه به خاک ایران اصابت کند، نخست به روابط تهران و مسکو ضربه خواهد زد.»[۶۴]

اتحاد شوروی به گرمی از پایان جنگ که مشکلات بسیاری را طی هشت سال در خاورمیانه ایجاد کرده بود، استقبال کرد. برژنف که ابتدا به سوی ایران و سپس به سوی عراق روی آورد، گورباچف در ۱۹۸۶ به جانب ایران تمایل داشت و در شش ماهه اول سال ۱۹۸۷ بسوی عراق و سپس دوباره به سوی ایران روی آورد.

در مجموع، شوروی از جنگ ایران و عراق برای معطوف کردن توجه افکار عمومی جهانی و غافل شدن آن از بحران افغانستان، عدم حمایت جدی ایران از مجاهدین افغان و نیز عدم صدور انقلاب اسلامی به جمهوری‌های مسلمان نشین شوروی بهره می‌گرفت.[۶۵]

تصمیم شوروی به تخلیهٔ افغانستان، با تداوم الزام و تعهد آن دولت در مورد تهیه انبوه تسلیحات و تجهیزات برای حکومت کابل و نیز تلاشهای دیپلماتیک جدید در خاورمیانه همراه و سازگار بود. شواردنادزه، وزیر امور خارجهٔ شوروی، در فوریهٔ ۱۹۸۹ مسافرتهایی به خاورمیانه داشت و از سوریه، اردن، مصر ایران و عراق دیدن کرد. او هنگامی که در مصر بود هم باموشه آرنز وزیر جنگ رژیم صهیونیستی وهم با یاسر عرفات رئیس سازمان آزاد ببخش فلسطین ملاقات نمود و برنامهٔ جدید شوروی برای صلح در خاورمیانه را اعلام کرد. شواردنادزه در ایران به حضور امام خمینی (ره) پذیرفته شد. او نه تنها نخستین وزیر خارجه شوروی بود که پس از هفت سال از ایران دیدن می‌کرد، بلکه نخستین وزیر خارجه‌ای بود که به حضور امام پذیرفته می‌شد. شواردنادزه حامل پیامی از میخائیل گورباچف برای امام خمینی بود که پاسخ آن به صورت نامه‌ای بسیار بی‌سابقه‌ای در ژانویه برای دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی فرستاده شد. آیتا... خمینی در این نامه نیاز رهبر روسیه به مذهب را مطرح ساخت و گورباچف را به مطالعه پیرامون اسلام برای پر کردن خلأ ایدئولوژیک در نظام شوروی فرا خواند به هر ترتیب این نامه دربردارندهٔ دعوت به بهبود روابط هم بود. سردبیر روزنامهٔ تهران تایمز سیاست ایران را چنین تبیین کرد: «برای دفع فشارهای وارده به منظور منزوی کردن ایران در سطح بین‌المللی، جمهوری اسلامی ایران باید روابط و پیوندهای خود را با کشورهای حوزه اقیانوس آرام گسترش بخشد ونیز از لحاظ نظامی و سیاسی به سوی کشورهای بلوک شرق تمایل نشان دهد.»[۶۶]

ایران و اتحاد شوروی هر دو مایل بودند نیروهای دریایی خارجی به ویژه امریکایی و کشتی‌های متعلق به ناتو از خلیج فارس خارج شوند و انجام این امر همزمان با تصمیم اتحاد شوروی به خروج از افغانستان می‌توانست انگیزهٔ مشترکی داشته باشد. تهران و مسکو هیچ‌یک نمی‌خواستند پس از کاهش نفوذ شوروی، نفوذ آمریکا در افغانستان گسترش پیدا کند. شایعاتی وجود داشت دایر بر اینکه برخی از رهبران تندروی مذهبی، از طریق دیپلماتهای شوروی آن دولت را به عقب‌نشینی از افغانستان تشویق کرده و وعده داده بودند از نفوذ خود بر مجاهدین افغانی مستقر در ایران برای جلوگیری از بروز تحولات در کابل به نفع آمریکا بهره جویند. البته رهبران ایران برای مخالفت با برخی از مجاهدین افغانی در پاکستان دلایل خاصی داشتند. این مجاهدین

مورد حمایت وهابی‌های عربستان سعودی، که ایرانی‌ها آنها را به عنوان عوامل «اسلام امریکایی» محکوم می‌کردند بودند.

در بهار ۱۹۸۹، آقای هاشمی رفسنجانی رییس وقت مجلس ایران دعوت اتحاد شوروی را که مدتها قبل به عمل آمده بود پذیرفت. وی اعلام کرد نامهٔ امام خمینی با گورباچف عامل مهمی در تسریع این فرایند دیپلماتیک بوده ولی ایران همچنان به سیاست بی‌طرف پایبند است. طبق اظهارات آقای هاشمی رفسنجانی، این اتحاد شوروی بود که دچار دگرگونی شده بود. گورباچف نیروهای شوروی را از افغانستان بیرون برده و پذیرفته بود که در آن کشور حکومتی بی‌طرف و اسلامی فارغ از نفوذ و مداخله بیگانگان روی کار آید. گورباچف همچنین حمایت از گروههای چپ و مارکسیستهای ایرانی را محدود نمود. ایجاد فشار بر مذهب را در شوروی کاهش داد و در جنگ خلیج‌فارس نیز موضع بی‌طرفانه‌ای اتخاذ کرد و عراق را برای پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸، که سازمان ملل برای اجرای آن تلاش می‌کرد، تحت فشار قرار می‌داد. هر چند مسافرت آقای هاشمی به مسکو قبل از رحلت آیتا... خمینی برنامه‌ریزی شده بود، ولی کمتر از سه هفته پس از تشییع پیکر امام صورت گرفت. آقای هاشمی در اتحاد شوروی از مسکو، لنینگراد و باکو دیدن کرد و پس از برگزاری مراسم نماز جمعه برای مردم آذربایجان سخنرانی کرد. ایران و شوروی در مورد اعلامیه‌ای در زمینه اصول روابط به توافق رسیدند و شوروی در مورد توافق‌های بلند مدت در زمینه‌ی همکاری‌های اقتصادی و فنی و نیز ترتیبات کنسولی جدید به دست آورد. در اطلاعیه‌های رسمی مشترک که در خلال این دیدار صادر گردید، ایران و شوروی اعلام کردند که دیدگاههایشان در مورد جنگ خلیج فارس کاملاً هماهنگ و سازگار است. آنها خواستار خروج همهٔ ناوگان‌های بیگانه از منطقه شدند، تا دولتهای منطقه خود امنیت و ثبات آن را تأمین نمایند. هر دو کشور از یک افغانستان مستقل و غیر متعهد و اسلامی که روابط دوستانه با همسایگان داشته باشند حمایت کردند و در مورد یک رشته ترتیبات اقتصادی نیز به توافق رسیدند. در میان این توافق‌ها می‌توان به مبادلهٔ گاز و اعتبارات مربوط به حفاری‌های عظیم اکتشافی در دریای خزر اشاره کرد. شاید شوروی پذیرفته بود که باید به تقویت بنیهٔ دفاعی ایران کمک کند. برخی منابع اعلام کردند که انگیزه اصلی این سفر به دست آوردن تجهیزات پشتیبانی و نظامی بوده که با برخی توافق‌ها در زمینه‌ی خرید تسلیحات و همکاری نظامی به دست آمده است.[۶۷] مهم‌ترین دستاورد در این سفر، امضای موافقتنامه ۱۵

میلیارد دلاری ایران و شوروی بود. موضوع موافقتنامه توسعه همکاری‌های تجاری و گسترش سرمایه‌گذاری‌ها بود. در این رابطه بین ۲ تا ۴ میلیارد دلار نیز به همکاری‌های نظامی و انتقال جنگ افزار اختصاص یافت. حتی برخی ارزش قرارداد تسلیحاتی دو کشور را ۶ میلیارد دلار دانسته‌اند.[۶۸]

البته فروش تسلیحات به ایران مسلماً سبب افزایش نگرانی واشنگتن می‌گردید. یک روزنامه نگار روسی به نام الکساندر بوین که از هواداران عمدهٔ تفکر نوین بوده این بحث را عنوان ساخت که فروش سرّی تسلیحات در کوتاه مدت ممکن است راهی برای بدست آوردن ارز معتبر و نفوذ در تهران باشد، ولی در بلند مدت سبب بروز ناآرامی و بی‌ثباتی خواهد گردید. او طرفداران معاملات تسلیحاتی را مورد انتقاد قرار داد و اظهار داشت این امر در صحنه مسایل منطقه‌ای سوء برداشت‌هایی ایجاد می‌کند که با تفکر نوین قابل انطباق نیست. البته معاملات تسلیحاتی ابتکار و برنامهٔ عمده‌ای نبود و امکان داشت به عنوان شیوه‌ای برای وارد کردن فشار بر عراق برای پذیرش یک موضع مثبت در قبال طرح سازمان ملل و اجرای قطعنامه ۵۹۸ تعبیر گردد. مسافرت آقای هاشمی آمادگی شوروی را برای توسعه‌ی روابط سودمند و متقابل با ایران آشکار ساخت و فی‌نفسه هیچ گرایش تجاوزکارانه‌ای را نشان نمی‌داد.[۶۹]

با این حال، اندک زمانی پس از این تعاملات، با پیش‌آمد تحولات شوروی، روابط دو کشور در سایه ابهام قرار گرفت. در پی تحولات آذربایجان در سال ۱۹۹۰، گورباچف به ایران هشدار داد که از مداخله در امور این کشور و دامن زدن به بنیادگرایی اسلامی در منطقه خودداری کند. ایران نیز تهاجم نیروهای شوروی به باکو را محکوم کرد.[۷۰]

سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ در تحول روابط ایران و شوروی و بازنگری در نگاه دو کشور نسبت به یکدیگر بسیار مهم بود. از یکسو، نگرش ایدئولوژیک و کمونیستی در شوروی دگرگون شد، و از سوی دیگر، در ایران پس از جنگ نیز تغییراتی در نگرش دولتمردان ایجاد شده بود و این موضوع، در کنار تحولات ژئوپلتیک و بین‌المللی، فضای جدیدی را برای روابط دو کشور در دهه ۱۹۹۰ فراهم آورد.

منابع و مأخذ

۱. محمدعلی جمالزاده، تاریخ روابط روس و ایران (تهران: بنیاد افشار یزدی، ۱۳۷۲) ص ۲۰.
۲. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹)، ص ۹۵.
۳. همان، ص ۹۶، برای مطالعه بیشتر در مورد روابط صفویه و روسیه بنگرید به: علی‌اکبر ولایتی، تاریخ روابط خارجی ایران در عهد شاه عباس صفوی (تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴).
۴. راجر سیوری، ایران صفوی،ترجمه کامبیز عزیزی(تهران:نشر مرکز،۱۳۸۱)،ص ۱۲۲.
۵. مهدوی، ص ۱۴۹.
۶. موریل اتکین، روابط ایران و روس (۱۸۲۷ – ۱۷۸۰)، ترجمه محسن خادم (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۲)، ص ۸ . همچنین برای مطالعه بیشتر بنگرید به: گزارش کارملیت‌ها از ایران (تهران: نشر نی، ۱۳۸۱)، صص ۹-۵۷ و ا.پ نواسیلتسف، «روابط سیاسی ایران و روسیه در نیمه دوم سده شانزدهم»، ترجمه محمدتقی مختاری. فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۲۰.
۷. پیوک ارلو ترنزیو، رقابت‌های روس و انگلیس در ایران، ترجمه عباس آذرین (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۵۹) ص ۳۲.
۸. همان، ص ۳۳.
۹. همان، صص ۷-۳۶.
۱۰. همان، ص ۴۲.
۱۱. مریم میراحمدی، پژوهشی در تاریخ معاصر ایران (۱۹۵۰ – ۱۹۰۰) (مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶) ص ۴۵.
۱۲. ناصر تکمیل همایون، «مناسبات ایران و آسیای مرکزی»، فصلنامه ایراس، شماره ۲، ص ۱۶.
۱۳. ترنزیو، همان، ص ۱۲۷.
۱۴. همان، ص ۱۲۷.
۱۵. میراحمدی، همان، ص ۴۹.
۱۶. همان.
۱۷. محمود طاهر احمدی، روابط ایران و شوروی در دوره رضاشاه (تهران: مرکز اسناد و دیپلماسی، ۱۳۸۴، ص ۳).
۱۸. الهه کولایی، اتحاد جماهیر شوروی و انقلاب اسلامی ایران (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹) صص ۵۸-۵۷، پیشنهاد شوروی و قرارداد ۱۹۲۱ (۱۲۹۹) در کتاب زیر آمده

است: منشور گرگانی، رقابت روسیه و انگلیس در ایران از ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۶، به اهتمام محمد رفیعی مهرآبادی (تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطائی، ۱۳۶۸)، صص ۱۶۴ — ۱۵۱.

۱۹. همان.

۲۰. در این رابطه بنگرید به: فرناندو کلودین، از کمینترن تاکمینفرم، ترجمه امیر بغداد آبادی و دیگران (تهران: خوارزمی، ۱۳۷۷).

۲۱. کولایی، ص ۶۱.

۲۲. طاهراحمدی، همان، ص ۷.

۲۳. همان، ص ۶۲.

۲۴. بنگرید به: علی اصغر زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات (تهران: معین، ۱۳۷۲) صص ۱۵۱-۱۵۰.

۲۵. برای مطالعه متن قرارداد ۱۹۲۷ بنگرید به: گرگانی، همان منبع، ص ۲۸۵.

۲۶. کولایی، همان، صص ۴-۶۳.

۲۷. علیرضا ازغندی، روابط خارجی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰) (تهران: قومس، ۱۳۷۶) صص ۳-۱۴۲.

۲۸. همان، ص ۱۴۵.

۲۹. همان، ص ۱۵۷.

۳۰. کتایون پرتوی، «سیاست خارجی منطقه‌ای کرملین در ایران (۷۸-۱۹۱۷) «فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۱۲، پائیز ۱۳۸۱، ص ۷۲.

۳۱. ازغندی، همان، ص ۲۶۶.

۳۲. همان، ص ۲۶۷.

۳۳. همان، ص ۲۹۴.

۳۴. نکته جالب توجه آن است که حجم روابط تجاری ایران و شوروی در این دوره به گونه‌ای افزایش یافت که حتی پس از فروپاشی و آغاز روابط جدید ایران و روسیه در دهه ۱۹۹۰ نیز نتوانست به پای آن برسد.

۳۵. ازغندی، همان، ص ۲۹۵.

۳۶. کولایی، همان، ص ۸۹ .

۳۷. همان، ص ۹۹.

۳۸. ازغندی، همان، صص ۳۰۰-۲۹۹.

۳۹. مارک گازیوروسکی، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه فریدون فاطمی (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۱) صص ۶-۳۴۵.

۴۰. کولایی، همان، صص ۶-۱۲۵.
۴۱. دیپلماسی و سیاست خارجی ایران در همسایگی خرس (از ۳ شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷) احمد میرفندرسکی در گفتگو با احمد احرار، به کوشش عبدالرضا ه. مهدوی (تهران: پیکان، ۱۳۸۳) ص ۳۶.
۴۲. ازغندی، همان منبع، ص ۳۱۹.
۴۳. عبدالرضا ه. مهدی، تاریخ روابط خارجی ایران از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط پهلوی (تهران: ۱۳۶۸) صص ۶-۳۴۵ و ص ۱۹۷.
۴۴. ازغندی، ص ۳۲۰.
۴۵. جیمزبیل، روابط بد فرجام ایران و امریکا (شیر و عقاب)، ترجمه فروزنده برلیان (تهران: نشر فاخته، ۱۳۷۱) صص ۲۷۳.
۴۶. کولایی، همان، ۱۲۷.
۴۷. ازغندی، همان، ص ۳۲۴.
۴۸. همان، ص ۶-۳۲۵.
۴۹. کولایی، همان ص ۱۷۱.
۵۰. میرفندرسکی، همان، صص ۱۲-۲۱۱.
۵۱. کولایی، ص ۱۷۲.
۵۲. هلن کارر دانکوس، نه صلح نه جنگ، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی (تهران: نشر نو، ۱۳۶۷) ص ۲۲۳.
۵۳. میرفندرسکی، همان، ص ۲۴۴.
۵۴. محمدحسین افشردی، ژئوپلتیک قفقاز و سیاست خارجی ج.ا. ایران (تهران: دوره عالی جنگ سپاه، ۱۳۸۱) صص ۸-۳۳۷.
۵۵. ریچارد هرمن، «نقش ایران در ادراکات و سیاست‌های اتحاد جماهیر شوروی ۸۸ – ۱۹۴۶» ترجمه الهه کولایی، ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی شماره ۲-۱۰۱، ص ۴۲.
۵۶. رابرت فریدمن، «گورباچف، ایران، جنگ ایران و عراق» ترجمه الهه کولایی، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۱ شماره ۲ تابستان ۱۳۷۶، ص ۳۷۰.
۵۷. همان، ص ۳۷۵.
۵۸. همان، ص ۳۷۶.
۵۹. برای مطالعه بیشتر بنگرید به: کورش احمدی، تفکر نوین سیاسی و سیاست خارجی شوروی (تهران: قومس، ۱۳۷۰).
۶۰. فریدمن، همان منبع، ص ۳۷۸.

۶۱. همان، ص ۳۸۱.

۶۲. همان، صص ۵-۳۸۴.

۶۳. خلیل‌الله سردارآبادی،«بررسی تطبیقی مواضع آمریکا و شوروی در قبال جنگ ایران و عراق»، فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی، شماره ۳۱، (تابستان ۱۳۸۱)، ص ۵۵.

۶۴. فریدمن، همان، ص ۳۹۵.

۶۵. سردارآبادی، همان، ص ۶۲.

۶۶. هرمن، همان منبع، ص ۴۵.

۶۷. همان، ص ۴۶.

۶۸. در این مورد بنگرید به: انوشیروان احتشامی، سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین چی (تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸)، ص ۱۵۶.

۶۹. هرمن، همان منبع، ۴۶.

۷۰. شیرین طهماسب (هانتر) «ایران، روسیه و جمهوری‌های جنوبی شوروی» فصلنامه گفتگو، تابستان ۱۳۷۵، شماره ۱۲، صص ۹-۵۸.

بخش دوم: روسیه جدید

اگرچه فدراسیون روسیه در سال ۱۹۹۱ به لحاظ حقوقی وارث حاکمیت و مسئولیت‌های اتحاد جماهیر شوروی شد و اموال، سفارت‌خانه‌ها، قراردادها و تعهدات بین‌المللی آن به فدراسیون جدید رسید، اما این لزوماً به معنای تداوم هویت، منافع، سیاست‌ها و روش‌های گذشته نبود. در واقع، روسیه نوین، با مرزهای قرن هفدهم، در هویت نقش، منافع و سیاست‌های جدیدی پدیدار گشت که با وجود ریشه‌های ژرف در تاریخ هزار ساله‌اش و نیز تاریخ بلافصل آن در قرن بیستم، داستان جدیدی را آغاز کرد که برای مطالعه در مورد روابط روسیه با ایران ناگزیر به بررسی و فهم این وضعیت نوین هستیم. وضعیتی که نتیجه نگرش جدید گورباچف و گروه او در انجام اصلاحات از سال ۱۹۸۵ بود، اما کودتای اوت ۱۹۹۱ سران ارتش سرخ، آن را به بن‌بست کشانید.

در واقع، پس از کودتای ۱۹ اوت سال ۱۹۹۱، اتحاد جماهیر شوروی وضعیتی پا در هوا داشت. اول دسامبر، مردم اوکراین در یک همه‌پرسی به استقلال رأی دادند، نشست سران جمهوری‌ها در نوامبر در نوو ـ اوگاریو نتوانست چارچوب قابل قبولی برای همکاری فراهم آورد. اما در غروب یک روز برفی در بلووژسکی بیلوروس سران سه جمهوری روسیه، بیلوروس و اوکراین (یلتسین، شوشکویچ و کراوچوک) گرد هم آمدند و با امضای یک قرارداد، «روسیه راه دیگری را برگزید، تا یک امپراتوری نباشد و تصویر ذهنی سنتی سلطان نصف جهان را از خود دور کرد و از نقش پلیس در فرونشاندن درگیری‌های قومی ـ نژادی دست برداشت». از نگاه یلتسین روسیه تا کی می‌توانست یک امپراتوری باقی بماند؟ تا آن زمان همه امپراتوری های جهان از هم پاشیده بودند.[1] تشکیل «کشورهای مستقل هم سود» برای حفظ یک منطقه یکپارچه، مردم سرکوب شده باکو، تفلیس، ریگا و ویلنیوس را که در سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ برای استقلال کشته شده بودند، به هدف خود رسانید. یلتسین مدعی بود که «روسیه را باید از شر مأموریت سلطنتی‌اش خلاص کند».[2] در واقع، در دسامبر ۱۹۹۱، روسیه جدیدی متولد شد که از بسیاری جهات متفاوت از شوروی بود. این تفاوت را در هویت و مرزهای نوین،

اوضاع داخلی و سیاست خارجی آن دنبال خواهیم کرد تا نگرش روسیه جدید را نسبت به ایران نشان داده و بستر روابط با ایران را بررسی نمائیم.

۱- تولد فدراسیون جدید در مرزهای قرن هفدهم

فدراسیون روسیه ۷۶ درصد از سرزمین شوروی را در بردارد و چهارده جمهوری جدا شده از آن، عمدتاً متصرفات امپراتوری تزار از قرن هفدهم به بعد هستند. مرزهای جدید روسیه، آن را از اروپا، ترکیه، ایران و افغانستان دور ساخت و کشورهای منطقه بالتیک، دریای سیاه، قفقاز و آسیای مرکزی به عنوان مناطق حائل میان روسیه و آنها قرار گرفتند. در واقع، روسیه همسایگان جدیدی به نام کشورهای مستقل هم سود (مشترک‌المنافع) پیدا کرد و کشورهای دیگر اعم از قدرت‌های بزرگ و همسایگان در این مناطق به ایفای نقش پرداختند. امریکا، اتحادیه اروپا و ناتو به اشکال مختلف وارد مناطق ژئوپلیتیک جدید شدند. ترکیه، ایران، پاکستان، کشورهای عرب، چین و دیگران نیز هریک در مناطق نزدیک به خود درگیر شدند و فضای جدید، محل تعامل نهادهای بین‌المللی نظیر ناتو و یا سازمانهای غیر دولتی و حرکت‌های مذهبی و قومی نظیر اسلام‌گرایان و پان‌ترکیست‌ها گشت.

اگرچه مسکو از زیر بار هزینه‌ها و تعهدات حفظ و اداره جمهوری‌های ۱۴ گانه رهایی یافت، اما وقایعی که در سالهای پس از فروپاشی رخ داد، هزینه‌های جدیدی را بر آن متحمل ساخت. آنچه که در محیط مجاور در حال وقوع بود، بخاطر تداوم جمعیتی، مذهبی و قومی تا درون مرزهای فدراسیون، بر مردمان آن اثر داشت و مسکو به این نتیجه رسید که برای حفظ چچن، داغستان و... باید در بالکان، قفقاز جنوبی، آسیای مرکزی و حتی دورتر از آن، در افغانستان، پاکستان و جهان اسلام به فکر چاره باشد.

از این رو، از سالهای ۱۹۹۳ به بعد، مفاهیمی چون «خارج نزدیک» و «دکترین مونروئه روسی» در ادبیات استراتژیک روسیه و جهان متداول شد و مسکو در مجموعه‌ای از بحران‌ها در مولداوی، گرجستان، قره‌باغ، و تاجیکستان درگیر شد که یگان‌هایی از ارتش روسیه را مشغول می‌ساخت. حتی در اسناد سیاسی و نظامی روسیه، بر حق دخالت نظامی به نفع مردم روس‌تبار خارج نزدیک و حکومت‌های دوست تأکید شد.

یکی از مسائل مهم در ارتباط با روسیه، موضوع هویت کشور در شرایط جدید بود، بطوری که بسیاری از تحلیل‌گران و حتی دست‌اندرکاران فدراسیون جدید روی آن بحث کرده‌اند. از این نگاه، با سست شدن مفاهیم و ایده‌های هویت بخش دوره کمونیسم، ایده ملی، جایگاه ژئوپلیتیک و ژئوکالچری کشور و سرانجام، نقش بین‌المللی روسیه دچار آشفتگی شد و مسأله هویت به طور جدی مطرح گردید. اینکه روسیه چیست؟ روسی بودن به چه معناست؟ روسیه پس از امپراتوری دارای چه نوع حاکمیتی خواهد بود؟ مرزهای آن کدامند؟ روسهای خارج از روسیه اعم از ۲۵ میلیون نفر ساکن در جمهوری‌های جدا شده از شوروی و یا روسهای سفید (بیلوروس) و اوکراینی‌ها چه می‌شوند؟ دیگران چگونه روسیه را درک می‌کنند؟ چه جایگاهی برای آن قائل هستند؟ و روسیه امروز باید چه نقشی را در عرصه سیاست بین‌المللی بازی کند؟ از مهمترین پرسشهای مطرح شده در مورد هویت روسیه جدید بودند که دولت جدید برای پاسخ به آنها اقداماتی را طی سال‌های گذشته انجام داده است.

مسأله هویت در روسیه دارای سه بعد اساسی است. در درجه نخست، گذار از وضعیت امپراتوری و هویت مبتنی بر ایدئولوژی، مسأله دولت ملی و تقارن دولت و ملت و مشکلات ناشی از فقدان آن، مسأله هویت ملی را به طور اساسی مطرح ساخت. سپس، وانهادن نظام سیاسی و اقتصادی سوسیالیستی و تلاش برای همکاری و سپس ادغام در غرب، مسأله جایگاه روسیه را در جهان و بویژه در ارتباط با اروپا و غرب مطرح کرد. و سرانجام، از دست دادن نقش یک ابرقدرت و رهبر بلوک نظامی ـ سیاسی با مأموریتی جهانی، ابهاماتی اساسی را در دوره نقش آتی روسیه در سطوح جهانی و منطقه‌ای به پیش کشید. در حقیقت، حرکتی که در دوره گورباچف صورت گرفت، اگرچه تا حدود زیادی ناشی از فشار مشکلات اقتصادی و هزینه‌های گزاف نظامی، اما حرکتی آگاهانه و تلاشی برای یک هویت آرمانی و جدید بود. در سالهای نخست پس از فروپاشی، این وضعیت آرمانی با اندکی جرح و تعدیل ترسیم شد. از نظر مقامات رسمی، قرار بود «دولت ملی روسیه»، یک «عضو برابر ملل متمدن» باشد و به عنوان یک «قدرت بزرگ جهانی در نهادهای اروپایی و غربی» حضور یابد و نقش درخور خود را بازی کند. اما میان این تصورات با واقعیتهای داخلی و خارجی فاصله زیادی وجود داشت. در داخل، آشفتگی زیادی در مورد تعریف هویت وجود داشت و نخبگان و گروههای متعددی بودند که هریک درک خاص خود را از هویت کشور داشتند و آرمانها و آرزوهای متفاوتی را در

سر می‌پروراندند و هیچ‌گونه اجماعی حاصل نشد. در خارج نیز مسائلی پیش آمد که تصورات اولیه مقامات روسی را با واقعیتهای سخت محک زد. ناکامی دولت در حل مشکلات داخلی و تحقیر آن در مسائل بین‌المللی، هویت آرمانی رسمی را به بن‌بست رسانید و وضعیت را آشفته‌تر ساخت. در اینجا هریک از سه جنبه اصلی تشکیل دهندهٔ هویت روسیه یعنی هویت ملی، جایگاه و نقش آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم. روشن ساختن این موضوع، ضمن کمک به درک روسیه نوین، ریشه‌های رفتار و سیاست خارجی آن را نیز بهتر نشان خواهد داد.

الف) شرایط قومی و ملی در روسیه جدید

آنچنان که پس از رنسانس و بویژه جنگ‌های مذهبی اروپا و کنگرهٔ وستفالیا، مفهوم دولت ملی جدید در اروپا مطرح شد، در روسیه نیز مسأله هویت ملی از مسائلی بود که روسها از دوران پتر کبیر یعنی از اواخر قرن ۱۷ و اوایل قرن ۱۸ _ که او کوشید مبنایی جدید برای امپراتوری خود بیابد _ تا پایان دوره تزاری با آن روبرو بودند. با سست شدن مبنای مذهبی هویت در روسیه، به دلیل کشورگشایی تزار در قرون ۱۷ به بعد، ساختار دولت روسیه به یک امپراتوری چند ملیتی تبدیل شد که دیگر نمی‌توانست صرفاً بر مبنای مذهب استوار باشد. از سوی دیگر، اندیشه‌های جدید غربی دو جریان اسلاوگرایی و سوسیالیسم را در روسیه در پی داشت که اولی در قرن ۱۹ و دومی در قرن ۲۰ به صورت گفتمان غالب درآمده و مانع گسترش ملی‌گرایی و شکل‌گیری هویت ملی شدند.[۳] با تحول از هویت متکی به ایدئولوژی و فروپاشی امپراتوری چند ملیتی، مجادلات گسترده‌ای بر سر هویت ملی روسیه و شکل‌گیری دولت ملی درگرفت. گریگوری گوروف به نکته جالبی در مورد بحران هویت ملی در روسیه اشاره می‌کند که ذکر آن به درک بهتر موضوع کمک می‌کند. او به زمانی اشاره می‌کند که در سال ۱۹۹۱ ورزشکاران روس رقابت‌کننده در المپیک بارسلون، سرودی ملی ندارند که در زمان حضور آنها بر سکوی قهرمانی نواخته شود.[۴] آنچه که در عمل در روسیه جریان داشته، مشکلاتی را نسبت به سرمشق قرار دادن یکی از مدلها و الگوهای رایج در جهان نشان داده است و دولت در سالهای نخست پس از فروپاشی بیشتر بر هویت مدنی تأکید کرد و در قانون شهروندی روسیه در ۲۸ نوامبر ۱۹۹۱ نیز همه مردم فدراسیون روسیه

شهروندان برابر دانسته شده‌اند. به تدریج که از سالهای ۱۹۹۳ به بعد ملی‌گرایان و کمونیستها قدرت یافتند به روس‌زبانهای خارج نزدیک توجه بیشتری شد.[۵] قانون اساسی ۱۹۹۳ بر حقوق مدنی تمام شهروندان روسیه و تضمین دسترسی به نظام سیاسی برای تمام گروههای قومی تأکید دارد؛ اگرچه در عمل در دوره پوتین، محدودیت‌های گسترده‌ای بر سر اجرای آن ایجادشد.[۶]

بوریس یلتسین در سال ۱۹۹۶، کمیسیونی را مأمور گردآوری پیشنهادات در مورد «ایده ملی جدید روسیه» کرد. در نگاه اول، این موضوع برای کشوری که از سابقه دیرینه‌ای برخوردار بود تعجب‌انگیز بود، اما از واقعیتی اساسی حکایت داشت: روسیه ایده ملی ندارد.[۷] در ژوئن ۱۹۹۶ ایده ملی روسیه براساس مدل اوراسیایی (هویت متحد) در مفهوم جدید سیاست ملیتهای دولت به وسیله یلتسین تصویب شد و در برنامه حزب یا بلوکو نیز چنین مدلی مطرح شده است. در اکتبر ۱۹۹۶ کمیته دولتی دوما در مورد ژئوپلیتیک استدلال کرد که باید احیای جایگاه قانونی مردم روسیه و حقوق آنها مطابق با اصول و قواعد بین‌المللی احیاء شود. برخی نیز اقدام اخیر پوتین برای تعیین سرود ملی، پرچم و نمادهای ملی دیرین روسیه را در راستای بسط مفهوم مذکور از ملت روسیه تعبیر نموده‌اند. براساس لایحه پیشنهادی دولت و تصویب دوما مقرر شد که پرچم روسیه از سه رنگ آبی، سفید و سرخ تشکیل شود که همان پرچم دوران تزار است. آهنگ سرود ملی روسیه نیز از سرود دورهٔ شوروی گرفته شد. همچنین عقاب دو سر تزار به عنوان نشان دولتی و پرچم سرخ، به عنوان نماد ارتش در نظر گرفته شده است. پوتین در این مورد گفت: «پرچم تزاری نماد روسیه بوده و نشان دولتی عقاب دو سر سابقه‌ای ۵۰۰ ساله در میان نشانهای روسیه دارد. اگر ما علائم قبل و بعد از انقلاب اکتبر را رد کنیم، به این معنی است که زندگی مادران و پدران خود را بی‌معنا بدانیم.»[۸] در واقع، او کوشیده تا تعادلی میان هویت روسیه تزاری و کمونیستی ایجاد کند.

تحولاتی که طی سالیان اخیر در جمهوری‌های قومی درون فدراسیون روسیه به عمل آمده، چه در چچن و داغستان و چه در تاتارستان و جاهای دیگر از آن حکایت دارد که روسیه تا دستیابی به یک هویت ملی منسجم فاصله زیادی دارد. هویت ملی مبتنی بر قومیت برای روسیه مشکلات قومیت‌های غیر روس را در پی دارد. هویت متحد نیز با توجه به اینکه روسها ملیت غالب را تشکیل می‌دهند و سایرین در وضع

نابرابری قرار دارند، بسادگی امکان‌پذیر نیست و سرانجام اینکه هویت مدنی نیز منوط به فقدان ملیت غالب و یا قدرت و کارآمدی سازوکارهای دموکراتیک و عادلانه‌ای است که در سال های دهه ۱۹۹۰ مشکلاتی را برای روسیه پدید آورد.

ب) جایگاه منطقه‌ای روسیه

از ابتدای شکل گیری دولت روس و در دوره کیف، روسیه دارای یک موقعیت محدود و محصور بود و به خاطر این محدودیتها صرفاً در تماس با گروهها، قبایل و حکومتهای محلی مجاور بود. در عین حال، این تماسها بیشتر در ارتباط با شرق اروپا بود. حملهٔ مغول‌ها روسیه را از این موقعیت جدا ساخته و در شمار امپراتوری‌های آسیایی قرار داد. با پذیرش مذهب ارتدوکس و پس از دو قرن و نیم حاکمیت تاتارها، روسیه هویتی اوراسیایی پیدا کرد. آنچه که از میراث مغول و بیزانس (امپراتوری روم شرقی) به روسیه رسید، روسیه را از اروپا جدا می‌ساخت. اما از اواخر قرن ۱۷ بود که پتر کبیر، به سوی اروپا گرایش یافت و این روند در دوره کاترین کبیر نیز ادامه داشت. پس از انقلاب فرانسه و حمله ناپلئون به روسیه، مسکو به طور جدی در مسائل و معادلات سیاسی ـ نظامی اروپا درگیر شد و این وضعیت تا پایان جنگ جهانی اول تداوم پیدا کرد. با وجود آنکه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه را از اروپا جدا نمود و پس از جنگ جهانی دوم، اتحاد شوروی سردمدار «بلوک شرق» محسوب می‌شد، اما مسائل اروپا همچنان برای روسیه اولویت نخست را دارا بود. گورباچف با ارائهٔ طرح «خانه مشترک اروپایی» از آتلانتیک تا اورال، درجه‌ای از ادغام و همگرایی با جهان غرب را مطرح ساخت که به یک «سیاست پان اروپایی» شبیه بود که با تأکید بر «هویت اروپایی» حتی می‌توانست موقعیت آمریکا را در اروپا تضعیف کند. با وجود پاسخ نسبتاً مساعد کشورهای اروپایی و بویژه فرانسه و آلمان، موضع انگلیس و امریکا منفی بود. برژینسکی در نطقی بر بعد فلسفی _ فرهنگی هویت اروپایی تأکید کرد و گفت که اروپا قبل از اینکه یک واقعیت جغرافیایی باشد، یک واقعیت فلسفی ـ فرهنگی است که بر ارزشهای تمدن اروپایی (تعیین کننده روابط بین فرد و جامعه و جامعه و دولت،) استوار است و با مفاهیم مرتبط با استبداد شرقی و تبعیت توتالیتاریستی جامعه از دولت و فرد از جامعه مغایرت دارد.[۹] این اظهار نظر نشان‌دهنده نگرانی امریکایی‌ها از نفوذ روسیه در اروپا بود.

در سالهای آخر دوره شوروی و در طول دهه ۱۹۹۰، دولت روسیه در مورد جایگاه و موقعیت خود مردد بود. تلاش برای عضویت در باشگاه غرب و کسب موقعیت مناسب در اروپا نتوانست موفقیت‌آمیز باشد. هم واکنش سرد و گاه توهین‌آمیز دول غرب و هم دیدگاههای متعارض داخلی، آینده موقعیت روسیه را دچار ابهام نموده و این وضعیت سردرگم تا حوادث ۱۱ سپتامبر تداوم داشت. در سال‌های اخیر مسکو موقعیت مناسب‌تری را پیدا کرده است.

پذیرش نظام سیاسی و اقتصادی لیبرالیستی و بازار آزاد تجاری، به معنای پذیرش مدل غربی توسعه برای روسیه بود. همگرایی و ادغام در غرب شعاری بود که طی سالهای نخست پس از فروپاشی بر آن تأکید می‌شد. در سال ۱۹۹۲، کوزیرف وزیر خارجه روسیه سندی را آماده کرد که در آن، جایگاه روسیه در میان «ملل متمدن» معلوم شد. او براساس اصول بین‌الملل گرایی لیبرال در «اندیشه جدید»، بر مشارکت روسیه در نهادهای بین‌المللی، ترویج حقوق بشر و ارزشهای اقتصاد بین‌الملل تأکید کرد. از نظر وی، چون میان دموکراسیها جنگی صورت نمی‌گیرد، لذا روسیه دموکراتیک هرگز از لحاظ امنیتی نسبت به غرب نگرانی نخواهد داشت. اگر هدف ایجاد یک ملت جدید بود، ضرورت داشت که روسیه عضویت در باشگاه دولتهای دموکراتیک پیشرفته و نهادهای اقتصادی آنها را به دست آورد.(۱۰) با مدل قرار گرفتن دموکراسی‌های غربی و آنچه کوزیرف «ملل متمدن غرب» می‌نامید، جایگاه روسیه کاملاً معلوم بود. او «بازگشت به تمدن» را یک سیاست عملی در راستای کمک به رفع نیازهای داخلی می‌دانست.(۱۱) یلتسین نیز در ژانویه ۱۹۹۲ اظهار داشت که: «امریکا و غرب نه شرکای ما بلکه متحدان ما هستند ... ما می‌خواهیم به جامعه جهانی برگردیم.»(۱۲) روسها حتی در دوره گورباچف درخواست عضویت در ناتو را مطرح کرده بودند و ضرورت تضمین اروپا به وسیله روسیه ـ ناتو را پیشنهاد می‌کردند. در راستای کسب موقعیت و جایگاهی که مطرح بود، روسها در مقابل اقدامات امریکا و متحدان آن در عراق و یوگسلاوی کوتاه آمدند. اما آنچه در عمل اتفاق افتاد، نشان داد که دولتهای غرب حاضر نبودند روسیه را به عنوان یک شریک برابر در درون سیستم سیاسی و امنیتی غرب بپذیرند.(۱۳) و همین موضوع به واکنش‌های روسیه در سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۷ منجر شد.

نگرش اوراسیاگرا، روسیه را جدا از غرب می‌داند که مأموریت ویژه‌ای به عنوان پلی میان تمدنهای شرق و غرب دارد. با ابتکار و حفظ یک گفتگوی چند جانبه با

فرهنگها، تمدنها و دولتها، روسیه کشوری میانجی، متحد کننده، و هماهنگ کننده بود که میان شرق و غرب و شمال و جنوب، موقعیت منحصری داشت تا به یک سمفونی تاریخی دست یابد.[۱۴] از این نگاه، اوراسیاگرایی به معنای دوری از غرب نبود، بلکه یک سیاست موازنه‌ای محسوب می‌شد.

اوراسیاگراها اعتقاد داشتند که روسیه در بهترین موقعیت می‌توانست موقعیت یک شریک کوچک را در ارتباط با غرب به دست آورد، این در حالی بود که در میان دولتهای شرقی این وضعیت کاملاً متفاوت بود. مسائلی همچون طرح گسترش ناتو و اقدامات ناتو در یوگسلاوی، موقعیت داخلی اوراسیاگراها را تقویت کرده و موجبات روی کار آمدن پریماکف به جای کوزیرف را فراهم نمود. یک طیف افراطی از دیدگاههای سیاسی نیز در روسیه مطرح است که اسلاوگرایان و ملی‌گرایان افراطی را دربرمی‌گیرد که سنتهای خاص روسی چون نظام حکومتی استبدادی، نژاد اسلاو، مذهب ارتدوکس و فرهنگ روسی را برتر از غرب دانسته و جدا از شرق می‌داند. از این نگاه، روسیه باید راه سوم را انتخاب کند و بویژه در مقابل غرب قرار گیرد و به ضدیت با آن بپردازد.[۱۵] احساس دوگانه بیم و اشتیاق نسبت به اروپا هنوز هم در نزد روسها به ویژه در حوزه برداشت روسها نسبت به نیات و نگرشهای اروپاییان، وجود دارد. روسیه دیگر یک تهدید نظامی برای اروپا به شمار نمی‌آید، اما از نگاه روسیه، ناتو قصد دارد تا به تقویت و بسط نظامی بپردازد. نیروهای روس برای مشارکت در «نیروهای پاسدار صلح در کوزوو» پذیرفته می‌شوند، اما برخلاف رویه معمول در مورد کشورهای غربی، به روسها مسئولیت چندانی داده نمی‌شود. روسیه درخواست عضویت در ناتو را در موارد مکرر مطرح کرد، اما غربی‌ها هنوز هم حاضر نشده‌اند روسیه را به عنوان یک شریک برابر بپذیرند. پس از ۱۱ سپتامبر شورای جدید میان مسکو و ناتو شکل گرفت و همکاری‌های دو کشور در مبارزه با تروریسم در چارچوب آن سازماندهی شد.

باز شدن فضاهای منطقه‌ای جدید و ظهور هویتهای منطقه‌ای در بالتیک، آسیای مرکزی، قفقاز و خزر، روسیه را در وضعیت پیچیده و جدید قرار داد. در این رابطه، هم هویتهای جمعی منطقه‌ای در قلمرو شوروی و هم هویتهای مشترک با مناطق همجوار (هویت مستقل منطقه‌ای) فراتر از مرزهای شوروی مثل قفقاز و خزر مطرح بود. هرکدام از این مناطق، به لحاظ تاریخی، ادامه طبیعی مناطق و حوزه‌های همجوار خود بوده‌اند، ولی حدود سه قرن سلطه امپراتوری روسیه، ساختاری از پیوندهای اقتصادی، اداری و

اجتماعی را با مسکو فراهم آورده بود که به هیچ رو در شرایط جدید امکان گسستن کامل از آنها وجود نداشت و از سوی دیگر، باز شدن منطقه‌ها، امکان بازگشت به نوعی هویت تاریخی و فرهنگی را ایجاد کرد که جمع بین این دو وضعیت، پرتوی از بحرانها و گسلهای هویتی بود.[۱۶] این موضوع، بویژه برای موقعیت و جایگاه منطقه‌ای روسیه مشکل‌ساز شد. روسها در هریک از مناطق انحصاری پیشین خود، علاوه بر دولتهای نوبنیاد، با قدرتهای خارجی مجاور و یا حتی فرامنطقه‌ای دیگری رویارو شدند که گاه حتی دست بالاتری پیدا کرده‌اند. میل طبیعی دولتهای جدا شده از روسیه به تکیه بر قدرتهای بزرگ برای اخذ تضمین در مقابل بازگشت احتمالی قدرت مسکو، موجب شده تا معادلات جدیدی شکل بگیرد که روسها حاضر نیستند به سادگی آنها را تحمل کنند و بویژه موج انقلاب‌های رنگی در سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵، مسکو را نسبت به تحولات این منطقه نگران‌تر سازد.

پ) وضعیت جهانی روسیه

با وانهادن موقعیت ابرقدرتی ، نقش جهانی پیشین روسیه حتی در دهه ۱۹۹۰ در معرض مداخله خارجی قرار گرفت و ناتوانی از ایجاد یک دستگاه حکومتی مؤثر و کارآمد برای جامعه، اقتصاد ملی کشور را در معرض خطر قرار داد. در سالهای ۹۳-۱۹۹۲، برنامه امنیت ملی روسیه تنظیم شد که بیان می‌داشت ارتش روسیه باید بتواند نیروهای خود را به منظور مقابله با «تلاشهای احتمالی امریکا برای دستیابی به برتری یکجانبه گرایانه در هر منطقه‌ای از جهان» اعزام کند.[۱۷] یک جریان فکری موسوم به «جریان روشنفکری همگرایی پس از امپراتوری» و برخی مقامات دولتی مثل استانکویچ، آمبارتسوموف، آندره کوکوشین و گریگوری یاولینسکی استدلال می‌کردند که حفظ دوستی با آمریکا نیازی به بردگی و تقلید از سیاستهای آن و دست کشیدن از اندیشه و عمل مستقل ندارد. ملی‌گرایان نیز مدعی بودند که روسیه باید نقش هژمون را در جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع بازی کند. آندرانیک میگرانیان (مشاور یلتسین) نوشت: «روسیه باید به جهان اعلام کند که سراسر فضای ژئوپلیتیک شوروی سابق، حوزه منافع حیاتی آن است.» او همچنین به دکترین مونروئه اشاره کرد. در سند «تدبیر سیاست خارجی» که در آوریل ۱۹۹۳ تصویب شد بر حقوق و مسئولیتهای روسیه در قلمرو شوروی (یعنی کشورهای خارج نزدیک) تأکید و حتی به اروپای شرقی به عنوان

«حوزه تاریخی منافع» روسیه اشاره شد. در این سند، تأکید شده بود که روسیه «یک قدرت بزرگ» خواهد ماند: «فدراسیون روسیه، با وجود بحرانهایش، برحسب پتانسیل قدرت آن، و نفوذ آن بر جریان حوادث جهانی و مسئولیتهای ناشی از این قدرت، یک قدرت بزرگ خواهد ماند.»[۱۸] برخی به اقداماتی چون مخالفت با گسترش ناتو و حضور در مسائل بالکان نیز به عنوان اعلام نمادین نقش یک قدرت بزرگ پرداخته‌اند. هسته اصلی این سند، یک نگرش سه بعدی در مورد نقش روسیه بود: روسیه به عنوان یک ابرقدرت منطقه‌ای، روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی، و روسیه به عنوان یک ابرقدرت هسته‌ای.[۱۹] در حالی که یک شورای نیمه رسمی سیاست خارجی و دفاعی در سال ۱۹۹۲، روسیه را یک «قدرت متوسط» اعلام کرده بود، همان شورا، دو سال بعد روسیه را به عنوان یک «قدرت جهانی» مطرح ساخت. ، یوگنی پریماکف در ژانویه ۱۹۹۶، اعلام کرد که روسیه نقش یک قدرت بزرگ را بازی خواهد کرد و سیاستش نسبت به دنیا براساس این نقش شکل می‌گیرد و روابط آن با دشمنان جنگ سرد، باید یک مشارکت عادلانه و با مزایایی متقابل باشد.[۲۰] تأکید پریماکف بر «چندجانبه‌گرایی» در نظام بین‌الملل، در حقیقت به معنای نقش روسیه به عنوان یک «قدرت جهانی» به وسیله ایجاد پیوند با دولتهای دیگری برای مقاومت در برابر سرکردگی امریکا بر جهان بود.[۲۱] یکی از مسائلی که طی سالهای دهه ۱۹۹۰ و پس از آن در بحث روابط روسیه و ناتو مطرح شده، چگونگی ورود روسیه به سیستم امنیتی اروپا بوده است. اینکه آیا آن را به عنوان یک قدرت بزرگ یا یک دولت اروپایی دیگر خواهند پذیرفت؟ در این رابطه، پرستیژ ملی یک ملاحظه اساسی بوده است. در واقع، بسیاری از روسها سؤال می‌کنند که آیا کشورشان می‌تواند در ردیف یک قدرت بزرگ قرار گیرد. گسترش یک اتحاد نظامی که نقش اساسی در شکست شوروی بازی کرده، به وسیله بسیاری از روسها به عنوان یک سرافکندگی ملی تلقی شده است. پیشنهاد دولت آن بوده که روسیه و ناتو به طور مشترک امنیت شرق اروپا را تضمین کنند. اما این خواست مسکو در بحران بالکان و سپس گسترش ناتو تا مرزهای این کشور در سال ۲۰۰۲ نادیده گرفته شد.[۲۲]

از این رو، می‌بینیم که روسیه نوین با وانهادن ایدئولوژی، مأموریتها، جایگاه و نقش پیشین و ناتوانی در جایگزینی یک وضعیت مناسب و با ثبات در دهه ۱۹۹۰ با مشکلاتی اساسی روبرو شد. اما در شرایط جدید. تحولی که در روسیه طی سالهای زمامداری ولادیمیر پوتین از ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۷ روی داده نشان‌دهنده آنست که با وجود

یک رهبر نیرومند، قاطع و با اراده و نیز برخی شرایط بین‌المللی مساعد (از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ گرفته، تا افزایش درآمدهای نفتی) موقعیتی ایجاد شده که مشکلات هویتی نیز کم‌کم در پرتو آن رنگ باخته‌اند.

در واقع، مسائل هویتی ناشی از شرایط تغییر و تحول بنیادین و اساسی هستند و اوضاع نابسامان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یک جامعه دگرگون شده بر حدّت و شدّت آن می‌افزایند. با وجود پشت سر گذاشتن این دوره گذار، و دستیابی به ثبات در زمینه‌های مختلف، حل تدریجی مسائل هویتی و استقرار در یک موقعیت هویتی جدید امکان پذیر است. در واقع، بخش مهمی از آن مشکلات هویتی هنوز وجود دارد، اما با محو عوامل و کاتالیزورهای تشدید کنندهٔ آن، احساس هویت‌یابی جدی‌تری حاصل آمده و جامعه و دولت روسیه امروز درک و احساس مناسب‌تری از هویت، موقعیت و نقش خود یافته است.

۲. اوضاع داخلی: از آشفتگی تا تمرکز و ثبات

از روزی که یلتسین در بیلوروس قرارداد "جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع" را امضاء کرد و به کاخ کرملین کوچ نمود، فدراسیون روسیه وارث مشکلات و مسائلی شد که هنوز هم که نزدیک به دو دهه از آن می‌گذرد، از زیر سایهٔ برخی از آنها بیرون نیامده است. در واقع، روسیه جدید وارث مشکلاتی ساختاری است که حتی نسل‌های بعد نیز به نوعی با آن درگیر خواهند بود. اختلاف بر سر حدود و اختیارات ارکان حکومتی، اقتصاد ورشکسته و پس‌لرزه‌های انتقال اقتصادی و استقلال‌خواهی جمهوری‌های خودمختار درون فدراسیون، مهم‌ترین مسائل داخلی در این دو دهه بوده‌اند.

الف) مسائل سیاسی

جبهه سه‌جانبه یلتسین (رئیس جمهور)، خاسبولاتف (رئیس پارلمان) وسیلایف (نخست وزیر)، که در مقابل کودتای اوت ۱۹۹۱ ایستادگی کرد، از فردای پیروزی به تدریج بر سر اختیارات رئیس جمهور دچار شکاف گردید و در آوریل ۱۹۹۲ در کنگره نمایندگان خلق، پارلمان بطور جدی برای تضعیف رئیس جمهور و کاهش اختیارات او کوشید و حتی ویکتورچرنومردین را به عنوان نخست وزیر بجای ایگورگایدار تحمیل

نمود. اما این وضع نیز نتوانست اختلافات را حل کند و یلتسین خواستار برگزاری رفراندوم شد؛ امری که با مخالفت پارلمان روبرو گردید اما یلتسین آن را برگزار نمود. این رفراندوم نیز نتوانست تغییری در اوضاع ایجاد کند. چرا که رأی به آن چندان قاطع و معنادار نبود و آراء در مرز قرار داشتند و بویژه اینکه گزینه برگزاری انتخابات زودرس پارلمانی نتوانست اکثریت لازم را کسب کند.[۲۳]

هدف اصلی خاسبولاتف و جناح محافظ کار پارلمان، حذف ریاست جمهوری و تفویض قدرت به شورای عالی و شوراهای محلی بود. در طول تابستان ۱۹۹۳، اقدامات پارلمان مشکلات زیادی برای دولت به وجود آورد و روند خصوصی‌سازی را با دشواری‌های جدیدی مواجه نمود. حتی رئیس شورای جمهوری‌ها که از محافظه‌کاران پارلمان بود پیشنهاد نمود همه تصمیم‌گیری‌های اقتصادی از دولت به پارلمان منتقل شود.[۲۴]

در سپتامبر ۱۹۹۳، یلتسین دادگاه قانون اساسی و پارلمان را منحل کرد و پارلمان نیز در یک نشست اضطراری ژنرال روتسکوی را به عنوان ریاست جمهوری روسیه برگزید. از صبح چهارم اکتبر ۱۹۹۳، نیروهای نظامی پارلمان را مورد تهاجم قرار داده و با کشتن ۲۰۰ نفر و زخمی کردن ۵۰۰ نفر، زندانی کردن خاسبولاتف و روتسکوی و تعلیق فعالیت احزاب و مطبوعات مخالف، اوضاع را به نفع رئیس جمهور شکل دادند. در شرایط جدید، طرح قانون اساسی آماده و به رفراندوم گذاشته شد و اختیارات رئیس جمهور بطور فوق‌العاده‌ای افزایش یافت.[۲۵]

یک تحول مهم پس از این واقعه راه یابی حزب کمونیست و ملی‌گراهای افراطی در انتخابات پارلمانی به مجلس بود. این اتفاق در سال ۱۹۹۶ نیز تکرار گردید و یلتسیس نیز در انتخابات سال ۱۹۹۶ برای دومین بار به ریاست جمهوری روسیه انتخاب شد و در سال ۲۰۰۰ قدرت را به پوتین واگذار کرد. پوتین در انتخابات سال ۲۰۰۰ و ۲۰۰۴ به ریاست جمهوری برگزیده شد و پارلمان‌های بعدی نیز با وجود حضور احزاب کمونیست و ملی‌گرا بخاطر برتری نقش و موقعیت رئیس جمهور در قانون اساسی سال ۱۹۹۳ نتوانستند مشکلی برای آن ایجاد کنند.

نظام سیاسی کنونی در فدراسیون روسیه، در ادبیات سیاسی، «جمهوری چهارم» نامیده می‌شود. جمهوری سال ۱۹۱۷ از زمان سرنگونی نظام سلطنتی در ماه فوریه تا انقلاب سوسیالیستی ماه اکتبر۱۹۱۷، جمهوری اول محسوب می‌شود. بعد از فروپاشی

شوروی، نظام سیاسی روسیه از پارلمان توانمندی به نام کنگره نمایندگان مردمی روسیه تشکیل می‌شد که چند بار در سال نشست‌های خود را برگزار می‌کرد و در فاصله بین این نشست‌ها، یک شورای عالی کار می‌کرد که از میان اعضای کنگره مذکور انتخاب می‌شدند و نظام دولتی کشور بیشتر به «جمهوری پارلمانی» شباهت داشت. بعد از تصویب قانون اساسی سال ۱۹۹۳ که نتیجه مبارزه شدید سیاسی بین رئیس جمهور و شورای عالی بود، تغییرات اصولی در نظام سیاسی فدراسیون روسیه به وجود آمد.

بطور کلی روسیه از جمعیتی ناهمگون برخوردار است و میزان توسعه موازین دموکراتیک در مناطق مختلف کشور یکسان نیست. در حالی که در شهرهای بزرگ پدیده‌های دموکراتیک بیشتر به چشم می‌خورند، در شهرستان‌ها و به خصوص در برخی جمهوری‌های منطقه قفقاز شمالی و کرانه رود ولگا، شیوه حکومتی سنتی مشاهده می‌شود. از جمله، گروهها و طایفه‌های محلی قدرت را بین خود تقسیم می‌کنند. به عنوان مثال می‌توان، به اوضاع جمهوری داغستان در منطقه قفقاز شمالی اشاره کرد که با توجه به اقوام عدیده این جمهوری، اگر رئیس این جمهوری نماینده قوم «آوار» باشد، مقام رئیس پارلمان باید به نماینده قوم «دارگین» یا یکی دیگر از اقوام این جمهوری برسد. دولت مرکزی از این وضعیت اطلاع دارد ولی به خاطر حفظ صلح و آرامش در جمهوری با آن وضع سازش می‌کند.

همچنین، می‌توان به تقسیم قدرت براساس اصل طایفه‌ای در جمهوری چچن اشاره کرد که آن جا هم نمایندگان گروههای قومی مختلف به مقامات مشخص دولتی می‌رسند. در مناطق روس‌نشین هم با وجود رعایت رسمی موازین دموکراتیک، انتخابات و گردش نخبگان از طریق ابراز اراده مردم منطقه، تخلفات زیادی در این زمینه مشاهده می‌شود که در این میان می‌توان به عدم رعایت تساوی نامزدها در انتخابات، تضییع حقوق انتخاباتی مخالفان استانداران و ممانعت از انتشار مطبوعات و موارد تبلیغاتی آنان اشاره کرد. این امر یکی از دلایل آن شد که رئیس جمهور فدراسیون روسیه پیشنهاد کرد استانداران نه با رای مستقیم مردم بلکه بنا به پیشنهاد رئیس جمهور توسط مجالس قانونگذاری منطقه‌ای انتخاب شوند. این پیشنهاد با وجود ظاهر غیر دموکراتیک آن، با مخالفت چندانی از سوی خود استانداران و مردم روسیه روبرو نشد، زیرا سیستم انتخاب مستقیم استانداران توسط مردم ایده‌آل نبوده و فقط باعث مخارج اضافی می‌شد ولی به احقاق اراده مردم کمک نمی‌کرد.

بنابراین، با وجود اینکه قانون اساسی فدراسیون روسیه و ریاست این کشور رسماً موازین دموکراتیک را اعلام کرده و برای گسترش این موازین تلاش می‌کند اوضاع واقعی کشور تصویر ناهمگونی را از خود نشان می‌دهد که نمی‌توان آن را یک‌رنگ دانست. شعارهای رسمی با واقعیات زندگی کشور فرق می‌کند ولو اینکه گرایش برقراری جامعه دموکراتیک و قانونمند کاملاً مشهود است. با این حال، بسیاری بر این باورند که این راه طولانی و دشواری است که روسیه باید آن را به طور مستقل و بدون فشار از سوی غرب و نیز در تطابق با واقعیت‌های بومی خود بپیماید.

به هر حال، وضعیت کشور به گونه‌ای است که قانون اساسی موجود، کارآیی بیشتری دارد. بر اساس این قانون، رئیس جمهور همه ارکان حکومت و سیاست داخلی و خارجی را در دست دارد و از تدوین اسنادی چون «تدبیر امنیت ملی» و «تدبیر سیاست خارجی» تا «دکترین نظامی» همه منوط به تصویب او بوده و به عنوان عالی‌ترین مقام بر اقدامات امنیتی، دفاعی و ارتباطات خارجی کشور حاکمیت دارد.

در حقیقت، پوتین زمانی به قدرت رسید که روسیه با مشکلات زیادی در داخل و خارج رویارو بود. در داخل کشور مشکلات اقتصادی، بدهی‌های سنگین، گسترش جنایت و شبکه‌های مافیایی، و در خارج، مسائلی چون بحران کوزوو و ابهام در جایگاه روسیه مطرح بود. او توجه به اقتدار ملی، تعهد به ادامه اصلاحات نظام بازار آزاد، ادامه روند دموکراسی، مبارزه با فقر، فساد جنایات سازمان یافته، توجه به اقشار آسیب‌پذیر شامل بازنشستگان و مستمری بگیران، تاکید بر احیای صنایع داخلی، و احیای مجتمع‌های فنی و نظامی را در راس برنامه‌های دولت خود قرار داد.

یکی از اولین اقدامات پوتین اصلاح ساختار فدرالی کشور بود. گستره فدراسیون روسیه به گونه‌ای بود که رئیس جمهور فرصت کافی برای رسیدگی به مسایل ۸۹ جمهوری و استان را پیدا نمی‌کرد و بسیاری از مسایل در قالب زد و بندهای نمایندگان و رئیس‌جمهوری‌ها و استانداران محلی حل و فصل می‌گردید. از طرف دیگر، فقدان اطلاع رئیس جمهور از مسائل عینی جمهوری‌ها مشکلاتی را در روند تصمیم‌گیریهای رئیس جمهور ایجاد می‌کرد. برخی مشکلات نیز در جمهوری‌های خاور دور روسیه که در معرض بلعیده شدن توسط همسایگان بودند به طور واقعی بروز کرده بود. در این رابطه، پوتین طی فرمانی کشور را به ۷ منطقه فدرال که منطبق بر حوزه‌های نظامی ۷ گانه نیز می‌باشد تقسیم و نمایندگان خود را در این مناطق به کار گمارد. بر اساس شرح

وظایف اعلامی، مهمترین هدف این نمایندگان نظارت بر اجرای قانون اساسی و انطباق قوانین محلی با قوانین فدرال در مناطق ۸۹ گانه روسیه است. نمایندگان هفت‌گانه گزارش کار خود را مستقیماً به رئیس جمهوری ارائه می‌دهند.[۲۶]

به عنوان طرح مکمل اصلاح ساختار فدرال و تحکیم قدرت دولت مرکزی، پوتین در اولین روزهای کار خود لوایح اصلاح ساختار شورای فدراسیون را به منظور کاهش قدرت استانداران به دومای کشوری ارائه داد.

در بسیاری از مناطق، استانداران و رهبران محلی به ابزاری برای تضعیف نهادهای فدرال تبدیل شده و استان خود را فارغ از دغدغه‌های مرکز دیده و مانند یک خان نشین مستقل عمل می‌کردند. وضعیت مذکور به گونه‌ای پیشرفت نموده بود که نغمه‌های جدایی طلبی در حوزه شرق دور روسیه که فاصله‌اش با مسکو بسیار زیاد است، شنیده می‌شد. به عبارت دیگر، نظام فدرالی به بهای تقویت حاکمیت ملی، به عاملی برای تضعیف تمامیت ارضی روسیه مبدل گشته بود. براین اساس، پوتین علاوه بر ایجاد ۷ منطقه فدرال، مجموعه لوایحی را برای کاهش اختیارات استانداران و افزایش نقش کرملین در مناطق تهیه و به دوما ارائه کرد:

۱. تغییر در اصل تشکیل شورای فدراسیون که به جای استانداران و روسای جمهوری مناطق، نمایندگان آنها در جلسات شورای فدراسیون شرکت خواهند داشت؛

۲. تغییر در مقررات بر کناری روسای محلی مناطق و انحلال پارلمان‌های منطقه‌ای که قوانین مغایر با قوانین فدرال را تصویب می‌کنند؛

۳. اعطای حق برکناری رؤسای جمهور و استانداران مناطق به رئیس جمهوری فدراسیون در شرایط معین.

تصویب این لوایح موجب شد تا استانداران از مسکو دور شده و قدرت آنها در عرصه فدرال کاهش یافته و جایگاه دومای کشوری در معادلات کلان سیاسی روسیه و در مقابل نفوذ و قدرت شورای فدراسیون افزایش یابد.[۲۷]

از دیگر اقدامات پوتین محدود کردن قدرت و نفوذ الیگارشی مالی در روسیه بود که دامنه نفوذ این الیگارشی‌ها تا عمیق‌ترین ساختارهای سیاسی و امنیتی روسیه نیز نفوذ پیدا کرده بود. این افراد برای اولین بار در سال ۱۹۹۶ در رابطه با به قدرت رسیدن یلتسین ظاهر شده و با یکدیگر متحد شدند. الیگارشی‌های بزرگ روسیه ۹-۷ نفر بودند اما دهها زیر مجموعه را بوجود آورده بودند و در طول دوره یلتسین با استفاده از ضعف

ساختاری نهاد حکومت در روسیه تازه استقلال یافته و نیز بهره‌گیری از رانت‌های اقتصادی و نیز روند لجام گسیخته خصوصی سازی موفق شدند تا سرمایه‌های چند میلیارد دلاری از طریق خرید سهام کارخانجات بزرگ را کسب کنند. یکی از بخش‌های که توجه ویژه‌ای به آن مبذول شد، کنترل ساختارهای رسانه‌ای شامل روزنامه‌ها و شبکه‌های رادیو تلویزیونی بود. در نتیجه نفوذ فزآینده الیگارشی‌ها در ساختار سیاسی و اقتصادی روسیه، آنها موفق شدند تا در طول چند سال گذشته تأثیراتی بر روند تصمیم‌گیری گذارده و در مرحله بعد با نفوذ به کرملین به مداخله منظم و آشکار در بسیاری از عرصه‌های کلان مسائل سیاسی بپردازند. در برخی موارد حتی حاکمیت روسیه گروگان منافع الیگارشی‌ها قرار گرفت.[۲۸]

با وجود آن که پوتین خود نیز به برخی از الیگارشی‌های بزرگ روسیه مدیون بود، اما از همان ابتدا روشن ساخته بود که الیگارشی‌ها باید از وضعیت لجام گسیخته سابق فاصله گرفته و در چهارچوب کاری و تجاری محدود شوند. آنها بایستی تابع خط و سیر تامین منافع حکومت روسیه باشند. کرملین با استفاده از اهرم FSB و نقاط ضعف الیگارشی‌ها (خصوصاً از ناحیه سوء استفاده و کلاهبرداری‌های دوره خصوص سازی) برخورد با عناصر کلیدی را آغاز کرد و برخوردهایی قضایی با گوسینسکی، پوتانین،علی اکبرف و برزوفسکی و خودوروفسکی صورت گرفت و با وجود اعتراض رسانه‌های غربی، برخی از آنها تبعید یا زندانی شدند.

ب) مشکلات امنیتی

در فدراسیون روسیه با جمعیتی حدود ۱۵۰ میلیون نفر، حدود ۸۳ درصد را روس‌ها و ۱۷ درصد دیگر را سایر اقوام، شامل تاتارها و (۴ درصد)، اوکراینی‌ها (۳درصد)، چواوش‌ها (۱درصد) و ... تشکیل می‌دهند. در روسیه بیش از ۱۰۰ قوم و ملیت زندگانی می‌کنند که بسیاری از آنها دارای جمهوری‌ها و مناطق خودمختار هستند. بیشتر مسلمانان روسیه در مناطق ولگای مرکزی و قفقاز شمالی ساکن‌اند در شهر مسکو نیز یک میلیون مسلمان سکونت دارند. تعداد پیروان اسلام براساس آمارهای دولت روسیه ۱۵ میلیون‌نفر، طبق آمار شورای مفتیان روسیه ۲۳ میلیون نفر و براساس آمارهای منتشر شده در سایت‌هایی چون و یکی پیدیا حدود ۳۰ میلیون نفر است. بسیاری از تحلیل گران نیز معمولاً رقم ۲۰ میلیون‌نفر را ذکر می‌کنند.[۲۹]

از زمان فروپاشی و استقلال جمهوری‌های چهارده گانه، موج استقلال خواهی در درون فدراسیون ایجاد شد و در مناطق قفقاز شمالی ولگای مرکزی، جمهوری‌های چچن، داغستان و تاتارستان فعالیت‌هایی صورت گرفت. در تاتارستان به دلایل مختلف، این وضعیت آرام‌تر و بصورت اصلاح گونه‌ای پیش رفته و با وجود اینکه هنوز در این جمهوری، قانون اساسی روسیه تصویب نشده، استقلال خواهی شکل ستیزه و رویارویی به خود نگرفته است. اما این وضع در چچن و داغستان تفاوت داشته است.(۳۰)

مسکو از سال‌های آخر دوره شوروی و بویژه ۹۱-۱۹۸۹ با مجموعه‌ای از بحران‌ها و جنگ‌های داخلی در درون و بیرون فدراسیون رویارو شد که جنگ بر سر قره‌باغ، جنگ در مولداوی، تاجیکستان و نیز جنگ در چچن و داغستان از مهم‌ترین آنها بود. تجربه جنگ در بوسنی و کوزوو پس از فروپاشی یوگسلاوی نیز برای روس‌ها اهمیت زیادی داشت. جمهوری خود مختار چچن در شمال کوههای قفقاز و درون مرزهای فدراسیون روسیه، از متصرفات روسیه تزاری در اواسط قرن ۱۹ است. در نوامبر ۱۹۹۱ این جمهوری اعلام استقلال نمود و قانون اساسی ویژه خود را یک سال بعد تصویب نمود و از امضاء قرار داد فدراسیون با روسیه خودداری نمود. اعلام استقلال یکجانبه چچن از سوی جوهر دودایف رئیس جمهور این کشور، هرگز از سوی روسیه و هیچ کشور دیگری به رسمیت شناخته نشد و در سال ۱۹۹۴ یک جنگ گسترده میان ارتش روسیه و مردم چچن آغاز گردید. در جنگ چچن، سه لشکر از نیروهای مسلح روسیه، شبه نظامیان چچن طرفدار روسیه و سربازان امنیت داخلی حضور یافتند. این نیروها با مقاومت ارتش چچن و مبارزان مسلمان چچنی و غیر چچنی (از اعراب، افغان، قفقازی و آسیای مرکزی) روبرو شدند و مقاومت طی سالهای ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ ادامه یافت و چریک‌ها توانستند نیروهای روس را با تلفات سنگین مواجه نمایند. سربازان روس گروزنی مرکز چچن را تصرف کردند، اما در مه ۱۹۹۶ توافقی میان سلیم خان یاندار بایف و یلتسین امضاء شد و روس‌ها عقب نشینی کردند. طبق این توافق قرار بود که در پایان سال ۲۰۰۱، مساله استقلال یا خودمختاری (ماندن در درون فدراسیون روسیه) مورد رسیدگی قرار گیرد. حدود ۶۰/۰۰۰ نفر نظامی و غیر نظامی در این جنگ کشته شدند.(۳۱)

برای دومین بار، با یورش نیروی زمینی روسیه به شهر گروزنی در اواسط دسامبر ۱۹۹۹ جنگ دیگری آغاز شد. این نبرد با آتش شدید توپخانه و بمباران هوایی و جنگ

زمینی بی‌امان و تن به تن ادامه یافت و در ۶ فوریه سال ۲۰۰۰ به تسخیر گروزنی منجر شد. تلفات نیروهای فدرال روسی در زمان پیشروی، به ۲۵ کشته در روز بالغ می‌شد. شورشیان نیز هنگام عقب نشینی به سمت ارتفاعات جنوب شهر گروزنی متحمل صدها کشته و زخمی شدند.[۳۲]

اتحادیه اروپا و سایر دولت‌ها از مسکو خواستند راه حلی سیاسی برای مسأله چچن بیابد. ولادیمیر پوتین رئیس جمهور جدید روسیه، اصلان مسخدوف را جنایتکار جنگی معرفی کرد و گفتگو با وی را رد کرد. پوتین در هشتم ژوئن، چچن را تصرف و تحت حاکمیت مستقیم کرملین درآورد.[۳۳] او، احمد کوزیروف رهبر رسمی روحانی مسلمانان چچن را به ریاست دولت چچن برگزید. کوزیروف در طول درگیری پیشین یکی از مخالفین روسیه بود ولی با وهابی‌گری که به نظر می‌رسید محرک خیلی از شورشیان است مخالف بود.

پ) وضعیت اقتصادی

اقتصاد روسیه با نظام برنامه‌ریزی متمرکز و جایگزینی آن با اقتصاد بازار دچار تغییرات عمده‌ای گردید و روسیه جدید وارث یک اقتصاد ورشکسته شد که برنامه‌های تیم اقتصادی رئیس‌جمهور (موسوم به شوک درمانی) و استقراض ۶۰ میلیارد دلار از غرب نیز نتوانست تغییر چندانی در این وضع ایجاد کند. طی این سال‌ها شرایط برای زندگی مردم مشکل‌تر شد و گرایش مردم در سال‌های ۱۹۹۳و ۱۹۹۶ به حزب کمونیست و نیز ملی‌گرایان افراطی تا حد زیادی نتیجه این شرایط بود. از پاییز ۱۹۹۷، بحران اقتصادی بطور جدی آغاز شد و در اواسط ۱۹۹۸ به اوج رسید که سقوط نرخ سهام شرکت‌های روس، کاهش اعتماد اعتبار دهندگان بین‌المللی، کاهش درآمدهای نفتی و مالیاتی و سقوط ارزش روبل از مهم‌ترین مظاهر آن بود.[۳۴]

بطور کلی، تولید ناخالص داخلی روسیه از سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۹ بیش از ۴۰ درصد کاهش یافت. در این سال ۴۰ درصد مردم روسیه زیر خط فقر زندگی می‌کردند و یک سوم جمعیت آن درآمدی کمتر از ۴۰ دلار در ماه داشتند. با وجود تلاش‌ها برای حرکت به سوی اقتصاد آزاد، کماکان قیمت‌ها دچار اختلال بوده و نظام بازار جا پای خود را محکم نکرد.[۳۵] این وضعیت، نومیدی شدیدی در مردم روسیه ایجاد کرد.

اما از سال ۲۰۰۰ به بعد اوضاع به تدریج متحول شد. تحول سیاسی کشور، افزایش قیمت نفت، افزایش صادرات، انضباط مالی در بودجه، مازاد تجاری و افزایش ذخایر ارزی کمک کردند تا تولید ناخالص داخلی در همان زمان تا ۶/۸ درصد رشد کند و کشور با یک مازاد بودجه ۱۰۰ میلیارد روبلی و یک مازاد ارزی ۴۰ میلیارد دلاری مواجه شود.[۳۶] در سال ۲۰۰۵، روسیه رتبه ۶۰ را در میان کشورهای صادرکننده جهان از آن خود کرد و در میان وارد کنندگان نیز رتبه هشتم را داشت. در حال حاضر، روسیه نخستین صادر کننده گاز در دنیاست و مقام دوم تولید نفت خام را دارد. از این رو، پوتین مدعی است که کشورش «ابر قدرت انرژی» است. در سال ۱۹۹۱ روسیه ۸ درصد از انرژی دنیا را تأمین می‌کرد اما در سال ۲۰۰۵ به ۱۴ درصد افزایش یافته است. درآمد روسیه از محل انرژی در سال ۲۰۰۶، ۱۳۰ میلیارد دلار بوده است. سهم صادرات نفت و گاز در کل صادرات روسیه ۳۵٪ می‌باشد. نرخ رشد در سال ۲۰۰۶، ۶/۸ درصد بوده که برای سالهای ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ نیز رقم ۶ و ۵/۵ درصد پیش بینی شده بود. درآمد ناخالص ملی در سال ۲۰۰۴، ۴۸۸ میلیارد دلار (رتبه ۱۶ جهان) و درآمد سرانه ۳۴۰۰ دلار (رتبه ۹۴ جهان) بوده است. در سال ۱۹۸۰ روسیه هفتمین اقتصاد جهان به لحاظ درآمد ناخالص ملی بود. ذخایر طلای روسیه در سال ۲۰۰۵ در جهان، در رتبه سوم (پس از چین و ژاپن) بوده است. تجارت با آمریکا در سال ۲۰۰۳، ۷ میلیارد دلار و با اروپا، ۹۴ میلیارد دلار و در مجموع، ۲/۵۵ درصد تولید خالص کنونی جهان را به خود اختصاص داده است.[۳۷]

روسیه از محل صدور محصولات صنایع شیمیایی در سال ۲۰۰۵ حدود ۱۰ میلیارد دلار و از بابت صدور چوب نیز حدود ۱۰ میلیارد دلار درآمد داشته است. حجم بازرگانی خارجی روسیه در سال ۲۰۰۴ حدود ۲۸۰ میلیارد دلار (۱۸۳ م.د صادرات و ۹۶ م.د واردات) بوده است.[۳۸]

طبق آمارهای بانک جهانی، رشد اقتصادی روسیه در سال ۲۰۰۵ به ۶/۸ درصد رسید. این در حالی است که طی سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰ این رشد منفی بوده است. در حال حاضر روسیه رتبه دهم را میان ده قدرت برتر اقتصادی جهان به خود اختصاص داده است. وزیر دارایی این کشور اعلام کرده که در ده سال آینده، رتبه ششم را بدست خواهد آورد.[۳۹] به گزارش وزارت بازرگانی روسیه، حجم تجارت خارجی این کشور در

سال ۲۰۰۵ به ۳۷۰ میلیارد دلار رسیده و مازاد تجاری این کشور حدود ۱۲۰ میلیارد دلار بوده است.[۴۰]

۳. سیاست خارجی جدید و نگاه به ایران

روسیه جدید در عرصه سیاست خارجی نیز متفاوت از شوروی بود و این موضوع در عرصه‌های کلان، مسائل منطقه‌ای و نسبت به تک تک کشورها از منطق خاص پیروی کرده است و تحولاتی را در گذر زمان و بعضاً به شکل حاد سپری نموده است. در اینجا به بررسی سیاست خارجی روسیه در این موضوعات می‌پردازیم و سپس جایگاه ج. ا. ایران را در آن روشن می سازیم.

الف) سیاست خارجی روسیه ظهور سیاست مستقل قدرت جهانی

بسیاری از اصول سیاست خارجی در روسیه جدید در نخستین سالهای دهه ۱۹۹۰، برگرفته از مفاهیم دوره گورباچف بود که برای نخستین بار پس از سال ۱۹۱۴، روسیه خود را در جنگ با هیچکس نمی دید. حتی در سند «تدبیر سیاست خارجی فدراسیون روسیه» که در ژانویه ۱۹۹۳ ارایه شد، از نه مورد منافع حیاتی روسیه، فقط یک مورد آن به جهان خارج مربوط بود که این هم جنبه دفاعی داشت. سیاست خارجی جدید براساس منافع ملی روسیه شکل گرفت که ایدئولوژی در آن جایی نداشت؛ به طوری که آندره کوزیرف، وزیر خارجه وقت روسیه، اظهار داشت: «رقابت ایدئولوژیها پایان یافته و زمان رسیدگی به نیازهای روسیه فرار رسیده است.»[۴۱]

دست اندرکاران سیاست خارجی روسیه در این دوره، که به «بین‌الملل گرایان» یا «غرب‌گرایان» مشهور بودند، رفتار خارجی انطباق جویانه‌ای با غرب در پیش گرفتند و کوزیرف معتقد بود: «دوستی با کشورهای ثروتمند و دموکراتیک، از هم آغوشی برادرانه با رژیمهای فقیر و استبدادی بهتر است.» به طور کلی اولویت اصلی سیاست خارجی روسیه، عضویت در نهادهای غربی بود و این کشور برای موفقیت در اصلاحات، خود را نیازمند کمک غرب دیده و امیدوار بود که پیوستن به نهادهای بین المللی، هنجارهای دموکراتیک را به روسیه منتقل و همکاریهای چند جانبه را تضمین نماید. در عرصه عملی نیز روس‌ها به همکاری گسترده با دولتهای غربی پرداختند. رأی مثبت به قطعنامه‌های مربوط به بحران بالکان، موافقت با اقدامات ناتو در بوسنی، موافقت با

درخواست آمریکا برای توقف فروش موتور موشک به هند، درخواست عضویت در گروه هفت کشور صنعتی جهان، حضور در صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و بانک اروپایی بازسازی و توسعه و امضای قرار دادهای استراتژیک و هسته‌ای از جمله این موارد همکاری بود.

هم گرایی با غرب تا زمانی در دستور کار قرار داشت که نیروهای سیاسی مخالف آن از قدرت چندانی در درون جامعه برخوردار نبودند، مقبولیت اجتماعی آنها در سطح پایینی قرار داشت و فعالیت حزب کمونیست هم پس از کودتای ناموفق ۱۹۹۱ تا سال ۱۹۹۳ ممنوع شده بود. بتدریج مخالفتها شروع شد و نگرشهای متفاوتی از سوی ارتش، حزب کمونیست و ملی گرایان افراطی در مخالفت با سیاستهای ادغام گرا ارایه گردید. عدم مساعدت لازم از سوی دولتهای غربی و وقوع مشکلات و مسائل متعدد در داخل روسیه و جمهوری‌های جدا شده، آرام آرام فضا را به گونه‌ای تغییر داد که در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۳، بیشتر کرسیها به تصاحب مخالفان دولت درآمد. مخالفان با تلاش برای اعاده نفوذ روسیه در منطقه خارج نزدیک و تاکید بر حق مداخله نظامی روسیه در این منطقه مجموعه‌ای از اقدامات را سامان دادند و موجبات نگرانی دولتهای غربی را فراهم نمودند و به طوری که برخی تحلیلگران و سیاستمداران آمریکایی، اقدامات روسیه در منطقه خارج نزدیک را نشانه بازگشت «امپریالیسم سنتی روس» و پیدایش «امپریالیسم نوین روس» پنداشته و بر اتخاذ سیاست «مهار جدید» علیه روسیه تاکید کردند.[۴۲]

یلتسین در آستانه انتخابات ریاست جمهوری (۱۹۹۶)، برای بهبود وجهه داخلی خود در مقابل مخالفان قدرتمندش، ناگزیر به بر کناری کوزیرف و روی آوردن به چهره‌ای غیر لیبرال و محتاط در مقابل غرب یعنی یوگنی پریماکف نمود، که رضایت افکار عمومی داخلی روسیه و نگرانی کشورهای غربی را به دنبال داشت. در واشنگتن، پریماکف یک سیاستمدار ضد آمریکایی محسوب می‌شد و این انتخاب، خدمتی به امپریالیسم روس تلقی می‌شد، چرا که او طرفدار احیای اتحاد جماهیر شوروی واحد و نظارت مسکو بر همسایگان بود. از نظر پریماکف، روسیه نبایستی صرفاً به ارزشهای غربی توجه می‌کرد. زیرا دارای موقعیتی منحصر به فرد برحسب شرایط ژئوپلیتیک و تاریخی است که ریشه در اروپا و آسیا دارد و این ویژگی اوراسیایی، آن را چند قومیتی، چند زبانی و چند مذهبی نمود، به طوری که نمی‌تواند از منافع، ارزشها و علایق خود که به طور عمده‌ای متفاوت از جامعه اروپا ـ آمریکا است، فرار کند. در این دوره، روسیه در

جستجوی یک جهان چند قطبی بود که جایگاه واقعی خود را در کنار آمریکا و دیگر قدرتهای بزرگ بیابد و این جهان چند قطبی مستلزم «نگاه به شرق» و کشورهای چین، هند و ایران بود.

حمایت از اتحاد با بیلوروس و یوگسلاوی، فروش تکنولوژی نظامی به کشورهای چین، هند، ایران و سوریه، مخالفت با حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس، ترغیب شرکتهای روسی برای فعالیت در میدانهای نفت و گاز ایران، مخالفت با گسترش ناتو به شرق و تلاش برای برداشتن تحریمهای بین‌المللی علیه عراق از جمله اقدامات و مواضعی بود که روسیه در این دوره اتخاذ نمود. اگر چه سیاست خارجی روسیه در سالهای ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۸ متفاوت از دوره قبل و بویژه سالهای ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳ بود، اما به دلیل مشکلات اقتصادی و ناتوانی از پذیرش نقش یک رقیب جدی برای غرب، رفتار مسکو همچنان به صورت کجدار و مریز در پیوند با غرب، اما بسیار معتدلتر از قبل بود. با مجموعه حوادثی که در سال ۱۹۹۹ به وقوع پیوست، شکافی اساسی میان روسیه و غرب ایجاد شد که آنها را تا مرز رویارویی نظامی پیش برد. عضویت رسمی سه کشور اروپای شرقی در ناتو، درخواست عضویت ۹ کشور دیگر در قالب «طرح اقدام برای عضویت»، عملیات نظامی ناتو در یوگسلاوی در جریان بحران کوزوو و تصویب «مفهوم استراتژیک جدید» ناتو ضربه‌ای اساسی بر ترتیبات همکاری روسیه با غرب فرود آورد. روسها دریافتند که غرب حاضر نیست نفوذ سنتی مسکو را در بالکان به رسمیت بشناسد و به شدت در این بحران تحقیر شدند.

برای مردم روسیه، روی کار آمدن پوتین در آستانه سال ۲۰۰۰، شخصیتی را تداعی کرد که می‌تواند غرور از دست رفته آنان را به عنوان شهروندان یک ابر قدرت پیشین در عرصه سیاست خارجی بازگرداند و رأی به او که عضو کا. گ. ب ـ منفورترین سازمان روس در ده سال پیش ـ بود نشان از امید مردم به بازسازی عظمت از دست رفته داشت. زمانی که اسناد مربوط به «مفهوم امنیت» ، «مفهوم سیاست خارجی» و «دکترین نظامی» در آغاز سال ۲۰۰۰ منتشر شد، مفاد آنها به خوبی بیان کننده یک دگرگونی اساسی در سیاست مسکو نسبت به جهان بود.

در سند مفهوم سیاست خارجی، بر «دستیابی به جایگاهی محکم و آبرومندانه در جامعه جهانی که با منافع روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی و یکی از مراکز همخوانی کامل داشته است، و تأثیرگذاری بر فرآیندهای کلی جهانی با هدف شکل

دادن به یک نظم جهانی عادلانه و دموکراتیک» تاکید شد. همچنین، از «روند رشد یابنده برای ایجاد ساختار تک قطبی جهانی که در آن آمریکا نقش غالب خواهد داشت، و تاکید بر نهادها و مجامع غربی برای تضعیف نقش شورای امنیت سازمان ملل متحد»[۴۳] به عنوان تهدیدهای جدید و در حال ظهور برای منافع ملی روسیه یاد شد. از این نگاه «استراتژی اقدامات یک جانبه [به منظور اقدامات نظامی آمریکا و ناتو بود] می‌تواند وضعیت بین المللی را بی ثبات نموده و باعث تنش، مسابقه تسلیحاتی و کشمکش میان دولتها گردد.» از این رو، بر «نظام چند قطبی و پی‌گیری سیاست خارجی مستقل و سازنده»، براساس «وضعیت ژئوپلیتیک روسیه به عنوان یکی از بزرگترین قدرتهای اوراسیا» تاکید شد. در این سند اولویتهای منطقه‌ای سیاست خارجی روسیه نیز به ترتیب اهمیت چنین بیان شد. «تلاشهای دو یا چند جانبه برای هم گرایی کشور های مستقل مشترک المنافع در جهت امنیت ملی روسیه، روابط با دولتهای اروپایی، آمادگی روسیه برای تقویت روابط با آمریکا و حل مشکلات موجود بر سر راه آن، تاکید بر اهمیت کشورهای آسیایی، خاورمیانه، آفریقا و آمریکای لاتین.»[۴۴]

بسیاری از تحلیلگران، شوک سال ۱۹۹۹ را آغازگر دوره ای در سیاست خارجی روسیه می دانستند و با عناوینی چون «جنگ سرد جدید» و «بازگشت روسیه به اقتدار پیشین" از آن یاد می‌کردند، به طوری که به عنوان یک اقدام نمادین، دومای روسیه در سال ۲۰۰۰، آهنگ سرود ملی دوران شوروی را به عنوان آهنگ سرود ملی جدید به تصویب رسانید .در دیدارهایی که پوتین از کشورهای چین، هند، کره شمالی و کوبا داشت، فسخ یکجانبه موافقتنامه گور ـ چرنومردین (که در سال ۱۹۹۵ برای محدود ساختن همکاری نظامی ـ فنی با ایران منعقد شده بود) و تاکید بر همکاری با ایران، و قراردادهای تسلیحاتی با هند، چین و سوریه، همگی در راستای سیاست خارجی جدید تحلیل شدند. اما این وضعیت خیلی دوام نیافت و حادثه ۱۱ سپتامبر در سال ۲۰۰۱، آن را دچار دگرگونی بنیادین کرد.

با قرار گرفتن مسئله تروریسم در دستور کار آمریکا، روسیه به طور رسمی از فهرست تهدیدهای آمریکا و ناتو خارج شد. این سرآغاز دوره‌ای جدید در روابط مسکو ـ واشنگتن بود. پوتین در نخستین سخنرانی خود پس از این حادثه، از وجود دشمنان جهان متمدن یاد کرد و ضمن ابراز همدردی با دولت آمریکا، حمایت صریح خود را از هر اقدامی که آن دولت ممکن است به اجرا گذارد، ابراز داشت. وی ۲۴ سپتامبر نیز

طرحی را اعلام کرد که براساس آن، تاکید شده بود که مسکو در مواردی چون «مسایل اطلاعاتی، دسترسی به فضای کشورهای آسیای مرکزی، عملیات نجات و جستجوی بین‌المللی، و کمکهای نظامی و بشر دوستانه به گروههای ضد طالبان» با واشنگتن همکاری می کند. پوتین با مردود دانستن دیدگاه کسانی که اقدامات آمریکا را از نظر ژئواستراتژیک و به عنوان مرحله‌ای جدید از نزدیک شدن ناتو و آمریکا به حوزه نفوذ روسیه تحلیل می‌کردند، وضعیت موجود را به عنوان فرصتی جدید برای روسیه در نظر گرفت که می‌توانست پایان واقعی جنگ سرد باشد.[۴۵]

در این دوره، همچنین روابط روسیه ـ ناتو به طرز چشمگیری بهبود یافت و شورای ناتو ـ روسیه شکل گرفت که طبق آن، مسکو در اخذ تصمیم در موضوعاتی چون تروریسم، گسترش جنگ افزارهای هسته‌ای، کنترل تسلیحات، تمرینات نظامی و رزمایش‌های مشترک و اصلاح نیروهای نظامی، از حق رای برابر برخوردار شد.[۴۶] دو طرف، تحول اخیر را « پایان جنگ سرد» نامیدند.

برچیدن ایستگاههای راداری و الکترونیکی گردآوری اطلاعات از کوبا و تحول پایگاه دریایی «کام رانه» در ویتنام به عنوان آخرین نمادهای دوره ابرقدرتی مسکو، بیانیه «چارچوب استراتژیک جدید» برای روابط واشنگتن ـ مسکو در نوامبر ۲۰۰۱ و معاهده سلاحهای هسته‌ای در می ۲۰۰۲، بار دیگر سیاست ادغام گرایی اوایل دهه ۱۹۹۰ را در خاطره‌ها زنده کرد. اگرچه، این بار، موضع گیری در مقابل دشمن مشترک (تروریسم) عامل اصلی چنین وضعیتی شد.[۴۷] اما ماه‌عسل روسیه و آمریکا دیری نپائید و پس از اینکه آمریکا کوشید از مبارزه با تروریسم و سلاح کشتار جمعی به عنوان «ابزاری برای گسترش قلمرو استراتژیک خود» سوءاستفاده کند، پس از داستان انقلاب‌های رنگی از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶، روابط دو کشور تیره شد. اگر چه روسیه نخست کوشید با تحکیم مناسبات با کشورهای اروپایی، به آمریکا بی‌اعتنا بماند، اما در قضیه نصب سامانه‌های دفاع موشکی در اروپای شرقی و حمایت اتحادیه اروپا از آن و نیز اختلاف بر سر قانون امنیت انرژی، روابط روسیه ـ اروپا نیز با دست اندازهای جدی روبرو گشت.[۴۸] اختلافات روسیه و اروپا در زمستان سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ که روسیه انتقال گاز به کشورهای اوکراین، گرجستان و بیلوروس را قطع نمود، به اوج خود رسید.[۴۹] از دیگر موارد اختلاف میان روسیه و کشورهای غرب باید به داستان عضویت روسیه در

سازمان تجارت جهانی(WTO) اشاره کرد که هنوز هم مسکو را پشت درهای آن سازمان نگه داشته‌اند.(۵۰)

به هر حال، مجموعه‌ای از فعل و انفعال‌ها از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۷ روابط روسیه و غرب را به گونه‌ای شکل داده است که پوتین در جریان کنفرانس امنیتی مونیخ و نیز اظهارنظرهای دیگر، بر سیاست خارجی مستقل روسیه تأکید کرده و اقدامات آمریکا را در جهان محکوم کرده است.(۵۱) این موضوع باعث شده که برخی تحلیل‌گران از بازگشت «جنگ سرد جدید» سخن بگویند. اگرچه استفاده از این واژگان درست نیست، اما روسیه امروز با روسیه دهه ۱۹۹۰ و حتی تا سال‌های ۲۰۰۳ _ ۲۰۰۱ تفاوت کرده و آن اینکه، سیاستی منطبق بر یک ابرقدرت هسته‌ای، یک ابرقدرت انرژی، و یک قدرت بزرگ جهانی در پیش گرفته است.

ب) روسیه و خاورمیانه

در دوره شوروی، مسکو یک ابرقدرت جهانی بود و در تمام مناطق جهان برای خود منافعی گسترده در نظر می‌گرفت و برای حضور و نفوذ خود هزینه‌های بسیار می‌پرداخت. حمایت از گروههای انقلابی و نظام‌های سیاسی ضد غربی، با آموزش‌های سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی، ارسال سلاح و تجهیزات نظامی، حمایت اقتصادی، و جلوگیری از تهدیدات جدی برای آنها از جمله کارهایی بود که مسکو طی سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۸۵ و حتی تا ۱۹۹۰ انجام می‌داد. این موضوع، در مورد خاورمیانه، به ویژه از سالهای ۱۹۴۵ شدت گرفت و اوج آن حمایت از ناصر در مصر، رژیم پس از کودتای عراق از سال ۱۹۵۸، یمن جنوبی، الجزایر، لیبی و سازمان آزادیبخش فلسطین بود که به شکل صدور تسهیلات به منطقه، سفرهای دریایی ناوگان نظامی روسیه به مدیترانه و خلیج فارس، و التیماتوم به آمریکا و غرب در جنگ‌های اعراب و اسرائیل، انجام شد. اما از روزی که برنامه‌های توسعه روسیه بتدریج با مشکل روبرو شد و آمارسازی جای واقعیت‌ها را گرفت، برای نخستین بار در سازمان‌های اطلاعاتی شوروی این هشدار داده شد که کشور در سراشیب سقوط است و مدتها این هشدار نادیده گرفته شد. اما سرانجام با تغییر نسل رهبران، مسکو درصدد برآمد تا به بازنگری در ایدئولوژی خود روی آورد. محصول این بازنگری چیزی نبود جز رها کردن متحدان پیشین و روی

آوردن به رقیبت دیرین برای کمک مالی و فنی و سرانجام نیز که تب تحول خواهی بالا گرفت موج فزاینده انتظارات، ناتوانی نظام سیاسی و از دست رفتن مبانی مشروعیتی به فروپاشی دستاوردهای سرزمینی امپراتوری تزار و نظام شوراها که طی ۶-۵ سده ذره ذره جمع‌آوری شده بود منجر شد.

یلتسین تمام متحدان پیشین خود را رها کرد. از صدام در ماجرای کویت و سپس تحریم‌های سازمان ملل متحد گرفته، تا صربها در بوسنی و سپس در کوزوو و لیبی در حادثه لاکربی، به تدریج طی ۱۵ سال گذشته متحدان مسکو یکی پس از دیگری قربانی شدند. جالب اینکه از ۸ کشور و سازمان به اصطلاح «سرکش» که طی این سالها در فهرست برخوردهای آمریکا و غرب قرار داشته‌اند، به جز طالبان، مابقی همه از متحدان پیشین و بعدی روسیه بوده و عملیات‌های نظامی آمریکا طی این دوره عمدتاً در سرزمین متحدان مسکو بوده است. اگر چه روس‌ها گاه سکوت کرده و گاه میانجیگری کرده‌اند. گاه فریاد برآورده و گاهی نیز تهدید نموده‌اند. اما گویا امریکا گوشش نسبت به پیام‌های مسکو ناشنوا بوده و کار خود را کرده است.

مسکو در سالهای ۹۵-۱۹۹۰ خاورمیانه را کما بیش رها کرد. سپس به فکر قراردادهای نظامی و صدور سلاح افتاد و بویژه در چارچوب سیاست «نگاه به شرق» پریماکف نیم نگاهی هم در کنار چین و هند به این منطقه افکند. در سند «تدبیر سیاست خارجی روسیه» در سال ۲۰۰۰ که در اوج مبارزه طلبی‌های پوتین پس از تحقیر مسکو درکوزوو تصویب شد، منطقه خاورمیانه به عنوان اولویت پنجم، پس از کشورهای مستقل مشترک المنافع، اروپا، امریکا و آسیا قرار گرفت. اما از ابتدای هزاره نو و با لغو توافق گور ـ چرنومردین در مورد ایران تلاش‌ها برای از سرگیری روابط با کشورهای منطقه جدی‌تر شد؛ به طوری که سخن از همکاری گسترده در برخی محافل روسی و خاورمیانه به میان آمد و مسافرت‌هایی نیز صورت گرفت. اما حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در راه بود تا سیاست روسیه را بار دیگر دگرگون سازد. حادثه ۱۱ سپتامبر آمریکا را به طور کامل در مقابل اسلام گرایی قرار داد.[۵۲]

اسلام گرایی پدیده‌ای یکپارچه نیست و انواع متفاوتی دارد. انقلابیون حزب الله در لبنان و ایران تا مبارزان افغان و چچن، وهابیون در عربستان و پاکستان و سایر نقاط و سرانجام گروههای محافظه کار اخوان المسلمین، همه و همه در یک مساله اشتراک نظر دارند: «اسلام هویت ماست و می‌تواند ما و بشریت را سعادتمند نماید». اما آن نوع اسلام

گرایی که در افغانستان به منصه ظهور رسید و توانست شوروی را اخراج نماید، اگر نه همه به آن، حداقل بخش مهمی از آن متحد آمریکا، غرب و دوستان آمریکا بوده و از حمایت‌های مستقیم و غیر مستقیم آمریکا بهره‌ور بود. اگر تفسیر محمد حسنین هیکل را نپذیریم که «آمریکایی‌ها از سر فراست، شوروی را وادار به حمله به افغانستان نمودند تا امواج در حال ظهور اسلام گرایی خاورمیانه را که متوجه خودشان بود از سر بگذرانند»، اما واقعیت‌ها حکایت از آن دارد که اتحادی استراتژیک میان اسلام گرایان و غرب در مقابل خطر کمونیسم شکل گرفت و با وجود فروپاشی شوروی، با صیغه ضد روسی و ضد ارتدوکسی از بوسنی و کوزوو تا چچن و داغستان و تاجیکستان، مسکو را آزرد.

اما از زمان حضور ارتش آمریکا در عربستان کم کم برخی از سران جریان اسلام‌گرا، صدای اعتراضشان بلند شد و در ظهران، کنیا، تانزانیا و یمن به فریاد انجامید و انفجار آن به نیویورک و واشنگتن رسید، و این درست آن فرصتی بود که روسها دنبال آن بودند آنها در تمام سالهای دهه ۱۹۹۰ فریاد زده بودند. که «اسلام گرایی یک خطر است»، اما در غرب گوش شنوایی نیافته بود. شاید آمریکایی‌ها همچنان منتظر بودند که با سوق دادن این جریان به سمت روسیه، بر امواج آن سوار شوند. اما مگر مسأله فلسطین موضوعی بود که بتوان آن را برای مدت زیادی به فراموشی سپرد. در واقع، بار دیگر آن بخش از جریان اسلام گرایی که متوجه نقطه دیگری شده بود، راه خود را یافت و حامی دشمن اصلی صهیونیستی (آمریکا) را نشانه گرفت و روسیه نخستین کشوری بود که دست اتحاد به سوی آمریکا دراز کرد و از هر حمایتی سخن گفت و پایگاههای منطقه و فضای روسیه و منطقه را در اختیار آن قرار داد و آمریکا نیز در مدت کوتاهی کابل را از دست طالبان درآورد. روسها خیلی خوشحال بودند که حامی دیروزی دشمنشان، به جنگ با آن آمده است و چه بهتر از این می‌توانست اتفاق بیفتد. اما این آغاز ماجرا بود.

ارتش آمریکا در منطقه جا خوش کرد و برای اوراسیا و خاورمیانه برنامه‌ریزی کرد و نوبت به بغداد رسید. موج نگرانی‌ها از ارتش روسیه، سازمان اطلاعاتی آن کشور و دوما برخاست و پوتین اظهار داشت که آمریکا «نباید به بهانه مبارزه با تروریسم، به گسترش قلمرو استراتژیک خود بپردازد» با وجود مخالفت‌های روسیه و اروپا و شورای امنیت سازمان ملل متحد، تمام طلب‌های مسکو (حدود ۸ میلیارد دلار) و قراردادهای جدید (بالغ بر ۴۰ میلیارد دلار) با سقوط بغداد از میان رفتند و پس از آن نیز روس‌ها

چه در اویان فرانسه (نشست ۸ کشور صنعتی جهان)، چه در صحن شورای امنیت (قطعنامه به رسمیت شناختن اشغال) و چه در شرم الشیخ (تائید دولت موقت عراق)، همراهی خود را غرولند کنان ابراز داشتند. اما آیا روسیه قرار است فقط همراهی کند؟ در فردای سقوط بغداد، داستان سوریه شروع شد و تاکنون به خروج ارتش آن کشور از لبنان و برگزاری یک انتخابات بدون حضور و نفوذ سوریه انجامیده است.

پوتین که در ۳۰ سال اخیر اولین رئیس جمهور روسیه بود که به منطقه خاورمیانه سفر می‌کرد، پیرامون مسائل حمایت از طرح «نقشه راه»، فروش سلاح‌های سنگین به دولت خودگردان فلسطین، و فروش موشک به سوریه، سخن گفت. او سپس با سفر به ایران، بر گسترش همکاری با این کشور تأکید کرد. به طور کلی در دهه‌های ۱۹۶۰ و۱۹۷۰، روسیه حامی جریان‌های فعال خاورمیانه در مقابل غرب بود، اما در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در معرض حمله گروههای فعال خاورمیانه‌ای و افکار عمومی مسلمانان قرار گرفت و در این دوره، غرب از گروههای مسلمان در مقابل هجوم شوروی و سپس در بالکان قفقاز و آسیای مرکزی حمایت می‌کرد. از سال ۲۰۰۰ مسکو کوشیده است تا روابط خود را با مسلمانان بهبود بخشد.

بطور کلی دولت روسیه در سال‌های اخیر تلاش کرده تا روابط خود را با کشورها و جوامع مسلمان بهبود بخشد. تقویت روابط با ایران، عربستان، امارات، مصر و حرکت به سمت روابط با حماس، حزب ا... لبنان، مجلس اعلای انقلاب اسلامی در عراق در این راستا است. گام مهم در واقع درخواست عضویت در سازمان کنفرانس اسلامی بود که بخاطر محدودیت‌های سازمان، به عنوان عضو ناظر پذیرفته شد. مجموعه این روابط از چند جهت برای روسیه اهمیت دارد:

اولاً مسکو با مجموعه‌ای از کشورها و نیز متحدان سابق باب روابط را خواهد گشود که می‌تواند منافع سیاسی و اقتصادی مهمی را بدنبال داشته باشد. به لحاظ سیاسی، روسیه می‌تواند تا حدودی معادلات بین المللی را از حالت تک قطبی و هژمونیک خارج نماید و در روابط خود با غرب و بویژه امریکا از این گزینه بهره جوید. به لحاظ اقتصادی، بسط این روابط می‌تواند همکاری‌های اقتصادی را توسعه داده و بازارهای جدیدی برای محصولات روسی فراهم آورد.

ثانیاً این روابط می‌تواند فضای ضدیت روسیه با اسلام و مسلمانان را در جهان اسلامی و افکار عمومی مسلمانان بزداید و روسیه بتواند از نزدیک با مسلمانان

تماس داشته و نیز حمایت آنها از جریان افراط گرایی داخل روسیه را کاهش دهد. در واقع، جهان اسلام، ژرفای استراتژیک گروههای اسلامی ضد روس در فدراسیون روسیه است و هر پیشرفتی در نفوذ و حضور روسیه در این منطقه به معنای از دست دادن حمایت برای آنها باشد.

ثالثاً روس‌ها از روابط خوب خود با کشورهای مسلمان به عنوان عاملی برای همکاری‌های داخلی با جوامع اسلامی خود استفاده می‌کنند. نمونه چنین وضعیتی وضع کنونی جمهوری تاتارستان است که روابط آن را به عنوان نمونه همزیستی مسالمت آمیز با مسلمانان در داخل فدراسیون تبلیغ نماید.(۵۳)

در اوت ۲۰۰۳ ولادیمیر پوتین در نشست سازمان کنفرانس اسلامی در مالزی شرکت کرده و اعلام نمود که حاضر است به عضویت این سازمان درآید. این درخواست مورد حمایت شورای مفتیان مسلمان و کلیسای ارتدوکس روسیه بود. وزیر خارجه روسیه در فوریه ۲۰۰۴ اعلام کرد که یک دانشگاه اسلامی در فدراسیون روسیه ایجاد خواهد شد. در ژوئن ۲۰۰۴ سرگی لاوروف در نشست استانبول شرکت کرد و بدین ترتیب روسیه به عنوان عضو ناظر سازمان کنفرانس اسلامی پذیرفته شد و درسی و دومین نشست این سازمان شرکت کرد.(۵۴)

البته روسیه نمی‌تواند عضو رسمی سازمان کنفرانس اسلامی شود، چون جمعیت مسلمانان آن در اقلیت است و برای عضویت، باید جمعیت مسلمانان اکثریت باشد. بطور کلی، بحث ارتباط روسیه با جهان اسلام، بحث تازه‌ای نیست و حتی در قرن ۱۹ نیز در روسیه به این موضوع پرداخته شده است. از نگاه برخی تحلیل‌گران روسی طرح اتحاد با جهان اسلام در روسیه، شامل گزینه‌های مختلف است که هر یک از آنها با اوضاع مشخص جهان اسلام ارتباط دارد. راه اول یعنی اتحاد با کل جهان اسلام تنها در صورتی عملی خواهد شد که جهان اسلام متحد گردد و در حال حاضر چنین چیزی بعید به نظر می‌رسد. ایجاد مسیرهای بازرگانی از روسیه از طریق کشورهای اسلامی (ایران، افغانستان، پاکستان) به سوی دریاهای جنوبی و سپس تقویت مواضع روسیه در گفتگو با غرب و یا چین می‌تواند یکی از مزایای این طرح محسوب شود. این اندیشه‌ها در سال ۱۸۹۶ نیز توسط اسماعیل بک گاسپرینسکی، شخصیت سیاسی تاتارهای کریمه بیان شد. وی از جمله پیشنهاد کرد که روسیه با جهان اسلام اتحادی بر علیه غرب و چین تشکیل دهد.

از نگاه آن تحلیل‌گران راه قابل قبول، اتحاد روسیه با بخشی از جهان اسلام است. با توجه به عدم یکپارچگی کشورهای اسلامی از نظر قومی و مذهبی، چنین چیزی میسر است. در اینجا می‌توان به سابقه همکاری روسیه شوروی با کشورهای اسلامی (ترکیه تحت ریاست مصطفی کمال و افغانستان در سالهای ۱۹۳۰-۱۹۲۰)، اشاره کرد.[۵۵]

در مجموع، سیاست خاورمیانه‌ای روسیه طی سال‌های اخیر و بدنبال اشغال عراق به وسیله آمریکا با جدیت بیشتری دنبال شده و سفر مقامات روسی از جمله پوتین به کشورهای منطقه و انعقاد قراردادهای اقتصادی نشان‌دهنده جایگاهی است که این منطقه در سیاست خارجی روسیه پیدا کرده است.

پ) جایگاه ایران در سیاست خارجی روسیه

از میان عواملی که مناسبات میان کشورها را شکل می‌دهند (جغرافیا، تهدید، نیازهای داخلی و ساختار نظام بین‌الملل)، عامل جغرافیا پایدارترین عامل به شمار می‌رود و در مورد روابط روسیه و ایران نیز این عامل از اهمیت تعیین‌کننده‌ای برخوردار بوده است. با وجود جدایی حاصله از پیدایی جمهوری‌های جدید، دو کشور ایران و روسیه در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز دارای مجموعه‌ای از منافع مشترک و متعارض هستند و نیز پیامدهای تحولات این منطقه برای امنیت دو کشور، همچنان امنیت ملی ایران و روسیه را مرتبط با یکدیگر حفظ کرده و بویژه به جایگاه جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی روسیه، اهمیت خاصی داده است.

با پایان جنگ تحمیلی و خروج شوروی از افغانستان دوره جدیدی از روابط دو کشور آغاز شد که با سفر رئیس مجلس شورای اسلامی به مسکو تکمیل شد. این وضعیت نشان می‌داد که روسیه به گسترش روابط دوجانبه با ایران اهمیت می‌دهد و ایران را نه به عنوان یک دشمن، بلکه همسایه‌ای با منافع متقابل می‌داند. با این حال اندک زمانی پس از نزدیکی ایران و روسیه، با پیش آمدن تحولاتی که اتحاد شوروی را فراگرفت، مبانی نظام حاکم بر شوروی به لرزه درآمد، بدین ترتیب نقطه اوج دوران نزدیکی ایران و شوروی نیز در سایه‌ای از ابهام فرو رفت. علاوه بر این، تحولات جاری در جمهوری‌های جنوبی شوروی نیز موجب بروز تنش‌هایی در روابط تهران – مسکو شد که خود ضربه دیگری بر چارچوب تفاهم‌های حاصله در پی سفر شواردنادزه به تهران بود. به عنوان نمونه از این تنش جدید می‌توان از هشدار گورباچف به ایران یاد کرد که اندک

زمانی پیش از اعزام نیروهای شوروی به باکو در ژانویه ۱۹۹۰ بیان شد. گورباچف خواستار آن شد که ایران از مداخله در امور داخلی آذربایجان و دامن زدن به بنیادگرایی اسلامی در آن کشور خودداری کند.[۵۶]

در سال‌های نخست ریاست جمهوری یلتسین کمتر به روابط با ایران اهمیت داده می‌شد؛ چرا که آنها خواهان کسب حمایت غرب بودند و غرب نیز با ایران دشمنی داشت. علاوه براین، گروه ارو آتلانتیک‌ها اسلام را به عنوان مهمترین خطر بالقوه که امنیت و دیگر منافع روسیه را تهدید می‌کرد تلقی می‌کردند و از آنجا که از نظر اینها، ایران حامی اصلی دعوت اسلامی تلقی می‌شد آن را بیشتر به دیده تهدیدی برای منافع روسیه و نه متحدی بالقوه می‌نگریستند.[۵۷]

جنگ قدرت و اختلافات ایدئولوژیک که در مسکو جریان داشت در رهبری برخی از جمهوری‌های شوروی نیز بازتاب یافته و بر دیدگاه‌های آنان نسبت به ایران تأثیر نهاد. در خلال دوره ۹۲-۱۹۹۰ دیدگاه‌ها و مواضع سران جمهوری‌ها کما بیش مشابه دیدگاه‌ها و مواضع حاکم در مسکو بود. از این رو، در این دوره آنها نیز خواهان ایجاد روابط نزدیک با غرب بوده و شیوه حکومتی غربگرا و سکولار ترکیه را به عنوان نمونه‌ای مناسب جهت ساماندهی سیاسی- اجتماعی کشورهای خویش می‌نگریستند.[۵۸]

در سال ۱۹۹۲ که جمهوری اسلامی ایران کوشید تا کشورهای مسلمان جدا شده از شوروی را وارد سازمان همکاری‌های اقتصادی نماید با نگرانی و مخالفت روس‌ها مواجه شد و سرگئی شاخرای هشدار داد که این جمهوری باید بین روسیه و همسایگان جنوبی یکی را انتخاب کنند.[۵۹] در مجموع، طرز تفکر ارو ـ آتلانتیکی این تأثیر را بر مواضع روسیه نسبت به ایران داشت که رهبری روسیه نه خواهان استقرار روابط نزدیک با ایران بود و نه میل داشت موجب آن شود که ایران نقش مهمتری را در جمهوری‌های جنوبی ایفا کند.

طی این دوره که از سال ۱۹۹۱ شروع و با برخی تعدیل‌ها در سال ۱۹۹۵ به پایان رسید، روسیه کمابیش به تعهدات پیشین خود - که طی قراردادهای نظامی سال ۱۹۸۹ با ایران به عمل آمده بود - وفادار ماند هر چند در ابعاد سیاسی و امنیتی روابط عمده‌ای میان دو کشور وجود نداشت.

به هر حال، در نیمه نخست دهه ۱۹۹۰، سیاست خارجی روسیه بسیار متأثر از روابط با غرب و فشارهای امریکا بوده، بطوری که در دو نوبت صراحتاً در مقابل این

فشارها تسلیم شد. مورد اول، در قضیه فروش موتور موشک به هند در سال ۱۹۹۳ بود که با وجود انعقاد قرارداد میان دو طرف به خاطر فشارهای آمریکا آنرا لغو کرد. مورد دیگر، توافقنامه گور ـ چرنومروین در مورد عدم تمدید قراردادهای نظامی با ایران پس از سال ۱۹۹۹ (اتمام قراردادهای دهساله ۱۹۸۹) بود که در سال ۱۹۹۵ به عمل آمد.

اما بتدریج که سیاست خارجی غرب محور زیر سوال رفت و بویژه پس از تحولات سال ۱۹۹۳ و فشار داخلی از سوی ملی گرایان، کمونیست‌ها و نظامیان، روسیه به سمت روابط بهتر با کشورهای دیگر جهان گرایش یافت در مورد ایران، بخاطر مواضعی که تهران نسبت به مسائل آسیای مرکزی و قفقاز داشت و برخی تحلیل‌گران از آن به عنوان «سیاست دسته گل» یاد کرده‌اند، روسیه مواضع دوستانه‌تری اتخاذ نمود. علی اکبر ولایتی وزیر خارجه وقت ایران پس از بازگشت از کشورهای آسیایی مرکزی اعلام کرد ایران به این کشورها «از طریق دروازه مسکو» نزدیک خواهد شد. قبلاً نیز یکی از معاونان او در دیدار با ادوارد شواردنادزه وزیر خارجه شوروی (نوامبر ۱۹۹۱) تأکید کرده بود که ایران روابط با این جمهوری‌ها را در چارچوب کلی روابط ایران _ شوروی توسعه خواهد داد. این موضوع کمک زیادی به کاهش ترس از اسلام انقلابی از سوی ایران برای منطقه کرد.[۶۱]

همچنین باید به نقشی که کشورهای عربستان، پاکستان و افغانستان در گسترش بنیادگرایی در منطقه بازی کردند و موجبات اصلاح نگاه روس‌ها نسبت به ایرانیان را فراهم آوردند اشاره کرد. از سوی دیگر، با حضور غرب و امریکا در این مناطق، و بویژه با انعقاد قراردادهای نفتی با آذربایجان و مسائل دیگری چون موضوع گسترش ناتو، مسکو، تهران را به چشم یک همکار و شریک مهم در مقابل این مسائل نگریست.

مجموعه رفتارهای ایران طی نیمه نخست دهه ۹۰ در قبال مسائل قره‌باغ، تاجیکستان، چچن و افغانستان، در مقایسه با مواضع دولت‌هایی چون ترکیه، پاکستان و عربستان، مقامات روس را به این نتیجه رسانده بود که برخلاف تصور اولیه آنها که متأثر از غرب بود،برای ایران دوره سازندگی، ضرورت‌های اقتصادی و تقویت بنیه دفاعی از اهمیت زیادی برخوردار بوده و لذا در روسیه شاهد گرایشی بودیم که ایران را کشوری مستقل در برابر آمریکا می‌نگرند که می‌تواند برای روسیه به عنوان یک خریدار سلاح، یک همسوی منطقه‌ای و یک دوست در کنار دولت‌های چین و هند برای ایجاد نوعی تعادل در رفتارهای سایر رقبا مطرح باشد.

لغو توافقنامه گور ـ چرنومردین و ملاقات روسای جمهور دو کشور در نیویورک، سفر وزیر دفاع روسیه به ایران و بازدید رئیس جمهور ایران از مسکو در سال ۲۰۰۰، که منجر به انعقاد موافقتنامه‌های دهساله همکاری دوجانبه شد، در کنار مقاومت روسیه در مقابل فشارهای آمریکا و اسرائیل برای لغو قرارداد ساخت رآکتورهای هسته‌ای همگی نشان می‌دهند که جمهوری اسلامی ایران جایگاه مناسب‌تری در سیاست خارجی روسیه در دوره پوتین یافت.

در سند «تدبیر سیاست خارجی روسیه» که در سال ۲۰۰۰ منتشر شد، اولویت‌های سیاست خارجی روسیه به ترتیب زیر آمده است:

۱- تضمین همکاری دوجانبه و چند جانبه با کشورهای جدا شده از شوروی؛

۲- روابط با دولت‌های اروپایی برای ایجاد یک نظام امنیتی با ثبات و دموکراتیک؛

۳- روابط با آمریکا؛

۴- روابط با کشورهای آسیایی شامل چین، ژاپن، هند، پاکستان و روابط بیشتر با ایران.

۵- روابط با کشورهای خاورمیانه و خلیج فارس (افغانستان، ایران و کشورهای عرب)؛

۶- روابط با کشورهای آفریقایی؛

۷- روابط با کشورهای آمریکای لاتین.[۶۲]

در سندی با عنوان " بررسی سیاست خارجی روسیه " در سال ۲۰۰۷ نیز این اولویت بندی همچنان محفوظ مانده است.[۶۳]

از نظر رابرت فریدمن تحلیل‌گر ارشد مسائل خاورمیانه، در بین تمامی دولت‌های خاورمیانه، شاید برای روسیه هیچ کدام مهمتر از ایران نباشند. موقعیت استراتژیک ایران در خلیج فارس، اهمیتش به عنوان یک شریک تجاری و روابط و منافع ایران در جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز، همه اینها توجه مسکو را به خود جلب کرده است. از نظر او، البته اختلاف‌هایی بین دو کشور وجود داشته است؛ از جمله ترس روسیه از درخواست برخی محافل ایرانی برای گسترش افراط گرایی اسلامی و پیشنهاد ایران برای انتقال منابع انرژی از آسیای مرکزی و قفقاز از طریق ایران به عنوان جایگزینی برای راه روسیه. اما با این وجود، دولت روسیه، ایران را به عنوان بازار مهمی برای سلاح‌ها و نیز

نیروگاه هسته‌ای روسیه و به عنوان راهی برای نشان دادن استقلال خود از ایالات متحده ارزیابی می‌کند. همچنین، دو کشور در مبارزه با نفوذ ترکیه در آسیای مرکزی و ماورای قفقاز، مخالفت با نیروهای طالبان در افغانستان و مسائل آذربایجان، با یکدیگر منافع مشترکی دارند. علاوه براین، ایران به کمک دیپلماتیک روسیه برای مقابله با تلاش‌های امریکا در منزوی کردن ایران نیازمند است.[۶۴] فرید من اخیراً نوشته است: "یک ایران غیر هسته‌ای، مهم‌ترین همکار برای روسیه در منطقه خاورمیانه است."[۶۵]

در دوره پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تحولی در تعاملات امنیتی روسیه و آمریکا روی داد که شاهد تأثیراتی از این تحول بر جمهوری اسلامی ایران بوده‌ایم. در این رابطه می‌توان به تاکید آشکار روس‌ها بر غیر عملی بودن راه حل جمهوری اسلامی ایران برای دریای خزر، انجام رزمایش در دریای خزر ـ با وجود تاکیداتی که جمهوری اسلامی ایران طی سالهای متوالی بر غیر نظامی ماندن آن کرده بود ـ و تداوم و تحکیم توافق‌های دو جانبه و قرار دادن ایران در برابر عمل انجام شده، اشاره کرد.

در واقع، هرگاه روسیه به غرب نزدیک‌تر شود، طبعاً روابط آن کشور با سایر دولت‌ها و از جمله ایران متأثر خواهد شد. پشت سر چنین واقعیتی، عوامل مختلفی نظیر اهمیت استراتژیک، نیازها و مبادلات اقتصادی، پرستیژ و اعتبار بین‌المللی قرار دارند. اما از سال ۲۰۰۳ که روابط روسیه و غرب بار دیگر تیره شد، ایران جایگاه مناسب‌تری در سیاست خارجی روسیه پیدا کرد. مجموعه اظهارنظرهای برخی مقامات و صاحبنظران روسی در مورد اهمیت روابط با ایران نشان‌دهنده این جایگاه است.

از نگاه ایگور ایوانف (وزیر خارجه سابق و دبیر شورای امنیت روسیه) «ایران یک شریک مهم روسیه در آسیای میانه است و نفوذ و اقتدار تهران بطور گسترده‌ای در جهان اسلام پذیرفته شده است. روابط ایران و روسیه بطور کلی به وسیله حسن نیت مقامات دو کشور تقویت می‌شود. دو دولت دیدگاههای مشترکی برای حل بسیاری از مشکلات منطقه‌ای و جهانی دارند. گسترش موفقیت آمیز همکاری‌ها به سیاست‌های منطقه‌ای کمک می‌کند. تاجیکستان و افغانستان دو نمونه از همکاری‌های موفق ایران و روسیه هستند. همکاری سیاسی موثر دو کشور به وسیله فرصت‌های جدید برای همکاری‌های سودمند تجاری و اقتصادی پشتیبانی می‌شود که پروژه‌های صنعتی حمل و نقل و انرژی از آن جمله‌اند."[۶۶]

از نظر رجب صفراف مدیر مرکز مطالعات ایران معاصر در مسکو، روابط ایران و روسیه فقط تجاری و اقتصادی نیست. برای روسیه ضرورت دارد که به مواضع خود در ارتباط با ایران پایدار بماند تا اعتبار و اهمیت روسیه از نظر جامعه جهانی ارتقاء یابد و کشورهای خاورمیانه آن را رفیق نیمه راه نپندارند. از سویی دیگر، روسیه می‌داند که از دست دادن ایران برای این کشور همانند از دست دادن خاورمیانه و خاور نزدیک و همه کشورهای جهان اسلام خواهد بود. روسیه اگر روابط با ایران را از دست بدهد، دیگر نمی‌تواند به عراق و افغانستان برگردد.»[۶۷] سرگی کاراگانف رئیس شورای سیاست خارجی و دفاعی روسیه بر این باور است که «روسیه می‌خواهد موقعیت از دست رفته خود را در جهان باز یابد و وضعیت خود را در خاورمیانه تحکیم بخشد و این کار علیه امریکا نیست. روسیه می‌خواهد پیش از هر چیز موقعیت اقتصادی خود را تقویت کند. بجای ضد آمریکایی بودن، این حرکت میل به داخل روسیه دارد. قطعاً نمی‌خواهد ابر قدرت باشد، چون متضمن مسئولیت است و هزینه دارد، بلکه حق آن است که یک قدرت ثروتمند، توانمند و مدرن باشد، روسیه می‌تواند از منافع خود به نفع دوستانش استفاده کند. ما علاقه مندیم بیشتر به ایران نزدیک شویم، منافع یکسانی با آمریکا در منطقه داریم. اگر ایران به سلاح هسته‌ای مسلح می‌شد، به طور خودکار همه آن را غیر دوست تلقی می‌کردند. ما احساس ایرانی‌ها را خوب می‌فهمیم، اما واکنش افراطی به چیزی که تهدید به نظر می‌رسد، به اندازه کم اهمیت شمردن تهدید خطرناک است.»[۶۸]

ولادیمیر پوتین رئیس جمهور سابق روسیه ضمن تاکید بر اهمیت زیاد ایران برای روسیه، می‌گوید: «دو کشور می‌توانند نه تنها در روابط دو جانبه بلکه در زمینه مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی بحث و گفتگو کنند. ایران نقش بسیار مهمی در آسیای مرکزی و خاورمیانه دارد. غرب با بهانه قرار دادن فعالیت هسته‌ای ایران سعی کرده روسیه را از بازارهای پر سود بیرون کند. همکاری هسته‌ای با ایران مشروط به همکاری ایران با آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای است.»[۶۹] او همچنین به این اعتقاد است که روسیه با همه کشورها همکاری می‌کند و با آمریکا برای ایجاد یک جهان امن همکاری می‌کند، اما این به معنای همکاری علیه کشور دیگری نیست، «ما نمی‌خواهیم در هیچ اتحاد و ائتلاف مقدسی وارد شویم.[۷۰] جهان به سوی منازعات میان تمدن‌ها پیش می‌رود و منازعات زیادتر می‌شود، اما روسیه نمی‌خواهد در هیچ طرفی قرار گیرد و ما

نمی‌خواهیم در هیچ اتحاد مقدسی قرار گیریم.» «پوتین» در آخرین نظرها، ایران را یک شریک مهم برای روسیه دانسته است.[۷۱] برخی تحلیل گران ایرانی و غربی نیز دیدگاههای متفاوتی نسبت به روابط دو کشور دارند.

از مطالعه‌ای که در مورد روسیه جدید صورت گرفت به این نتیجه می‌رسیم که روسیه امروز در سال ۲۰۰۹ نسبت به اوان دهه ۱۹۹۰، از شکوفایی، ثبات، آرامش و اقتداری به مراتب بیشتر برخوردار است؛ بطوری که بسیاری از تحلیل‌گران، آن را یک قدرت بزرگ احیاء شده می‌دانند و سیاست خارجی آن نیز از استقلال عمل کاملی برخوردار است. روسیه امروز سیاست فعالی را در خاورمیانه دنبال می‌کند و ایران در این میان از اهمیت و جایگاه مناسبی برخوردار است. روسیه امروز، در فشارهای روانی، سیاسی و نظامی آمریکا و اتحادیه اروپا، به کشورهای مستقل جهان اهمیت بیشتری می‌دهد. اما جایگاه ایران در سیاست خارجی روسیه را باید با توجه به واقعیت‌ها و اولویت‌های موضوعی و منطقه ای سیاست خارجی روسیه درک کرد.

محی الدین مصباحی (استاد ایرانی دانشگاه فلوراید) معتقد است: "مشخصهٔ اصلی روابط ایران و روسیه در ۲۷ سال اخیر و در آینده این است که با وجود شرایط عرفی و لازم، هرگز مایل و قادر به رابطهٔ استراتژیک نیستند. حرافی‌های استراتژیک زیاد بوده، اما رابطه تاکتیکی بوده است. روسها می‌خواهند انتظارات ژئوپلیتیک ایران تمام نشود. برخورد روس‌ها با مسائل داخلی ایران در قالب یک واقع گرایی آبکی است، آنها بیشتر به رفتار ایران و پاداش غرب نگاه می‌کنند. نگران حرکت ایران به سمت آمریکا نیستند و قدرت مانور بالایی برای خود در مورد ایران قائلند. در مورد مسائل هسته‌ای نیز برای آنها مهم است که اروپا چه کار می‌کند. آنها نگاه می‌کنند که جایگاه ایران در نظام بین‌الملل چگونه تعریف می‌شود."

از نگاه مارک نورمن کاتز (استاد دانشگاه جورج ملیسون)، " ایران و روسیه هم دارای منافع مشترک و هم رقیب هستند. منافع دو کشور در مخالفت با افزایش منافع آمریکا در منطقه و جهان، مخالفت با نفوذ ترکیه در منطقه، مقابله با تجزیه طلبی و همسویی در قره باغ است. همچنین هر دو کشور مخالف انتقال انرژی از مسیر ترکیه و مخالف افراط گرایی دینی سلفی اند و در بهره گیری از کریدور شمال ـ جنوب، نیروگاه هسته‌ای بوشهر و نیز مسائل افغانستان و تاجیکستان ذی نفع هستند. دو کشور در موارد زیر منافعشان همسویی ندارد: وضع موجود در خزر، انتقال انرژی منطقه، اسرائیل ،

فروش سلاح به امارات و سوء ظن تاریخی دو کشور. اولویت اول روسیه در روابط با ایران تجاری است، اما نگاه ایران به روسیه بیشتر جنبه استراتژیک دارد و می‌خواهد روسیه را به لحاظ استراتژیک و سیاسی با خود همراه داشته باشد. روس‌ها نگران روابط اجتماعی ایران و آمریکا هستند و هنوز نیروگاه بوشهر را تمام نکرده‌اند، در حالی که در این مدت امکان داشت چندین نیروگاه ساخته شود."

اما رابرت فریدمن نظر دیگری دارد: "با وجود برخی موارد عدم توافق، ثابت شد که روابط ایران ـ روسیه طی سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۱ به نفع هر دو کشور بوده است ولی آیندهٔ روابط دو کشور چندان روشن نیست. از نظر روسیه، ایران (به رغم مشکلاتی که گاهی در پرداخت بدهی‌هایش دارد) یک مشتری عالی برای سلاح‌های روسی و راکتورهای هسته‌ای است. ایران برای روسیه علیه آنچه که روسیه هم زمان با بدتر شدن روابط روسیه ـ آمریکا «هژمونی ایالات متحده» می‌نامد و همچنین در کمک به ایجاد صلحی محدود در تاجیکستان، برای مقابله با رژیم طالبان در افغانستان و برای مهار آذربایجان، به صورت یک متحد بوده است. در حالی که روسیه هنوز بحران اقتصادی اوت ۱۹۹۸ را به طور کامل پشت سر نگذاشته است و نیروهای نظامی (به ویژه نیروی دریایی) آن کشور نیز بسیار ضعیف است، داشتن ایران به عنوان یک متحد از نظر دیپلماتیک بسیار مفید است زیرا که یک ایران مستقل به جلوگیری از تسلط کامل ایالات متحده بر خلیج فارس ـ جایی که مسکو منافع مهمی دارد ـ کمک می‌کند. روسیه منبع مطمئنی برای کسب سلاح‌های پیشرفته، یک متحد دیپلماتیک در زمانی که ایالات متحده به دنبال منزوی کردن ایران است، و متحدی برای کمک به جلوگیری از تهدید جدایی طلبانهٔ احتمالی آذربایجان، و همچنین متحدی برای مقابله با تهدید تروریستها و جریان مواد مخدر از طریق افغانستان تحت کنترل طالبان محسوب می‌شود."

آنگونه که برندا شفر می‌نویسد:"هر دو کشور با آمریکا مشکل دارند و ایران دستور کار ژئوپلیتیک را بر دستور کار اسلامی ترجیح داده است. هر دو کشور در خزر هم زمان رقابت و همکاری دارند. مسئله خرید تسلیحات برای ایران بسیار حیاتی است و برای روسیه یک ویژگی نمادین (استقلال عمل خارجی) یافته است و روسیه روابط با ایران را فراتر از حذف مسائل مالی می‌دانسته و ایران را برای امنیت ملی خود مهم می‌داند. این دو کشور نه تنها دارای مرزهای مشترک بلکه دارای دیدگاه‌های یکسان دربارهٔ شمار زیادی از مسائل استراتژیک هستند و این درحالی است که ایران برای

آمریکا همواره یک کشور درجهٔ دوم باقی خواهد ماند. ایران برای روسیه همانند مکزیک است برای آمریکا. روسیه در رابطه با مسائل گوناگونی از خطوط انتقال انرژی گرفته تا بنیادگرایی اسلامی، ایران را شهروند خوب جهان می‌داند."

به بیان مارک اسمیت، "روابط دوجانبهٔ ایران و روسیه یکی از مهم‌ترین مسائل بین تهران و مسکو می‌باشد. منافع روسیه در فروش تسلیحات، فراهم نمودن فن آوری هسته‌ای و گسترش روابط اقتصادی، ایران را به یکی از شرکای بلندمدت روسیه تبدیل نموده است. روسیه در نظر دارد این روابط را در خدمت رقابت با آمریکا و در نارضایتی خود در روابط با آمریکا دنبال کند. مسکو مسئله قراردادن ایران در فهرست کشورهای یاغی و حامی تروریسم از سوی آمریکا و نیز در نظر گرفتن ایران به عنوان یکی از عوامل و نیروهای فعال در ناامنی خلیج فارس را رد می‌کند. با توسعه روابط نزدیک سیاسی، اقتصادی و امنیتی با ایران، مسکو امیدوار است که حضور بلندمدت خود را در منطقه فراهم نماید. این روابط به نظر می‌آید که بی اعتنا به ارتباط بین روسیه و آمریکا گسترش یابد."

اما علی احمد جلالی افغانی امیدوار است که "روسیه و ایران به همکاری استراتژیک خود در آینده‌ای قابل پیش بینی ادامه می‌دهند. این همکاری نه تنها به اهداف سیاست خارجی بلکه به امنیت داخلی نیز توجه دارد و در اثر تحریم‌های آمریکا لطمه نمی‌بیند. گروه‌های «قدرت» در هر دو کشور این روابط را تقویت می‌کنند. اما نگرانی عمیق در پاره‌ای محافل روسی نسبت به تأثیر منفی روابط با ایران بر روابط با آمریکا و نیز احتمال استفاده از فن آوری‌های روسی علیه روسیه در آینده وجود دارد. روابط ایران ـ روسیه، در کنار روابط روسیه ـ آمریکا و آمریکا ـ ایران، یک بازی سه جانبه است که هر تحولی در روابط دوگانه می تواند بر روابط دوگانه دیگر اثر بگذارد."

و سرانجام اینکه آدم تارخ بر آن است که "این روابط برای دو کشور مزیت‌های زیادی دارد. برای روسیه سود اقتصادی و دستیابی به خلیج فارس را به همراه دارد و برای ایران، حمایت سیاسی در سطح منطقه و جهان، خرید سلاح، دستیابی به تکنولوژی جدید و نیز ساختن راکتورهای هسته‌ای را به دنبال می‌آورد. اما تداوم این روابط به خصومت تهران ـ واشنگتن و زمینه‌های مشترک همکاری دو کشور در مورد مسائل خزر بستگی دارد. در واقع، دو کشور زمینه‌های مشترک آشکاری برای همکاری اقتصادی، سیاسی، تجارتی و نظامی پیدا کرده‌اند."

منابع و مآخذ

۱. بوریس یلتسین، تلاش برای روسیه، ترجمه رضا حائز (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۴) صص ۱۳۴-۴.

۲. همان، ص ۱۴۶.

۳. برای مطالعه بیشتر بنگرید به: جیمز بیلینگتون، روسیه در جستجوی هویت خویش، ترجمه مهدی سنایی (تهران: ایراس، ۱۳۸۵)

4. g. Guroff, "The Paradox of Russian National Identity and Ethnicity in Russia (London: M.E. Sharpe, 1994) p. 89.

۵. الهه کولایی، بررسی زمینه‌های نظری و تاریخی همگرایی و واگرایی در فدراسیون روسیه (تهران: وزارت خارجه، ۱۳۸۱)، ص ۲۰۰.

۶. پارلمان روسیه در سال ۱۳۸۴ لایحه‌ای را در مورد هویت روسیه در دست بررسی داشت که اعتراضاتی را در تاتارستان برانگیخت. جمهوری تاتارستان هنوز قانون اساسی روسیه را تصویب نکرده است و مشکلاتی را در مورد اختیارات جمهوری و مواردی از قبیل زبان روسی در قانون اساسی دارد.

7. A. Aslund and M. olcott (eds) Russia after Communism, Washington D.C: Carnegie Endowment for International Peace, 1999) p.65.

۸. کولایی، همان، ص ۲۰۴.

۹. کورش احمدی، تفکر نوین سیاسی در سیاست خارجی شوروی. (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۰، ص ۳۱۵).

10. R. Donaldson and J. Nogee, the Foreign Policy of Russia: Changing Systems, Enduring Interests (Armonk: M. E. Sharpe, 1998), p. 113.

11. Graham Smith, the Post-Soviet States: Mapping the Politics of Transition (London: Arnold, 1999), p. 51.

12. Donaldson, po.cit., p. 189.

۱۳. برای مطالعه بیشتر بنگرید به: آ.گ. زادوخین، سیاست خارجی روسیه: خودآگاهی و منافع ملی، ترجمه مهدی سنایی، تهران: موسسه ابرار معاصر، ۱۳۸۴.

14. Ibid., p. 114.

15. Smith, op.cit., p.52.

۱۶. محمدکاظم سجادپور، «گسستگی هویت در جمهوری‌های بازمانده از شوروی» فصلنامهٔ آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۹ (بهار ۱۳۷۴) ص ۳۰.

17. Donaldson, op.cit., p. 113.

18. Ibid., p. 117-118.
19. Leon Aron And Kenneth Jenson, The Emergence of Russian Foreign Policy. Washington, D.C: Institute of Peace Press, 1994, p. 27.
20. Donaldson, op.cit., p.120.
21. Neil Rabinson, Russia: A State of Uncertainty. New York: Routledge, 2002, pp. 113-114.

۲۲. برای مطالعه بیشتر بنگرید به:

Hanna Smith (ed), Russia and its Foreign Policy: Influences, Interests and Issues, Kikimora Publication, 2005, and Robert Legrold, "US – Russian Relation", Russia in Global Affairs, Vol. 4, No. 4, Oct-Dec, 2006.

۲۳. هرمز همایون‌پور، " روسلان خاسبولاتف: محافظه‌کار یا اصلاح‌گر؟ "مجله نگاه نو، خرداد و تیر ۱۳۷۲، ص ۱۵۹.

۲۴. الهه کولایی، سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶، ص ۶۶.

۲۵. همان، صص ۷۰-۶۹.

۲۶. مهدی صفری، ساختار و تحولات سیاسی در فدراسیون روسیه و روابط با جمهوری اسلامی ایران، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴، ص ۶۴.

۲۷. همان، ص۶۵.

۲۸. همان، ص۶۳.

۲۹. بهرام امیراحمدیان، «اسلام و مسلمانان در فدراسیون روسیه»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام، شماره ۲۹ (بهار ۱۳۸۶) ص ۳۲.

30. http://IRAS.IR.
31. Moscow Times Weekly, June 23, 2005.
32. Ibid.
33. T.B.Sibult, "Military Conflicts", SIPRI 2000.

۳۴. یولند گونز، «بررسی تغییر و تحولات اقتصادی در روسیه»، ترجمه احمد لواسانی، ماهنامه شماره ۱۲۴، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ص ۸۶ .

۳۵. «اقتصاد روسیه: خرس زخمی»، ماهنامه اقتصاد ایران، تیرماه ۱۳۸۰، ص ۶۶.

۳۶. همان.

37. V.Portyakov, "Russia, China and India in the World Economy", Russia in Global Affairs, Vol.4, No.2, Appril-June 2006, pp. 124-5.
38. Ibid.

39. Ibid

۴۰. افسانه شفیعی، «وضعیت اقتصادی کشورهای اوراسیای مرکزی»، ماهنامه ایراس، شماره ۱۶، صص ۵-۴.

41. Aron, op. cit, p.18.

۴۲. الهه کولایی، «تحولات در سیاست خاورمیانه‌ای روسیه»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۸، تابستان ۱۳۷۶، ص ۱۳۳.

43. The Foreign Policy Concept of Russia Federation, June 28, 2000, www.

44. Ibid

45. C. Wallander, "Gorbachev's new thinking", The Washington Quarterly, Winter 2000, pp. 126-7.

۴۶. روزنامه ایران، ۸ خرداد ۱۳۸۱.

۴۷. نگارنده، تحولات سیاست خارجی روسیه، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴، ص ۱۵۰.

48. German Gref, "Eu Expansion Hits Russia", the Russia Journal, November 26, 2006.

49. http://WWW. Views wire.com.

50. www.cdi .org (2 sept 2007), and Dmitri Trenin, "Russia Redefines its Relations with the West", The Washington Quarterly, Spring 2007, p.95.

51. Jeffry Mankoff, "Russia and the west: Taking the Longer View", the Washington Quarterly, Spring 2007, p. 123, and http:// Taraqiu. Eu, and http:// Russian.com.

۵۲. در مورد سیاست خاورمیانه‌ای روسیه بنگرید به:

The Middle East's Relations with Asia and Russia, ed.by H. Carter and A. Ehteshami. London: Routledge Curzon, 2004, and G. kemp and p. Saunders, "America, Russia, and the Greater Middle East, The Nixon Center, Washington, DC, November 2003.

۵۳. نگارنده، « نگاه روسیه به جهان اسلام»، ماهنامه ایراس، شماره ۱، ص ۳.

۵۴. امیر احمدیان، همان ص ۳۷.

۵۵. ویکتوریا پانفیلوا، «روسیه و جهان اسلام»، ماهنامه ایراس، شماره ۱۴.

۵۶. شیرین طهماسب، (هانتر)، «ایران، روسیه و جمهوری‌های جنوبی شوروی سابق»، فصلنامه گفتگو، شماره ۱۲، (تابستان ۱۳۷۵) ص ۵۹.

۵۷. همان.

۵۸. همان، ص ۶۰.

۵۹. همان، ص ۶۱.

۶۰. ادموند هرزیگ، ایران و حوزه جنوبی شوروی سابق، ترجمه کاملیا احتشامی اکبری، تهران: وزارت خارجه، ۱۳۷۵، ص ۲۹.

61. The Foreign Policy Concept, op.cit.

62. A Survey of Russian Federation Foreign Policy, March, 27, 2007 (www. Mid.ru/ 6.1.2008)

۶۳. رابرت فریدمن، «روابط روسیه و ایران در دهه ۱۹۹۰»، ترجمه داوود رضایی، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۶، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۱، ص ۳۸۱.

64. R.Freedman, "Russia, Iran, and the Nuclear Question ", JCPA. Org, No.5446, July 2, 2006.

65. Igor Ivanov, the New Russian Diplomacy (Washinton D.C: Brooking, 2002) p. 126.

۶۶. ویژه نامه هسته‌ای، روزنامه اعتدال و توسعه، ۱۵ اسفند ۱۳۸۳، ص ۴۸.

۶۷. گفتگوی اختصاصی با روزنامه همشهری، ۱۰ اسفند ۱۳۸۲، ص ۶.

۶۸. روزنامه نوروز، ۱۷ فروردین ۱۳۸۱.

69. http://Kramlin. ru (15 July 2006) and www. Edi. org (27 June 2006).

70. www. Iran. Ir (October 15, 2007).

بخش سوم: ایران در مسیری جدید

آنچنانکه در فصل دوم بیان شد، در اوان دهه ۱۹۹۰، روسیه جدید اگر چـه وارث امپراتوری شوروی بود، اما از بسیاری جهات متفاوت می‌نمود و به لحاظ هویتی، سیاسی و اقتصادی با مسائل و موضوعاتی رویارو بود که ویژه یک نظام فروپاشیده و دوران گـذار به یک نظام نوین است. اما آیا این وضعیت در مورد ایران هم صادق است؟

واقعیت‌های ایران پایان دهه ۱۹۸۰ و اوان دهه ۱۹۹۰ اگر چـه متفـاوت از ایـران دوران پهلوی و سپس انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی بود، اما دگرگونی اصلی همسان با روسیه جدید را ایران در سال‌های انقلاب اسلامی از سر گذرانـده و نظـام جدیـد، دوران گذار خود را سپری کرده بود و در واقع، ایران سال ۱۹۸۹ تـا ۱۹۹۱ از ثبـات و اسـتقرار برخوردار بود و از این رو، رفتارهای خارجی آن نیز از تداوم بیـشتری برخـوردار بـود. در عین این وضعیت تداوم، امـا بـه خـاطر پایـان جنـگ و سیاسـت دولـت جدیـد کـه بـه «سازندگی» موسوم شد، برخی تغییرها نیز قابل مشاهده است که برای روابط با روسـیه اهمیت زیادی داشتند و در این فصل به بررسی آنها می‌پردازیم تا امکـان شـناخت بهتـر جایگاه روسیه در سیاست خارجی فراهم آید.

۱- سیاست خارجی دوره سازندگی

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دهه ۱۳۶۰ تا پایان جنـگ تحمیلـی در چارچوب گفتمان‌های بسط محور و حفظ محور، بـا نگرشـی انقلابـی، ایـدئولوژیک و آرمانی، و اصول "نه شرقی و نه غربی"، فراتر از «عدم تعهد»، دوره‌ای از «سـنگربندی[۱] و یا «کناره‌گیری»[۲] را ایجاد کرده بود. از سال‌های آخر جنگ، ایدهٔ حفظ «ام‌القـراء» در برابر ایدهٔ «صدور انقلاب» پررنگ‌تر می‌شد.

از زمان پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد، از سوی مقامات ایران در سال ۱۳۶۷ تا رحلت حضرت امام (ره) و استقرار دولت جدید، آرام آرام مقدمات یک سیاست خارجی عملگرا و مبتنی بر تنش‌زدایی فراهم آمـد. اتفاقـات صـحنه لبنـان

(آزادی گروگان‌های امریکایی)، طرح «مذاکره مستقیم» از سوی عطاءالله مهاجرانی معاون رئیس‌جمهور، برنامه پنج‌ساله توسعه اقتصادی، حمله عراق به کویت و عملیات آزادی کویت و درخواست برای عضویت در "شورای همکاری خلیج فارس"، شرایط را برای نگرش جدیدی مبنی بر «بازیگری و نقش قدرت منطقه‌ای» ایران مهیا ساخت. در کنار این تحولات، روابط اقتصادی ایران و آمریکا نیز گسترش یافت. آنگونه که گری سیک از مقامات سابق وزارت خارجه آمریکا می‌نویسد: «در سال ۱۹۹۱ ، واردات ایران از آمریکا به ۵۲۷ میلیون دلار رسید که ۹ برابر واردات سال ۱۹۸۹ بود».(۳)

رئیس دولت جدید که سیاست خود را «سازندگی ایران اسلامی» معرفی می‌کرد، با تأکید بر ضرورت توسعه کشور، رونق اقتصادی و رفاه مردم، کشورهای ترکیه و کره جنوبی را به عنوان الگویی موفق در توسعه کشورهای جهان سوم یاد کرده و در سفری به ترکیه، پیشرفت اقتصادی آن را چشمگیر معرفی نمود.(۴)

روابط ایران و کشورهای منطقه نیز در مسیر بهتری قرار گرفت. روابط با عربستان سعودی از زمان شهادت حاجیان ایرانی قطع شده بود، در سال آخر حیات حضرت امام برقرار گردید و روابط نزدیک آقای هاشمی و امیر عبدالله فضای مناسبی را فراهم آورد. صدام در نامه به رئیس‌جمهور ایران، قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را برای بار دوم پذیرفت و روابط دو کشور با آزادی اسیران، اندکی بهبود یافت. اشغال کویت و محکومیت آن از سوی ایران بر روابط تهران و شورای همکاری خلیج فارس تأثیر مثبتی داشت و حتی کار را به درخواست غیر رسمی تهران برای حضور و یا عضویت در شورا رساند و وزیر خارجه وقت ایران در سفری به عمان در انتظار دعوت به جلسه ماند.

با نامه حضرت امام به گورباچف و سپس بازدید رئیس وقت مجلس شورای اسلامی از مسکو در سال ۱۹۸۹، قراردادی دهساله برای همکاری‌های متقابل امضا شد و دو کشور نسبت به حل مسأله افغانستان ابراز تمایل نمودند. بیانیه دبیر کل سازمان ملل متحد در ۱۱ دسامبر ۱۹۹۱ مبنی بر متجاوز بودن دولت عراق در جنگ با ایران نیز فضای روانی مناسبی را برای جمهوری اسلامی ایران فراهم آورد و کشورهایی چون مراکش روابط خود را با ایران از سر گرفتند.(۵)

در کنار این حوادث و روندهای مثبت، برخی حوادث و روزهای منفی نیز برای ایران مطرح بود. از یک سو، شیطنت سلمان رشدی در توهین به مقدسات مسلمانان و حکم اعدام او از سوی امام، بر روابط ایران و اروپا تأثیر منفی داشت. همچنین، پس از

بحران کویت، تلاش ایران برای یارگیری در منطقه تحت‌الشعاع دو روند بین المللی و منطقه‌ای متعارض قرار گرفت. در سطح بین المللی، نظام بین‌المللی پس از بحران کویت و فروپاشی شوروی، در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس حضور نظامی گسترده‌ای پیدا کرد و در قراردادهای امنیت دوجانبه با کشورهای منطقه و در نقش یک متحد جدی برای آنها درآمد. نتیجهٔ این وضعیت، طرح مکرر ادعاهای امارات در مورد جزایر ایرانی خلیج فارس بود که به عنوان یکی از موانع بسط روابط شمال و جنوب خلیج فارس عمل می‌کرد. در سطح منطقه‌ای، طرح امنیتی ۲ +۶ در مارس ۱۹۹۱، با پیوند شورای همکاری خلیج فارس به مصر و سوریه، جبهه‌ای عربی بدون ایران شکل گرفت که اگر چه دیری نپائید، اما تنهایی استراتژیک ایران را نشان داد.

مجموعه این عوامل، در کنار تبلیغات صهیونیست‌ها در درون آمریکا بود که تبلیغ می‌نمود که «بر خلاف ادعای میانه‌روی، ایران برنامه‌ای مدون و حساب شده برای تسلط بر خلیج فارس و آسیای مرکزی دارد.» این تبلیغات در حالی صورت گرفت که مخارج نظامی ایران در برنامه پنج ساله نخست، دو میلیارد دلار (سالی ۸۵۰ میلیون دلار) بود و با ارقامی چون خرید نظامی ۹/۶ میلیارد دلاری عربستان در سال ۱۹۹۳ قابل مقایسه نبود.[۶] در این دوره، طوفانی از گزارش‌های مختلف مبنی بر خطر ایران در برنامه‌های نظامی و حتی هسته‌ای که به قول گری سیک، بیشتر آنها از اداره اطلاعات اسرائیل بود در آمریکا ایجاد شد که نزد بیل کلینتون، کاندیدای ریاست جمهوری امریکا گوش شنوا پیدا کرد و او با هدف جلب آراء یهودیان آمریکا، در تبلیغات انتخاباتی خود، فشار بر ایران را مطرح ساخت و با پیروزی او، سیاست «مهار دوگانه» شکل گرفت و موجی از تحریم‌ها در آمریکا علیه ایران به اجرا درآمد[۷] همچنین، در سال ۱۹۹۳ نیز موافقت‌نامه صلح اسلو میان ساف و اسرائیل امضاء شد و ج. ا. ایران به مخالفت با آن پرداخت و کنفرانس در حمایت از مردم فلسطین و محکومیت روند سازش برگزار کرد. در مجموع، روابط ایران و بسیاری از کشورهای منطقه تحت‌الشعاع خصومت آمریکا با ایران قرار داشت و حتی روابط با اروپا نیز اینچنین بود.

حوادث دیگری نیز طی سال‌های سازندگی مانع از استقرار یک سیاست خارجی فعال و برقراری روابط جدی با کشورهای مختلف بود و حادثه میکونوس همانند مسأله سلمان رشدی، بار دیگر بر روابط ایران و غرب و گفتگوهای انتقادی سایه افکند. از سوی دیگر، بخاطر قراردادهای نظامی ترکیه و اسرائیل، روابط تهران، آنکارا نیز متحمل

لطماتی گشت، اگر چه مواردی چون قرارداد ۲۰ میلیارد دلاری صدور گاز نشان‌دهنده دیرپایی روابط و تداوم آن در راستای منافع دو کشور بود.(۸)

در حقیقت، مجموع این حوادث و اتفاقات تا سالهای ۷۶-۱۳۷۵، روابط خارجی ایران را با کشورهای عرب و غرب در وضعیت نامناسبی قرار داد و سیاست خارجی دوره سازندگی متأثر از برخی عوامل داخلی و مهم‌تر از آن، واکنش‌های نامتعادل خارجی، که با واژگانی نظیر «گفتگوی انتقادی، مهار، تحریم و دولت سرکش» در ادبیات سیاسی غرب مطرح می‌شد، نتوانست به بسیاری از اهداف اصلی خود برسد. اما در پرتو برخی حوادث، فرصت‌های محیطی و تدابیر داخلی، روابط با بسیاری از کشورهای دیگر بهبود یافت و کمک زیادی به تعقیب اهداف آن در داخل نمود. از این رو، سیاست خارجی دوره سازندگی را نمی‌توان با استفاده از یک مفهوم نظیر «واقع‌نگر»، «عمل‌گرا» و یا حتی «سازندگی» درک کرد و به قول برخی تحلیل‌گران، می‌توان آن را «رنگارنگ» و متنوع دید که متأثر از هویت و منافع ملی، فضای عمومی داخلی، اهداف دولت و واکنش‌های دیگران و در مجموع، محصول تعامل در بستر زمان و مکان است.

از سوی دیگر، پایان نظام دو قطبی و فروپاشی نظام جنگ سرد، نیز بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران موثر بود. به عبارت دیگر، هر چند در فاصله سال‌های ۱۹۹۱- ۱۹۷۹ که نظام دوقطبی هم‌چنان پابرجا بود و به رغم پیش‌بینی و انتظار نظریه واقع‌گرایی ساختاری والتز، جمهوری اسلامی ایران به اتخاذ سیاست خارجی مبنی بر کناره‌گیری تحت عنوان «نه شرقی نه غربی» پرداخت، اما پایان نظام دو قطبی و آغاز نظام بین‌المللی جدید که شباهت زیادی به نظام تک‌قطبی تحت رهبری آمریکا داشت، موجب برخی تغییرها در سیاست خارجی ایران گردید. همان‌گونه که نظریه واقع‌گرایی ساختاری پیش‌بینی می‌کرد، شرایط خودیاری جدیدی که در اثر ظهور ساختار تک‌قطبی یا چند قطبی معطوف به تک‌قطبی به وجود آمده بود، جمهوری اسلامی ایران را مجبور ساخت تا در رفتار خارجی خویش تغییر ایجاد کند و به جای سیاست کناره‌گیری مبتنی بر نه شرقی نه غربی به سیاست اتفاق یا اتحاد روآورد. هر چند سیاست خصومت‌آمیز نسبت به ایالات متحده آمریکا تداوم یافت، اما ایران تلاش کرد تا جهت پیشبرد سیاست خارجی مقابله‌گرایانه خویش به نوعی همکاری استراتژیک با قدرت‌های رقیب آمریکا به ویژه روسیه دست پیدا کند.(۹)

دلیل اصلی تغییر در سیاست خارجی ایران شرایط جدید خودیاری بود که در اثر ظهور ساختار جدید نظام بین‌الملل یعنی ساختار تک‌قطبی پدیدار گشت. نظام تک‌قطبی در حال ظهور به رهبری آمریکا برخی دولت‌ها را مجبور ساخت که در صورت نیاز به تضمین امنیت، به ناچار دست به دامن قطب اصلی شوند. به عبارت دیگر، نظام بین‌الملل تک‌قطبی و یا چند قطبی معطوف به تک قطبی موجب می‌شود که هیچ کشوری جز تک‌قطب نتواند امنیت کشورهای یک منطقه مانند خاورمیانه را تضمین نماید. از این رو است که می‌بینیم مهم‌ترین پیامد پایان نظام دوقطبی در خاورمیانه این بود که بسیاری از متحدان عرب شوروی سابق، برای تضمین امنیتشان رو به سوی امریکا بیاورند.(۱۰)

نظام تک قطبی در حال ظهور هم‌چنین دولت‌ها را مجبور ساخت تا برای کسب امتیاز امنیت به تلاش زیادی دست بزنند. به دلیل فقدان رقیب استراتژیک برای امریکا، کشورهای کوچک در یک منطقه مانند خاورمیانه باید تلاش زیادی می‌نمودند تا حمایت آن را جلب نمایند، وگرنه در بسیاری موارد به علت نبود رقابت استراتژیک با یک قدرت، دیگر هیچ ضرورتی ندارد که از آنها حمایت به عمل آورد. به عبارت دیگر، مهم‌ترین دلیل توجه خاص دو ابرقدرت به کشورهای خاورمیانه در طول جنگ سرد، رقابت استراتژیک میان این دو برای جلوگیری از سلطه دیگری بود.(۱۱)

با توجه به واقعیت‌های داخلی و خارجی مورد بحث، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در کنار روابط با غرب که نامناسب بود، روابط با شرق را در اولویت قرار داد و این روابط، عرصه‌ای مهم و قابل توجه برای بازیگری ایران در رابطه با چین، روسیه و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز فراهم آورد.

۲- ضرورت های فنی و دفاعی پس از جنگ تحمیلی

قدرت نظامی پیش شرط و لازمه اصلی امنیت ملی است و جنگ افزارهای جدید به عنوان جزء حیاتی قدرت نظامی تلقی می‌شوند. در نتیجه، تأمین تسلیحات، به مسأله‌ای حیاتی و دغدغه‌ای همیشگی برای دست‌اندرکاران امنیت ملی کشور تبدیل می‌شود؛ بطوری که هیچ ارتشی بدون سلاح‌های مناسب و کافی، نمی‌تواند در قبال تهدیدات نظامی آسوده باشد و کمیت و کیفیت تسلیحاتی در دسترس، بر محدوده انتخاب‌های سیاسی زمان جنگ و صلح تأثیر دارند.

معمولاً کشورها به یکی از اشکال زیر در صدد بر می‌آیند تا سلاح‌های مورد نیاز خود را تأمین کنند: شیوه خود اتکا و مستقل، شیوه وابستگی متقابل، شیوه وابستگی و یا ترکیبی از این سه. در شیوه تأمین مستقل، مراحلی چون طراحی، توسعه و ساخت تسلیحات به طور بومی صورت می‌گیرد. در شیوه وابستگی متقابل، مراحل فوق به صورت چند ملیتی و مشترک میان دولت‌های هم‌پیمان صورت می‌گیرد. شیوه وابستگی می‌تواند شامل تأمین از راه واردات از یک یا چند منبع و یا تولید محلی براساس تکنولوژی باشد. معمولاً غیر از کشورهای پیشرفته صنعتی، سایر کشورها ممکن است به صورت ترکیبی از دو یا چند شیوه بهره گیرند و مراحلی را چون واردات جنگ‌افزار، مونتاژ قطعات وارد شده، تولید برخی قطعات براساس توافق‌های تحت لیسانس خارجی، تولید تجهیزات نظامی خارجی تحت لیسانس، اصلاح، طراحی مجدد و باز تولید سیستم‌های تسلیحاتی خارجی به طور همزمان دنبال کنند.

بطور کلی، استراتژی نظامی جمهوری اسلامی ایران این بوده که با بهره‌گیری از منابع ملی و متخصصان داخلی، برای حراست از استقلال ملی و ضمن حفظ آزادی عمل و با حداکثر استقلال دفاعی ممکن و با جهت‌گیری نیل به خودکفایی، نیروهای نظامی خود را بازسازی و نوسازی کند. آنچنانکه طی دوران جنگ‌تحمیلی به دلیل عدم دسترسی به قطعات یدکی سیستم‌های وارداتی از کشورهای غربی با مشکل مواجه بود. همچنین، بخاطر محدودیت‌های ناشی از وضعیت جنگی مجبور شد که از ذخیره تسلیحاتی خود بهره و با استفاده از روش‌های تطبیق و ارتقاء و نیز با بهره‌گیری از روحیه و ابتکار نیروهای خلاق و با انگیزه بومی، آنها را قابل استفاده نماید. اما این مهم، به معنای نادیده گرفتن ضرورت بهره‌گیری از فن‌آوری‌های پیشرفته خارجی نبود. پس از جنگ تحمیلی، ضرورت تأمین سیستم‌ها و تجهیزات آسیب‌دیده و تقویت بنیان نظامی کشور، بویژه از این جهت اهمیت یافت که در فاصله میان قبول قطعنامه ۵۹۸ تا شکست ارتش عراق در مقابل نیروهای متحدین، ارتش مذکور بخاطر شرایط خاص پایان جنگ، به گونه‌ای توأم با غرور خودنمایی می‌کرد و صدام در مراسم مختلف نظامی، ارتش خود را برنده جنگ معرفی می‌کرد. سرمایه‌گذاری زیادی که از طرف دولت عراق و با کمک تکنولوژی‌های ارسالی از سوی کشورهای غربی در امر تولید جنگ افزارهای متعارف و غیر متعارف صورت گرفته بود، و نیز احتمال دستیابی بغداد به سلاح‌های هسته‌ای، موازنه منطقه‌ای قدرت را ظاهراً به نفع عراق نشان می‌داد.

در سالهای پایانی جنگ، شرایط منطقه‌ای کاملاً دگرگون شده بود. در این بین، ایران نه تنها در منطقه بلکه در جامعه بین‌المللی نیز در انزوا قرار گرفته بود. کشورهای منطقه به اشکال مختلف در کنار عراق به مقابله با جمهوری اسلامی ایران پرداخته بودند. اگر جدول مخارج نظامی کشورهای منطقه در نظر گرفته شود، عدم موازنه در انتقال تسلیحات کاملاً مشاهده می‌شود. در شرایطی که جمهوری‌اسلامی ایران با محدودیت ابزاری و تسلیحاتی روبرو بود، کشورهای حوزه خلیج‌فارس به انواع پیچیده‌ای از سخت‌افزار نظامی و تسلیحات دسترسی داشتند.

کشورهای عربی خلیج‌فارس در برخورد با شرایط منطقه‌ای جدید، موافقتنامه‌های دفاعی متعددی با آمریکا امضا نموده و اقلام مختلفی جنگ افزار شامل تانک‌های آمریکایی مدل ام ـ ۶۰، تانکهای فرانسوی مدل ماکس ـ ۴۰، ایتالیایی مدل اف ـ ۴۰، روسی مدل تی ـ ۷۲ و برزیلی مدل انگسا و تعداد قابل توجهی هواپیمای پیچیده و مدرن نیز دست یافتند، طبعاً اینگونه هواپیماها برای جنگ‌های منطقه‌ای دهه ۱۹۹۰ دارای قابلیت و کاربرد دفاعی ـ تهاجمی بودند. از جمله این هواپیماها باید به هواپیماهای اخطار سریع (آواکس) آمریکایی، میگ‌های مدل ۲۵ و ۲۹ روسی، هواپیمای تورنادو، هاواک مدل ۲۰۰، سوخو ۲۴ و ۲۵، میراژ اف - ۱ و ۲۰۰۰، مدل اف ۱۵، الف ۱۶ و الف ۱۸ اشاره داشت. این جنگ افزارها، توان عملیاتی کشورهای حوزه خلیج فارس را چند برابر افزایش می‌داد. صرفاً ۱۰۰ هواپیمای تورنادو و هواپیماهای اف ـ ۱۵ عربستان سعودی، از کل نیروی هوایی ایران بیشتر بود. علاوه بر این، باید انواع موشک‌های خریداری شده را نیز در نظر گرفت.[۱۲]

ده سال تحریم ارسال سلاح از سوی غرب و هشت سال جنگ تحمیلی، موجب کاهش بنیه نظامی جمهوری‌اسلامی شده بود. در طول دوره جنگ امواج نیروهای مردمی، خلاء کمبود تجهیزات نظامی را پر می‌کرد. اما مسئولین کشور به طور جدی در صدد برآمدند تا برای تقویت توان نیروهای نظامی و مسلح کردن آنها به جنگ افزارهای جدید فکری بکنند؛ چرا که هنوز میان دو کشور ایران و عراق قراردادی امضاء نشده و شرایط نه جنگ و نه صلح ادامه داشت و این موضوع برای کشور خطرناک بود. با توجه به وجود چنین شرایطی، تلاش مسئولان ایران برای آمادگی نظامی، نسبت به هر زمان دیگری افزایش یافت و تمایل جهت ایجاد و ایفای نقش کلیدی برای دفاع در حیات ملی

کشور اهمیت پیدا کرد. بطور کلی، در گرایش ایران به سوی رهیافت‌های جدید نظامی، عوامل متعددی نقش داشته است.

نخست اینکه، سالهای طولانی جنگ به ما این درس را آموخت که با وجود نقش و اهمیت ایمان و انگیزه مذهبی و اخلاص و شهادت طلبی نیروهای رزمنده، جنگ افزارهای نظامی می‌تواند در تعیین نهایی جنگ نقشی اساسی بازی کند. نکته دوم اینکه، بازدارندگی نظامی که از طریق ماشین مجهز و مسلح حاصل می‌آید، نتایج امنیتی مؤثری را برای جمهوری اسلامی ایران ایجاد خواهد کرد، و سوم اینکه ، توانایی نظامی و آمادگی در جنبه‌های حیاتی دکترین نظامی ایران مورد تأکید قرار گرفت. این امر نزد مسئولان و مقامات عالی رتبه از اهمیت قابل توجهی برخوردار بود، زیرا ایران از ورود به اتحادیه‌های نظامی با بازیگران خارجی قدرتمند و همسایگان جنوبی خویش دوری جسته بود و در نتیجه، لازم بود که دفاع و امنیت را با اتکاء به ابزارهای داخلی تأمین نماید.[۱۳]

مهمترین مؤلفه امنیت ملی برای هر کشوری، حفظ تمامیت ارضی آن تلقی می‌شود و برای این امر، برخورداری از تکنولوژی‌های نظامی پیشرفته و کارآمد، امری اساسی خواهد بود. جمهوری اسلامی ایران بایستی تمامیت سرزمین خود را در نقطه‌ای از جهان که از اهمیت استراتژیک برخوردار است و در طول چند دهه اخیر شاهد نابسامانی‌های بسیار بوده است، حفظ نماید.[۱۴] بخش مهمی از این نابسامانی بخاطر آنست که ایران به وسیله پدیده‌های ناامن‌کننده‌ای محاصره شده است. ایران در منطقه‌ای قرار گرفته است که کشورهای برخوردار از سلاح هسته‌ای در آن حضور دارند: اسرائیل، روسیه، پاکستان و هند دارای جنگ‌افزارهای هسته‌ای هستند. حضور آمریکا در خلیج فارس، افغانستان و عراق و در محیط امنیتی ایران که به ویژه از زمان بحران کویت گسترش یافته، یکی از مهمترین مسائل نگران‌کننده در محیط امنیتی ایران است. علاوه بر عراق و افغانستان، استقرار حدود ۰۰۰ / ۲۰ نیروی نظامی دائم در پایگاه‌های نظامی کشورهای حاشیه خلیج‌فارس و نیز ۲۰۰ فروند هواپیما و ۲۰ فروند شناور۶ به ناامنی محیط منطقه‌ای ایران کمک کرده است. همچنین باید به تهدیدات اعلام شده اسرائیل که صراحتاً به حمله نظامی پیشگیرانه تأکید دارد، اشاره نمود.[۱۵]

مورد دیگر ویژه در سالهای پس از جنگ و تا پیش از سال ۱۹۹۱، دولت عراق بود. بغداد در حالی از جنگ خارج شد که در طول این جنگ به لطف مساعدت‌های شرق به انواع سلاحها و تکنولوژیهای متعارف و حتی غیر متعارف دسترسی داشت و این

ارتش را از لحاظ تجهیزاتی در وضعیت بسیار مناسبی قرار می‌داد. حتی بسیاری بر این باور بودند که ارتش عراق پنجمین ارتش قدرتمند جهان است. با توجه به این مسائل و اینکه پایان جنگ تحمیلی، به وضعیت باثباتی منجر نشده بود و صرفاً یک آتش‌بس میان دو کشور در مرزها ایجاد شده بود، تهدید نظامی عراق، همچنان وجود داشت. باید به موارد بالا این نکته را نیز افزود که محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران شامل کشورهایی است که در صورت درگیری احتمالی، امکان استفاده از جنگ‌افزارهای موج اول (نیروی چریکی و اقدامات ناامن کننده به وسیله اشرار همانند اقدامات طالبان طی سالهای ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۰)، موج دوم (ارتش‌های عراق و ترکیه و اسرائیل) و موج سوم (ارتش آمریکا و احتمالا" ناتو) در آن وجود دارد.

بدیهی است که برای رویارویی با این مشکلات امنیتی، توان و قابلیت دفاعی کشور بایستی افزایش یافته و تأمین تسلیحات و تکنولوژی‌های نظامی پیشرفته امری ضروری بود. طبعاً در این رابطه، برای امکان تولید برخی تسلیحات و ارتقاء سطح فن‌آوری سایر تجهیزات، مسأله تأمین از منابع خارجی مطرح شد.

در دوره جنگ تحمیلی و بویژه از سال ۱۳۶۷ به بعد، ایران در پی روابط با دولت‌هایی بود که ضمن حفظ استقلال کشور و عدم وابستگی به آن، بتوان برخی تسلیحات و تکنولوژی‌های مورد نیاز را از آن کشورها وارد کرد.[۱۶] دولت‌های اروپایی به دلایل مختلف نه تنها حاضر به انتقال جنگ‌افزار به ایران نبودند، بلکه حتی برای تکنولوژی‌های دو منظوره محدودیت‌های گسترده‌ای ایجاد کردند. از این رو، گزینه‌های پیش‌روی جمهوری‌اسلامی ایران به کشورهای چین، کره شمالی و روسیه محدود گشت. کشورهای چین و کره به دلیل فشار آمریکا، حاضر به تأمین سلاح و تکنولوژی‌های مورد نیاز ایران نبودند. و لذا، گزینه روسیه، به عنوان مناسب‌ترین طرف تأمین کننده مطرح شد.

۳- محیط سیاسی و امنیتی منطقه شمالی

جمهوری اسلامی ایران در یکی از بی‌ثبات‌ترین مناطق جهان قرار دارد. در واقع، ایران حلقه واسط چند منطقه استراتژیک یعنی خاورمیانه، خلیج‌فارس، قفقاز و آسیای مرکزی است. از سوی دیگر، به خاطر درگیر بودن در مسائل افغانستان، از تأثیر منطقه جنوب آسیا (رقابت‌های هند و پاکستان) نیز بی‌تأثیر نمانده است. ویژگی اصلی تمام

مناطق مورد نظر آنست که علاوه بر منازعات میان دولت‌ها و مسائل خاص آن چون مسابقه تسلیحاتی، برخی مسائل دیگر مانند درگیری‌های قومی و مذهبی و مشکلات مربوط به ملت‌سازی در سطح گسترده‌ای در آن وجود دارد. وجود مشکلات با کشورها در هر یک از مناطق مذکور (با عراق، امارات، اسرائیل و افغانستان دوره طالبان) و حضور نظامی مستقیم آمریکا در منطقه و تأکید مقامات این کشور بر بکارگیری ابزار نظامی و مداخله مستقیم به عنوان بخش اجتناب‌ناپذیر از استراتژی نظامی آمریکا در خلیج فارس، وضعیت را پیچیده‌تر ساخته است.[۱۷]

در میان مناطق مزبور، ایران و روسیه در دو منطقه قفقاز و آسیای مرکزی دارای علائق مشترک و گاه متضادی هستند. اما از آنجا که دو کشور از سوی رقبایی چون آمریکا، ترکیه و اسرائیل با مشکلاتی مواجه شده‌اند، لذا مسائل متضاد و موارد رقابتی تحت‌الشعاع همکاری‌های فی‌مابین قرار گرفته است. در این قسمت، به ترسیم وضعیت منطقه با توجه به فاکتورهای مختلف برای جمهوری اسلامی ایران پرداخته می‌شود.

الف) مشکلات داخلی قفقاز و آسیای مرکزی

ایران کشوری چند قومیتی است و این موضوع بویژه در دوره تحول و تغییر در نظام بین‌الملل، مشکلاتی را برای آن ایجاد کرده است. شورش‌ها و استقلال طلبی‌های قومی و محلی در دوره جنگ جهانی اول از شورش شیخ محمد خیابانی، میرزا کوچک‌خان، سیمتقو، محمدتقی‌خان پسیان، شیخ خزعل و .... اقتدار دولت مرکزی ضعیف را به شدت به چالش طلبیدند. البته شاید همه این موارد خصلت کاملا" قومی نداشتند، اما با توجه به سنت‌های قومی رایج آن زمان، طبیعی است هرگونه مبارزه‌ای با مرکزیت کشور، خودبخود سایر قومیت‌ها را به جدائی‌طلبی تحریک می‌کرد. در زمان جنگ جهانی دوم نیز چنین وضعیتی پیش آمد و بویژه در آذربایجان و کردستان تحت حمایت نیروهای نظامی شوروی، حکومت‌هایی تشکیل شد. این موضوع در اوان پیروزی انقلاب اسلامی نیز اتفاق افتاد.

با فروپاشی شوروی موجی از استقلال طلبی‌های قومی در شرق اروپا و بالکان و سایر نقاط جهان ایجاد شد و بی‌ثباتی‌های منطقه‌ای را دامن زد. بطوری که طی سالهای ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۵ از تعداد ۹۶ درگیری مسلحانه در جهان، بیش از هشتاد درصد آنها، جنگ‌های قومی و استقلال طلبانه بوده است.[۱۸] در این دوره، منازعهٔ گروههای قومی با

دولت‌ها، به عنوان بزرگترین چالش مطرح برای امنیت ملی بیشتر دولت‌ها شناخته شده است.[۱۹]

تحلیل‌گرانی که مسائل قومی را در دهه ۱۹۹۰ دنبال می‌کردند معمولاً ایران را در زمره کشورهایی قرار می دادند که دیر یا زود دچار چنین مشکلی خواهد شد.[۲۰] این موضوع، با توجه به تحولات عراق و افغانستان و بویژه منطقه قفقاز و آسیای مرکزی معنا پیدا می‌کرد. و نبود ثبات در مناطق مذکور به عنوان تهدیدی امنیتی برای ج.ا.ایران مطرح بود. لذا، سیاست‌های جمهوری‌اسلامی ایران بر خلاف موارد لبنان و فلسطین و بالکان، در قبال جمهوری‌های جدید بجا مانده از شوروی سابق، کاملاً در جهت ایجاد ثبات بوده است، بطوری که در تاجیکستان، آذربایجان، ارمنستان نقش یک میانجی را ایفا نموده و در قبال کل منطقه، روابط دولت با دولت را ترجیح داده است. این موضوع از سوی فرد هالیدی، سیاست «دستهٔ‌گل»[۲۱] نام گرفته است. منظور او از این نام‌گذاری آنست که جمهوری اسلامی ایران همه دولت‌های حاکم را به رسمیت شناخته و وقتی که آنها به ایران مسافرت کرده‌اند در پای پلکان هواپیما با یک دسته‌گل از آنها استقبال شده است.

این سیاست به دو نکته اساسی مربوط بود. نخست اینکه در این دوره در مجاورت ایران کشورهای بی‌ثباتی چون افغانستان و عراق وجود داشته و امکان سرایت ناامنی آنها به ایران وجود داشت. وضعیت این دو کشور همراه با حضور آمریکا در خلیج فارس، مجموعه‌ای از قراردادهای دو جانبه میان کشورهای منطقه خلیج‌فارس و کشورهای غربی و جو عدم اعتماد حاکم بر روابط منطقه‌ای ایران در خلیج فارس، ایران را از سه طرف در محاصره‌ای قرار می‌داد که برای امنیت ملی آن نگران کننده بود. لذا ایجاد مناطق ژئوپلیتیک جدید در شمال عمدتاً به دیدهٔ یک فرصت نگریسته شد و جلوگیری از سقوط این مناطق در دامن کشورهای رقیب و فرورفتن منطقه در فضای ناامنی در دستور کار قرار گرفت.[۲۲] نکته دیگر اینکه، محور سیاست کلان حاکم بر ایران در دوره پس از جنگ تحمیلی، سازندگی و ایجاد ام‌القرا بود تا با ایجاد یک اقتصاد شکوفا و یک وضع مناسب، ایران برای سایر مسلمانان الگو و سرمشق باشد و این مسأله بر سیاست خارجی ایران تأثیر زیادی داشت، بطوری که حتی در فاصله سالهای ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۲، آمریکا به عنوان یکی از پنج شریک اقتصادی درجه اول ایران درآمد.

آزاد شدن از قید و بند مسکو، آغاز دوره‌ای از بحران‌های قومی بود. در گرجستان؛ آبخازها و اوستیایی‌ها، و در آذربایجان؛ قره‌باغی‌ها، تالش‌ها و لزگی‌ها با دولت مرکزی درگیر شدند. در سطح منطقه‌ای، جنگ ارمنستان و آذربایجان بر سر جمهوری خودمختار قره‌باغ آغاز شد و در روسیه چچن‌ها، داغستانی‌ها و ... برای استقلال از مسکو جنگیدند. عواملی از قبیل مرزهای مشترک با آذربایجان، ارمنستان و ترکمنستان، سواحل دریای خزر، اقلیت‌های آذری و ترکمن و قرابت جغرافیایی با جنگ قره‌باغ و نزدیکی به گرجستان، چچن و تاجیکستان، به نوعی آنها را با ملاحظات امنیتی ایران پیوند می‌داد. در دوره نظام کمونیستی، ایران همواره تهدید شوروی را حس می‌کرد، اما از یک‌سو، تحت حمایت گسترده غرب و آمریکا قرار داشت و از دیگر سو اتحاد شوروی می‌کوشید که موجبات ترس ایران را فراهم نکند، تا کمتر به غرب وابسته می‌شود. در عمل نیز در سالهای آخر ۱۳۴۰ تا پیروزی انقلاب اسلامی، روابط ایران و شوروی بسیار گسترده شد، بطوری که مجموعه‌ای از قراردادهای اقتصادی و نظامی میان دو کشور منعقد گشته و بسیاری از صنایع مهم ایران نظیر کارخانجات ذوب‌آهن و سیمان و ماشین‌سازی از شوروی خریداری شده بودند. از همه مهمتر، اینکه، تهدید شوروی «شناخته شده»[۲۳] و از نوعی ثبات برخوردار بود. شوروی از نوعی ثبات داخلی برخوردار بود، منازعات و تشنج داخلی نداشت و کنترل شدید مرزها از سوی آن، مانع از شیوع تحولات در ایران می‌شد. به طور ممکن نوعی همزیستی مسالمت‌آمیز میان دو کشور وجود داشت. اما اینک ایران با مجموعه‌ای از کشورها مواجه می‌شد که هر یک درگیر در بحران و بی‌ثباتی بودند و رفتار این دولت‌ها قابل پیش‌بینی نبود.

اکثر کشورهای منطقه از نوعی بحران هویتی در رنج بودند و ایران نیز از قبل، از این جهت دچار مشکلاتی بود. در دهه ۱۹۸۰ بحران هویتی داخلی عراق در پیوند با برخی عوامل خارجی به یک جنگ ویرانگر علیه ایران منجر شده بود.[۲۴] در دهه ۱۹۹۰ این آذربایجان و طالبان بودند که به نوعی بحران هویتی خود را به ایران فرافکنی می‌کردند. ویژگی اصلی بحران هویتی این است که باید یک «دیگر» خارجی وجود داشته باشد تا همه مشکلات به‌آن نسبت داده شوند. آنچه که این موضوع را در رابطه با آذربایجان برای ایران خطرناک می‌ساخت، علاوه بر پتانسیل قومی داخل کشور، خصومت آمریکا، ترکیه و اسرائیل و روابط خوب آنها با آن دولت بود که از این وضعیت سوء استفاده می‌کردند.

در چنین وضعیتی، جمهوری اسلامی ایران کوشید تا نخست روابطی دوجانبه و چندجانبه (در قالب اکو) با کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز داشته باشد. اما بتدریج ورود عنصر خارجی (آمریکا، ترکیه و اسرائیل) موجبات تیرگی روابط آنها با ایران را فراهم آورد و نمونه بارز آن اخراج ایران از کنسرسیوم نفتی آذربایجان بود که تحت فشار مستقیم آمریکا صورت گرفت. این مسأله و برخی مسائل دیگر نشان داد که کشورهای منطقه ضعیف‌تر از آن هستند که خود بطور مستقل سیاست خارجی خود را اداره کنند.[۲۵] لذا، جمهوری اسلامی ایران در صدد برآمد تا در پیوند با مسکو به روابط با کشورهای منطقه بنگرد.[۲۶] مفهوم شریک استراتژیک در این رابطه نیز دارای معنای خاص خود بود، چرا که این وضعیت خاص در سطح منطقه، زمینه را برای حضور قدرت‌های خارجی نظیر آمریکا و اسرائیل فراهم می‌کرد.

ب) ورود رقبای جدید به منطقه

این موضوع که یک کشور با سایرین دارای روابط باشد، امری عادی است، اما اگر این روابط به حدی گسترش یابد که برای طرف‌های ثالث مشکلاتی را ایجاد نماید و یا اینکه برای بیرون کردن دیگران از حضور در معادلات منطقه‌ای صورت گرفته باشد، طبعاً مسأله‌ای امنیتی قلمداد خواهد شد.

جمهوری‌های جدید بجا مانده از اتحاد شوروی، پس از اعلام استقلال با مشکلات و نیازهای فراوانی روبرو بودند: نیاز به سرمایه و تکنولوژی خارجی و نیاز به داشتن حامیانی که در میان مدت و بلندمدت آنها را از دست‌اندازی دوباره مسکو مصون نگه‌دارد. این وضعیت، درست دوره‌ای بود که در برنامه پنج‌ساله توسعه اقتصادی ایران بر جذب سرمایه و تکنولوژی خارجی تاکید شده و قرار بود تا چند سال بعد، ایران حدود ۳۰ میلیارد دلار از خارج استقراض نماید.

با توجه به چنین وضعیتی، این مسأله که آنها غرب را به عنوان مرکز اقتصادی جهان برای کمک‌های مالی و فنی انتخاب کنند، امری بدیهی بود. مؤسسات مالی و توسعه بین‌المللی مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، بانک اروپایی بازسازی و توسعه و بانک اروپایی سرمایه‌گذاری همگی تحت نفوذ کشورهای غربی بودند که موجب افزایش قدرت عمل غربی‌ها در منطقه می‌شد.[۲۷] از طرفی، وجود بحران در منطقه، بویژه در قفقاز و موفقیت نسبی گروه مینسک (تحت نظارت سازمان امنیت و همکاری

اروپا) در ایجاد آتش‌بس میان آذری‌ها و ارامنه، و ترس نهفته در میان مردم و دولت‌های منطقه از بازگشت دوباره ارتش روسیه، زمینه‌های داخلی را برای ایفای نقش از سوی غرب مهیا می‌ساخت.

سیاست کلان آمریکا در مورد کشورهای بجا مانده از شوروی سابق، آنگونه که از سوی آنتونی لیک، معاون سابق رئیس‌جمهور در امور امنیت ملی در سپتامبر ۱۹۹۳ بیان شد، به "راهبرد توسعه" به عنوان جایگزین سیاست سد نفوذ موسوم بوده.[۲۸] این راهبرد مدعی گسترش فضای دموکراسی و اقتصاد بازار در کشورهای مذکور بود تا منافع ملی آمریکا تأمین شود. در این رابطه، همکاری نظامی با گرجستان، فعالیت‌های دیپلماتیک در بحران قره باغ، و مشارکت فعال در پروژه‌های نفتی در دستور کار قرار گرفت و در سال ۱۹۹۷ دریای مازندران به عنوان «منطقه منافع استراتژیک» اعلام شد.[۲۹] بطور کلی، واشنگتن کوشیده تا از طریق تقویت مکانیسم‌های اقتصادی منطقه، گسترش روند انتقال انرژی از شرق به غرب، و ارائه کمک برای حل و فصل منازعات در جهت منافع ملی خود اقدام کند. هدف آمریکا آن بود که حتی‌الامکان از نفوذ ایران و روسیه کاسته و معادلات منطقه‌ای به نحوی ایجاد شود که منافع غرب در بهترین وضعیت حفظ شود.[۳۰]

نقش ترکیه در دوره جنگ سرد عمدتاً به عنوان آخرین حلقه ناتو و برای سد نفوذ شوروی بود و حمایت اتحاد شوروی از کشورهای عراق و سوریه، ترکیه را در انزوا قرار می‌داد. اما پس از تحول نظام بین‌الملل، ترکیه خود را در فضای جدیدی یافت که زمینه را برای ایفای نقش قدرت منطقه‌ای از سوی آن فراهم می‌ساخت. سه‌منطقه بحرانی بالکان، خاورمیانه و قفقاز این وضعیت را به شرقی‌ترین عضو ناتو داده است تا به عنوان نماینده منافع غرب عمل کند. از سوی دیگر، برخلاف همسایگان دوره جنگ سرد یعنی شوروی قدرتمند و متحدان قدرتمند آن (سوریه و عراق)، و ایران تحت حمایت غرب و ژاندارم خلیج فارس، اینک مجموعه‌ای از کشورها قرارداشتند که هر یک به نحوی ضعیف و یا تحت فشار هستند. همسایگی با گرجستان، ارمنستان، آذربایجان، سوریه بدون حمایت شوروی، عراق خلع‌سلاح گشته و جمهوری اسلامی ایران تحت فشارهای مستقیم و غیر مستقیم آمریکا فضایی را برای ترکیه فراهم ساخته که یک سیاست خارجی فرصت طلبانه، غیر مسئولانه و تهاجمی را در قبال کشورهای همجوار و نیز منطقه قفقاز دنبال کند. شرکت در ائتلاف ضد عراق و قراردادن پایگاه نظامی در

اختیار نیروهای نظامی آمریکا برای ایجاد «نیروی چکش‌تعادلی» بر فراز عراق (پایگاه اینجرلیک) ، حملات مکرر به شمال عراق، تمرکز نیروها در مرز سوریه و مجبور ساختن آن کشور به اخراج عبدالله اوجالان، انجام مانور و عملیات گسترده بر فراز آبهای ساحلی یونان و مجبور کردن آن به عدم استقرار پایگاه موشکی در قبرس و انجام مانور هواپیماهای جنگی بر فراز باکو برای اعلام حمایت نظامی از آذربایجان در مقابل ایران، از مهمترین نشانه‌های این سیاست تهاجمی جدید هستند.[۳۱]

استقلال جمهوری‌های جدید در قفقاز و آسیای مرکزی، فرصتی را برای ترکیه فراهم کرد تا نقش و اهمیت ژئوپلیتیک خود را در پیوند با این مناطق به غرب نشان داده و از این موضوع برای تحقق آرزوی اروپایی خود و ادغام در جامعه اروپا بهره بگیرد. از این رو، ضمن تاکید بر پان‌ترکیسم و به پشتوانه هم‌پیمانی با غرب به ارائه مدل سکولاریسم برای کشورهای منطقه پرداخت. اما در این راه مشکلاتی وجود داشت و بویژه با تحولاتی که در سال ۱۹۹۳ در آذربایجان به وقوع پیوست (حذف ابوالفضل ایلچی بیک و روی کار آمدن حیدرعلیف که در واقع به مفهوم نزدیک شدن باکو به مسکو بود)، بزودی محدودیت‌ها و مشکلات رؤیای پان‌ترکیسم آشکار شد و سیاست‌های آنکارا به تدریج به سمت مسائل اقتصادی و مشارکت در پروژه‌های نفتی و احداث خطوط انتقال انرژی از سرزمین ترکیه سوق یافت.[۳۲]

با وجود این مسائل ، ترکیه به مدد احساس تهدیدی که گرجی‌ها و آذری‌ها از احتمال حضور مجدد نظامی و سیاسی مسکو دارند، به افزایش پیوندهای نظامی با این کشورها پرداخته است. پس از دیدار نخست وزیر ترکیه از گرجستان در سال ۱۹۹۸، یک موافقتنامه همکاری نظامی به امضا رسید که براساس آن، افسران گرجی در ترکیه آموزش دیدند و کمک‌های مالی برای نوسازی ارتش در اختیار تفلیس قرار گرفت.[۳۳]

در دوره پس از جنگ سرد، با پیدایش یک منطقه جدید ژئوپلیتیک در عرصه سیاسی و امنیتی بین‌المللی، هم بی‌ثباتی‌های ناشی از آزاد شدن نیروهای گریز مرکز و هم ورود رقبای جدید به این فضای جدید، تهدیداتی را متوجه امنیت ملی کشورمان ساخته و سیاستمداران کشور را متوجه این موضوع نموده که تنها با اتخاذ سیاست‌های همکاری‌جویانه با دول همسو می‌توان از ایجاد یک جبهه جدید علیه ایران جلوگیری کرد. لذا، علاوه بر پیگیری مسائل سیاست خارجی کشور از کانال روابط دو و چند جانبه

با کشورهای منطقه، ضرورت بهره‌گیری از همکاری مشترک با فدراسیون روسیه نیز برای کنترل برخی مسائل مطرح شد و به اقداماتی مشترک انجامیده است.

تحلیل‌گرانی که سیاست خارجی ایران را در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز تحقیق کرده بودند، از واژه‌هایی نظیر «سیاست دسته گل»[۳۴]، «سیاست هم شمالی، هم جنوبی»[۳۵]، «بازیگر بی‌میل»[۳۶] و «سیاست عمل‌گرا»[۳۷] و نیز «گفتمان ژئوپلیتیک»[۳۸] بهره می‌بردند.

آنچه که فصل مشترک همه این دیدگاه‌هاست، تأکید بر عدم استفاده «مفهوم ایدئولوژی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در حوزه شمالی است. از این نگاه جمهوری اسلامی ایران دورهٔ سازندگی و پس از آن، بنا به دلایل و عوامل مختلف که در داخل کشور و چه در سطح منطقه آسیای مرکزی و قفقاز، کوشیده است تا به حفظ وضع موجود، تعامل با حکومت‌های منطقه و در چارچوب روابط با روسیه با مسائل منطقه برخورد کند. در این راستا، عضویت کشورهای منطقه در سازمان همکاری اقتصادی (اکو)، تأکید بر تشکیل سازمان همکاری کشورهای ساحلی دریای خزر، میانجیگری در بحران قره‌باغ، تلاش برای آشتی در تاجیکستان، بسط همکاری‌های اقتصادی دو جانبه، ایجاد دالان شمال- جنوب، کوشش برای انتقال انرژی کشورهای منطقه از طریق ایران، و تلاش برای ایجاد جاده ابریشم (از طریق خط آهن سرخس- تجن) تا چین انجام گرفته است. به بیان روشن‌تر، جمهوری اسلامی ایران با حفظ ارتباطات فرهنگی و تجاری به همکاری و هماهنگی با منطقه پرداخته است.[۳۹] این سیاست با وجود دگرگونی‌های داخلی در دوره‌های سازندگی، اصلاحات و اصول‌گرایی، همچنان پایدار مانده است.

۴- جایگاه روسیه در سیاست خارجی ایران

روسیه در زمانی بزرگترین تهدید امنیتی برای ایران بوده، اما آیا در دوره کنونی نیز اینچنین است؟ از جمله عواملی که یک دولت را در وضعیت تهدید برای دولت دیگر قرار می‌دهد می‌توان تجربه تاریخی، وضعیت ژئوپلیتیک، منافع متضاد، اراده دولتمردان و وضعیت داخلی اشاره کرد. تجربه تاریخی از عوامل اساسی موثر بر درک تهدید به شمار می‌آید و در مورد روسیه، این تجربه سایه‌ای از ترس را از زمان آغاز توسعه‌طلبی تزارها به سمت جنوب در سال ۱۷۲۲ و به ویژه پس از شکست در جنگ‌های قرن ۱۹ بر

ذهن و روان ایرانی افکنده است. این موضوع با قراردادهای تقسیم کشور در سال‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ و سپس اشغال بخش‌های مهمی از سرزمین ایران در جنگ‌های جهانی اول و دوم و حمایت مسکو از جدایی‌خواهان و مخالفان دولت تداوم یافت. عینیت و شدت تهدید روس به حدی بوده که سرزمین‌های ایرانی میان دریای سیاه، آرال و اقیانوس هند را به محدوده دریای مازندران- خلیج فارس کاهش داده است. تجاوزگری سرزمینی را حضور استعماری و نفوذ ایدئولوژیک تکمیل کرده و در سوق دادن ایران به سوی اردوگاه غرب و آمریکا موثر افتاد. در حقیقت، از میان همسایگان ما هیچ کشوری جز روسیه قادر نبوده که ایران را شکست دهد، اشغال نماید و سرکردگی خود را اعمال نماید. لذا مسکو برای دو قرن، عمده‌ترین تهدید امنیت و تمامیت سرزمینی ایران بوده و بیش از هر کشور دیگری خاک آن را تصرف نموده است. تحولات ژئوپلیتیک دهه ۱۹۸۰ در درون نظام اتحاد شوروی، خروج سربازان روس از افغانستان و جدا شدن جمهوری‌های ۱۵ گانه از مسکو، تهدید ارتش روسیه را از ۲۲۵۰ کیلومتر مرزهای شمالی کشورمان به فاصله‌ای دورتر و مطمئن‌تر (حدود ۴۰۰ کیلومتر) عقب رانده و شمشیر آویخته بر بالای سر را کنار زد. از این پس، فضای سنگین حاکم بر ذهن و روان ایرانی دگرگون شده و با انعقاد قرارداد ساخت نیروگاه هسته‌ای، «حضور روس‌ها در دهانهٔ خلیج فارس» که روزگاری به عنوان سخت‌ترین جلوه تصور تهدید به شمار می‌آمد، به عنوان امری عادی درآمد. در واقع، «درک» تصمیم‌گیران ایرانی از روس‌ها از یک«دشمن» به یک کشور «کمک‌کننده برای ایجاد بازدارندگی نظامی» تغییر یافت.

با وجود اینکه تجربه تاریخی تهدید روسیه هنوز هم وجود دارد، اما تحولات ژئوپلیتیک دهه ۱۹۹۰ منجر به شکل‌گیری منافع مشترک میان دو کشور شد که این منافع به ویژه در سطح منطقه‌ای نمودی اساسی داشته است. از طرف دیگر، اراده دولتمردان روسیه عمدتاً بر همکاری با کشورهای خارجی است، چرا که بیشتر به دنبال حل مسائل و مشکلات داخلی از قبیل اوضاع بد اقتصادی و تجزیه طلبی گروه‌های قومی و مذهبی و نابسامانی‌های اجتماعی هستند. مورد ژیرینفسکی (رهبر حزب ملی‌گرای افراطی لیبرال دموکرات) یک استثناء بود که شعارهای تندی در مورد ایران می‌داد، اما مجموعه نخبگان روسیه کاملاً با آن مخالفت کردند.

اما با وجود این، هنوز هم کم نیستند کسانی که روسیه را تهدید آینده برای امنیت ملی ایران می‌دانند که در صورت کامیابی در بازسازی اقتصادی و احیای قدرت و

نفوذ گذشته در مناطق جدا شده، رویاروی ایران قرار خواهد گرفت و در تأیید این ادعا می‌گویند گرایش روسیه به غرب و درخواست عضویت در ناتو، سیاست‌های آن کشور در قبال مسائل دریای خزر، احیای روابط مسکو- بغداد پس از حذف تحریم‌های بین‌المللی، حمایت روس از صرب‌های بوسنی، دولت یوگسلاوی، و دولت تاجیکستان که طرف مقابل همه آنها مسلمانان هستند سرکوب مسلمانان چچن و داغستان و به قدرت رسیدن ملی‌گرایان افراطی، همکاری روسیه با ایران را به امری تاکتیکی و یا محملی برای گرفتن امتیاز از غرب با کارت تهران، تبدیل نموده و نشان‌دهنده اختلافات ریشه‌ای میان دو کشور است.

چه این تحلیل را قبول نماییم یا نه، آنچه که در اینجا برای ما اهمیت دارد این است که اولویت‌های روسیه در حل مشکلات داخلی خود است و نیز روسیه از لحاظ اقتصادی در وضعیتی نیست که حداقل تا میان مدت به تهدیدی برای ایران تبدیل شود. در واقع، امکان تهدید زدایی مسکو برای تهران منوط به دو پیش‌شرط است: نخست، گذر روسیه از وضع کنونی و دستیابی به جایگاهی مناسب در نظام بین‌الملل، و دوم، بازگشت به مرزهای شوروی سابق، و اگر شرط نخست قابل تحقق باشد، شرط دوم بسادگی امکان‌پذیر نیست. از این رو، روسیه در کوتاه‌مدت و میان‌مدت تهدیدی نظامی علیه جمهوری اسلامی ایران پنداشته نخواهد شد. اما، آیا روسیه متحد ایران است؟

هم‌پیمانی و اتحاد استراتژیک به عنوان عالی‌ترین، حساس‌ترین و حیاتی‌ترین سطح همکاری امنیتی و دفاعی، در مقابل «تهدید نظامی مشترک» شکل می‌گیرد. وجود یک تهدید مشترک شرط لازم است، اما کافی نیست. بلکه بایستی اراده‌ای مشترک برای مقابله با آن تهدید به وجود آمده و منجر به قراردادی رسمی و یا ضمنی و بلندمدت برای اقدام در مواقع لازم بشود. لذا وجود تهدید مشترک اسراییل و آمریکا برای ایران و عراق در سال‌های پس از جنگ تحمیلی تا سقوط بغداد موجبات اتحاد استراتژیک دو کشور را فراهم نیاورده است. موضوع اتحاد استراتژیک در ادبیات روابط بین‌الملل ذیل عنوان سمت‌گیری‌ها و استراتژی‌های سیاست خارجی و با واژگان اتحاد و ائتلاف مورد بررسی قرار گرفته و در این روابط آثاری غنی وجود دارد. البته در مواردی ممکن است که تهدید مشترک از میان رفته اما همچنان یک پیمان نظامی به حیات خود ادامه داده باشد همانند: ناتوی پس از جنگ سرد که این موضوع به مجموعه‌ای از عوامل بر می‌گردد. معمولاً در وضعیت اتحاد استراتژیک، مجموعه‌ای از خدمات متقابل

صورت می‌گیرد که عبارتند از: تأمین تسلیحات و تکنولوژی نظامی و همکاری در پروژه‌های تولید مشترک، ارائه خدمات آموزش و مشاوره نظامی، کمک‌های مالی و پشتیبانی سیاسی در مجامع بین‌المللی، در اختیار قرار دادن پایگاه نظامی و سرزمینی، در اختیار قرار دادن نیروی نظامی، اقدام نظامی مشترک در مقابل تهدیدات.

حال با توجه به این مقدمه، آیا می‌توان جایگاه روسیه را در سیاست خارجی ج.ا.ایران به عنوان یک متحد استراتژیک دانست؟

در مورد تهدید مشترک، با وجود اینکه به نوعی آمریکا تهدید مشترک پنداشته می‌شود، اما درک متفاوتی از این تهدید برای هر یک از دو کشور ایران و روسیه مطرح است. در اسناد نظامی و امنیتی روسیه، در مورد تهدیدات آمده است که: «... تهدید تهاجم مستقیم نظامی به شکل سنتی آن علیه روسیه وجود ندارد... اما در عین حال برخی تهدیدات برای امنیت ملی روسیه به شرح زیر است: ادعای ارضی نسبت به فدراسیون روسیه و مداخله در امور داخلی آن، اقداماتی که در جهت نادیده گرفتن منافع و نقش روسیه در حل مشکلات بین‌المللی و نیز تقویت روسیه به عنوان یکی از مراکز نفوذ در جهان چند قطبی صورت می‌گیرد، وجود کانون‌های بحران افراطی‌گری در کنار مرزهای روسیه و متحدین آن، گسترش اتحادیه‌های نظامی به ضرر امنیت نظامی روسیه، دخالت گروه های خارجی در کشورهای دوست روسیه، انتقال تجهیزات نظامی به دیگر کشورها برای عملیات و حمله علیه روسیه و .... »هر چند که در این دکترین به ناتو اشاره شده است، اما از مفاد آن بر نمی‌آید که مسکو، صراحتاً آمریکا را تهدید نظامی خود بداند.

در حالی که در جمهوری اسلامی ایران، با وجود دو نگاه متفاوت نسبت به رفتار با آمریکا، در حال حاضر اجماعی اساسی بر سر تهدید آمریکا برای امنیت ملی کشور وجود دارد و آمریکا تهدید اصلی برای بقای نظام سیاسی و ایدئولوژی انقلاب بوده و سایر تهدیدات نیز در ارتباط با آن معنا پیدا می‌کنند. از این رو، در تهران، آمریکا یک دشمن تلقی می‌شود، ولی در مسکو آمریکا بیشتر به عنوان یک رقیب مطرح است و به جای خصومت و دشمنی ترکیبی از رقابت و همکاری در جریان است. تفاوت در درک مشترک از تهدید، بیشتر به تصور از «نقش» برمی‌گردد. تصوری که روس‌ها از نقش خود دارند آن است که باید شرایط خارجی را برای رشد اقتصادی در داخل فراهم آورند تا در آینده به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی مطرح شوند. اما جمهوری اسلامی ایران با

وجود تعدیل‌هایی که در مورد نقش آن صورت گرفته، همچنان برای خود در حوزه‌هایی فراتر از محیط پیرامونی قایل به ایفای نقش است. از سوی دیگر، دشمنی با آمریکا به عنوان یک امر مهم تلقی می‌شود و گویی جمهوری اسلامی ایران برای مبارزه با آمریکا تأسیس شده و این موضوع مبنایی مشروعیت بخش به ضدیت با آمریکا بخشیده و کوتاه آمدن از آن را پرهزینه ساخته است. بر خلاف قواعد حاکم بر عرصه روابط بین‌الملل که دولت‌ها بایستی منافع ملی را نقطه آغاز قرار داده و سپس دوستان و دشمنان را بر اساس آن تعریف می‌کنند، در ایران همانند هر نظام ایدئولوژیک دیگر، دشمن ایدئولوژی، نقطه آغاز است و دوستان و دشمنان بر اساس دوری و نزدیکی به آمریکا معلوم می‌شود.

در نبود درک مشترکی از تهدید و با وجود نگاه متفاوت دولتمردان دو کشور به آمریکا، موضوع اراده مشترک برای مقابله با مشکل مواجه می‌کند. یا حداقل در وضع کنونی این چنین است. اراده روس‌ها به جلوگیری و محدودسازی نفوذ آمریکا در منطقه خارج نزدیک می‌باشد که این موضوع نیز پس از یازده سپتامبر با تحولاتی روبرو شده است. همکاری‌های دو کشور نه ناشی از درک مشترک تهدید و اراده برای مقابله با آن، بلکه به واسطه مجموعه‌ای از ملاحظات دیگر نظیر نگرانی از تسلط آمریکا بر جهان (و تک‌قطبی شدن نظام بین‌الملل) و حفظ چند قطبی بودن جهان و ناکارآمد ساختن تلاش رقبای خارجی همچون ترکیه، آمریکا و سایر دولت‌های غربی برای محدود سازی و فشار بر دو کشور ایران و روسیه در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز، و انگیزه‌های دیگری چون ملاحظات اقتصادی پشت سر فروش سلاح و کسب بازار برای تولیدات نظامی روسیه، نشان دادن استقلال و حفظ حیثیت، ضرورت تأمین تکنولوژی و تسلیحات برای ایران و بالاخره انگیزه کسب امتیاز از ایران در مسائل منطقه‌ای صورت می‌گیرد. دو کشور تنها در مورد افغانستان همکاری جدی داشته‌اند و سایر موارد را نمی‌توان به طور دقیق مصداق همکاری دانست. در واقع، روسیه از ایران در حل مسأله تاجیکستان کمک گرفته و در پایان هم امتیاز خاصی در این حوزه نصیب ایران نشد. در مسائل دریای خزر، روس‌ها ایران را تنها گذاشته‌اند و در مسائل قفقاز، وزن و اهمیت زیادی برای ایران قائل نیستند.

در روسیه، واژگان اتحاد استراتژیک بیشتر برای چین و هند به کار می‌رود. هر چند در مورد این دو کشور نیز خیلی جدی نیست، چرا که عرصه‌های همکاری موجود

میان چین و آمریکا بسیار گسترده‌تر از همکاری با روسیه است. ضمن اینکه نگاه چینی‌ها به آمریکا بیشتر از آنکه از فضای رقابت نظامی و امنیتی تأثیر بپذیرد، از فضای همکاری و اخذ تکنولوژی و فروش محصولات اثر می‌پذیرد. با وجود مشکلاتی چون مسأله تایوان، دو کشور کوشیده‌اند که این مسأله تحت‌الشعاع همکاری‌های اقتصادی قرار بگیرد. از سوی دیگر، اختلاف موجود میان دو کشور چین و هند افزون‌تر از اختلافات هر یک از آنها با آمریکاست. ضمن اینکه، هندی‌ها علاقه‌ای به ایفای نقش در مسائل جهانی ندارند و در هیچ یک از حوزه‌های نفوذ خود با آمریکا مشکل ندارند. در اوج رقابت‌های جنگ سرد و عضویت پاکستان در پیمان نظامی غرب و تحت حمایت آمریکا یعنی پیمان سنتو، آمریکا در جنگ آن کشور با هند (۱۹۶۷)، اسلام‌آباد را تنها گذاشت و همین مسأله موجب خروج پاکستان از پیمان مزبور شد.

در سند «تدبیر سیاست خارجی» روسیه که در سال ۲۰۰۰ اعلام شد، اولویت‌های مسکو در سیاست خارجی به ترتیب عبارتند از: خارج نزدیک آمریکا، اروپا، شرق آسیا (چین، ژاپن و هند)، خاورمیانه (افغانستان، ایران و ...) لذا، جایگاه ایران در این سند روشن است.[۴۰] همچنین، سطح مقامات بازدیدکننده از کشورها می‌تواند شاخص مهمی در اهمیت دولت‌ها برای یکدیگر باشد. بالاترین مقام روسی بازدیدکننده از ایران از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۶ وزرای امور خارجه و دفاع آن کشور بوده‌اند. در حالی که روس‌ها در بالاترین سطوح سیاسی به کشورهای چین و هند و کشورهای عرب سفر کرده‌اند. در روسیه، روابط با ایران به عنوان نمود استقلال از غرب نگریسته می‌شود و ایران کشوری پنداشته می‌شود که برای منافع مسکو در سطح منطقه‌ای نگران‌کننده نیست، بلکه به کمک آن برخی مشکلات موجود برای منافع روسیه قابل حل است. بر خلاف تصور موجود در سال‌های نخست پس از فروپاشی، تهدید اسلام‌گرایی از جانب ایران، بلکه از جانب کشورهای غرب‌گرا نظیر ترکیه، پاکستان و عربستان است و روابط با ایران با تلطیف افکار عمومی مسلمانان نسبت به سرکوب مسلمانان قفقاز شمالی مهم پنداشته می‌شود. ایران در بحران اول و دوم چچن، آن را یک مسأله داخلی روسیه دانسته و در بحران دوم از صدور بیانیه‌ای تند علیه روسیه در سازمان کنفرانس اسلامی خودداری کرد. در عین حال، برخی نشانه‌ها حکایت از آن دارد که روس‌ها ایران را تهدیدی بالقوه برای منافع خود در آینده می‌دانند. از آن نشانه‌ها می‌توان به حساسیت سرویس امنیتی فدرال روسیه به تلاش‌های ایران برای دستیابی به تکنولوژی‌های

حساس نام برد. همچنین، باید به نگرانی مقامات مسکو به بهبود روابط ایران و آمریکا و یا گرایش سیاست ایران به سمت حمایت از اسلام‌گرایان منطقه در اثر تغییرات سیاسی داخلی نیز توجه کرد.

در واقع، هر یک از دو کشور ایران و روسیه بر اساس یک دستور کار ژئوپلیتیک به همدیگر نگاه می‌کنند و انگیزه‌های ایدئولوژیک از دستور کار آنها در این مورد حذف شده است. مهم‌ترین تحول در روابط دو کشور از زمان احساس خطر جدی روسیه از غرب به دنبال یک دوره همکاری (۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳) به وجود آمد. پس از آنکه امریکا به عراق حمله کرد و آن کشور را اشغال نمود، و ناتو را تا مرزهای روسیه گسترش داد، سپس به موج انقلاب‌های رنگی در مناطق مجاور روسیه دامن زد، به ویژه پس از تلاش امریکا برای استقرار سامانه‌های دفاع موشکی در لهستان و چک، رئیس جمهور روسیه آمریکا را به یک «گرگ درنده» و «رایش سوم» تشبیه نموده و از امکان تکرار بحران موشکی کوبا یاد کرد و از این رو، برخلاف گذشته اهمیت بیشتری برای روابط با ایران قائل شد.

از مجموع این مباحث روشن می‌شود که نگاه ایران به روسیه در دو دهه اخیر، یک نگرش استراتژیک و برای روابط با روسیه اهمیت بسیاری زیادی قائل است. لذا مسیر سیاست خارجی ایران، اگر چه لزوماً و به طور کامل «شرقی»، اما شرق و بویژه روسیه، جایگاه مهمی در آن دارد در اینجا به دیدگاههای داخلی در مورد روابط با روسیه می‌پردازیم.

محمدکاظم سجادپور معتقد است که" می توان الگوهایی نسبتاً ثابت در روابط ایران و روسیه پیدا کرد که عبارتند از:

۱) هرگاه دولت ایران قدرتمند بوده است، با هر ماهیتی و حکومتی، روس‌ها روابط خوبی با آن داشته‌اند.

۲) هر گاه دولت ایران ضعیف بوده، روس‌ها تردیدی در بهره برداری از وضعیت داخلی ایران به خود راه نداده‌اند.

۳) هرگاه دولت روس ضعیف بوده، بیشتر متمایل به همکاری با ایران بوده اند.

۴) در زمانی که منافع روسیه اقتضاء می‌کرده است، آنها در سازش با غرب به زیان ایران تردیدی به خود راه نداده‌اند." [۴۱]

الهه کولایی موضوع را اینگونه می‌بیند که "از نگاه روسیه، همکاری با ایران بیش از کسب درآمد برای منابع هسته‌ای روسیه اهمیت دارد و مسائلی از قبیل چچن و توجه به موقعیت ایران در خلیج فارس برای فشار بر آمریکا نیز مهم هستند. همچنین، حضور مشاوران نظامی روس در ایران و اعزام نظامیان ایرانی به روسیه برای آموزش‌های گوناگون اهمیت دارد. برای رهبران روسیه، ایران کشوری است که می‌تواند در تنظیم روابط خاورمیانه‌ای روسیه نقش مثبت بازی کند. بر خلاف توسعه روزافزون همکاری‌های سیاسی ـ نظامی، همکاری های اقتصادی به فراخور ظرفیت‌ها توسعه نیافته است و علت آن را فقدان عزم سیاسی، عدم درک مناسب از ظرفیت های اقتصادی و فنی روسیه، و نفوذ گرایش‌های غرب گرایانه در هر دو کشور است. عدم حل و فصل مسائل بهره برداری از دریای مازندران سایه‌ای سنگین بر روابط رو به گسترش دو کشور افکنده که در شرایط عدم تأمین منافع ایران، ابعاد سیاسی این روابط را تحت تأثیر قرار می‌دهد به دلیل تعامل پیچیدهٔ روسیه با غرب، مسکو هیچ گاه به خاطر ایران در برابر اروپا و آمریکا نمی ایستد؛ چون پیوندها و منافع آنها آنقدر درهم تنیده است که با وجود اختلاف نظرها و تفاوت‌ها، روسیه در برابر آنها نمی‌ایستد."(۴۲) اما داوود باوند می‌گوید که نباید تمام جهات سیاسی خارجی خود را در پیوند با روسیه نگه داریم و به تعبیری همه تخم مرغ‌ها را در یک سبد قرار دهیم. دیپلماسی روسیه به صورت سنتی، اهل دادوستد است و اگر در مقابل، مزایای بیشتری برای خود ببیند، از تغییر مواضع ابایی ندارد. روسیه در مورد خزر، انتقال انرژی از ایران در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز نظر مساعدی نسبت به ما ندارد.(۴۳) مهدی سنایی نظر دیگری دارد: "در نظام بین‌الملل کنونی چون بازی با حاصل جمع جبری صفر مطرح نیست، لذا دولت‌ها نمی‌توانند خیلی روی یکدیگر برای امنیت حساب کنند و کشوری مانند روسیه با همه رابطه دارد و معاهده متقابل میان دو کشور وجود ندارد. اینها به معنی آن نیست که روسیه پیرو سیاست‌های امریکاست و حتما زمانی می‌رسد که ایران را در مقابل امریکا تنها می‌گذارد.

در اینکه روسیه از سیاست‌های امریکا نارضایتی دارد و با هژمونی امریکا مخالفت دارد شکی نیست. اما اینکه روسیه تا چه حد توان داشته باشد که در مقابل برتری جویی امریکا مقاومت کند و اینکه در این چهارچوب، مواضع ایران و روسیه تا چه حد مشترک است، بحث وجود دارد. فعالیت دیپلماتیک ایران و اتخاذ مواضع هوشمندانه ایران

می‌تواند به تنوع در این بازی و همراهی بیشتر روسیه و ایران کمک کند. برای این کار، ایران باید در ظرف مقاومت روسیه در مقابل امریکا بازی دیپلماتیک را دنبال کند.

در مجموع، روابط ایران و روسیه در عرصه بازی دنیا به گونه‌ای نیست که روسیه روابط با ایران را نادیده بگیرد ولی این یک موضوع جدی است که اگر شرایط بین‌المللی تغییرکند؛ ممکن است تحولی در نگاه روس‌ها صورت گیرد. ایران می‌بایست از سویی رویکردهایی که روسیه به شرق و جهان اسلام دارد تقویت نماید و از سوی دیگر با تربیت کادر متخصص مسائل روسیه به تقویت همه جانبه روابط دو کشور دست بزنند."[۴۴]

رسول موسوی بر این باور است که اولویت‌های روسیه در: طرفداری از نظام بین‌الملل چند قطبی، نقش اقتصادی در گروه هشت، مخالفت با افزایش اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد قرار دارند و از نظر مسکو، تهدیدات مهم عبارتند از: تروریسم، گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، منازعات منطقه‌ای و بین‌المللی. روسیه ایران را تا آستانهٔ سلاح هسته‌ای می پذیرد و به قول کاراگانف، اگر ایران هسته ای شود، موشک‌های روسیه به سمت ایران بر می‌گردد. روسیه در عرصهٔ خزر با ایران همکاری می‌کند، اما در عرصهٔ انرژی رقیب ایران است و روابط بازرگانی دو کشور نیز عادی است روس‌ها اصلی‌ترین مانع ما در ورود به سازمان همکاری شانگهای هستند. اما در عین حال می‌توان با روسیه همکاری استراتژیک کرد.[۴۵]

از نظر مهدی صفری در چهارصد سال گذشته مناسبات میان دو کشور، هیچگاه به این خوبی نبوده است. ما به روسیه به عنوان رقیب نگاه نمی‌کنیم. اگر روسیه در زمینهٔ امنیتی و به ویژه اقتصادی پاسخ‌های صریحی بدهد می‌توانیم با یکدیگر همکاری کنیم. این احساس ایجاد شده که روسیه تمایل ندارد با ما همکاری کند. روابط ایران و روسیه مورد حساسیت قدرت‌های بزرگ است، اما با محدودیت‌های تاریخی، جغرافیایی و فنی روبرو است. روسیه یکی از کشورهای مهم نظام بین‌الملل است که به لحاظ جغرافیایی، سیاسی و اقتصادی برای ایران اهمیت دارد. تسریع در اجرای طرح‌های تقویت صنایع و ناوگان دریایی جمهوری اسلامی ایران در دریای خزر و به ویژه در بخش نفت و گاز از جمله این اقدامات است که می‌بایست با ملاحظات سیاسی ـ امنیتی و نه صرفاً اقتصادی مدنظر قرارگیرد.[۴۶]

منابع و مأخذ

1. Entrenchment
2. Exclusion

۳. گری سیک؛ «ایران و امریکا؛ حقایق و پیامدها»، فصلنامه گفتگو، شماره ۱۲ (تابستان ۱۳۷۵) ص ۸۸.

۴. همان، ص ۱۰۰.

۵. انوشیروان احتشامی، سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین چی (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸) ص ۱۱۵.

۶. سیک، همان، ص ۸۴.

۷. بنگرید به: امیر محمد حاجی یوسفی، سیاست خارجی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای (۲۰۰۱ -۱۹۹۱) ، (تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴)، صص ۲-۲۳۱.

۸. محمود دهقان طرزجانی، روابط خارجی ایران و همسایگان در دهه دوم انقلاب اسلامی (تهران: سروش، ۱۳۷۹) صص ۴-۱۰۳.

۹. حاجی یوسفی، همان، ص ۶۴.

۱۰. همان.

۱۱. همان، ص ۶۵ .

۱۲. بنگرید به: احمد هاشم، «ظرفیت علمی و تکنولوژیکی ایران: تأثیر ایدئولوژی و تجربه جنگی بر روند تحقیق و توسعه نظامی» در کتاب ظرفیت نظامی و خطر بروز جنگ اریک آرنت (تهران: دوره عالی جنگ سپاه، ۱۳۷۹).

۱۳. انوشیروان احتشامی، سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین چی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، صص ۷-۱۴۶.

۱۴. سعیده لطفیان، «برآورد تهدید و برنامه‌ریزی نظامی در ایران، سناریوهایی محتمل درگیری و فرصت‌های جلب اعتماد » در کتاب اریک آرنت، همان منبع.

۱۵. شهرام چوبین، «تدارک تسلیحاتی ایران»، آرنت، همان منبع، ص ۶۲۷ .

۱۶- برای مطالعه بیشتر در مورد وضعیت نظامی و سیاست تسلیحاتی ایران ر. ک:

Daniel Bayman and other's, Iran's Security policy after Revolution, Rand, 2001.

Michael Eisenstadt, The Armed Forces of Iran, MERIA, Vol.5, No .1, March 2001.

«سیاست دفاعی ایران»، نامه پژوهشکده شماره ۲، پژوهشکده علوم دفاعی دانشگاه امام حسین (ع) آبان ۱۳۷۵).

۱۷. ابراهیم متقی، «روند شاخص‌ها و چالش‌های الگوی امنیت یک قطبی در خلیج فارس» فصلنامه راهبردی شماره ۱۰، ص ۱۱۶

۱۸. تدرابرت گر، برخوردهای فرقه‌ای و امنیت جهان، «ترجمه علیرضا محمدخانی، ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۱۶- ۱۱۵، صص ۵-۵۴.

19. Peter Wallemnsteen Margaret Sollenberg, The End of The International War? Armed Conflict 1989-95, Journal of Peace Research. Vol. 330No.30 1995.P.356.

۲۰. برای مطالعه بیشتر ر. ک:

فصلنامه مطالعات راهبردی، ویژه‌نامه قومیت و امنیت، پیش‌شماره اول، بهار ۱۳۷۷.

رودلفواستاونین، «ستیزه‌های قومی و تأثیر آن بر جامعه بین‌المللی»، فصلنامه سیاست دفاعی شماره ۲۱-۲۰.

R-enee de Nevens, "Democratization. Ethnic Conflict" Survival, Vol. 35, No.2, summer 1993. p. 31.

21. Flower Bunch Policy.

22. Shahram Chubin, Iran's National Security Policy, Washington D.C: Carnegie Book 1991. p.6.

۲۳. ادموند هرزیک، ایران و حوزه جنوبی شوروی سابق، ترجمه کاملیا احتشامی اکبری، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۵) ص ۲۶.

۲۴. در مورد نقش عوامل هویتی در بحران سازی منطقه‌ای ر. ک:

محسن رضایی، مصاحبه در فصلنامه سیاست دفاعی، شماره ۱۶-۱۵، صص ۹-۸، نگارنده، «شروع جنگ عراق علیه ایران از نگاه توسعه سیاسی» فصلنامه سیاست دفاعی، شماره ۱۹، تابستان ۱۳۷۶.

۲۵. در بحث سیاست خارجی مفهوم دولت اهمیت زیادی دارد. دولت قدرتمند، خود به طور مستقل سیاست خارجی‌اش را اداره می‌کند دولت وابسته هیچ ابتکار عملی در سیاست خارجی ندارد، اما دولت ضعیف در حد وسط این دو قرار دارد.

۲۶. ر. ک:

علیرضا شیخ عطار، ریشه‌های رفتار سیاسی در قفقاز، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴).

۲۷. شیرین طهماسب (هانتر)، «ایران ، روسیه و جمهوری‌های جنوبی شوروی سابق «فصلنامه گفتگو (ویژه‌نامه سیاست خارجی ایران)، شماره ۱۲، ص ۶۵.

۲۸. تزنیکف و گلوشنکو، «ابعاد سیاست امریکا در مورد کشورهای مستقل مشترک‌المنافع»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۵ ، بهار ۱۳۷۸، ص ۶۰.

۲۹. برای مطالعه بیشتر ر.ک:
یو، هالپاخ، «ناحیه مازندران در مفهوم بین‌المللی»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۰، ص ۱۰۲.
NATO and Caspian Security: A Mission Too Far? RAND,1999.
۳۰. برای مطالعه بیشتر ر. ک:
نگارنده، بازی جدید در قفقاز و پیامدهای امنیتی آن برای ایران»، فصلنامه سیاست دفاعی، شماره ۳۰-۲۹ ، زمستان ۱۳۷۸.
۳۱. برای مطالعه بیشتر در مورد سیاست دفاعی و امنیتی ترکیه در دوره جدید ر. ک:
32. Scott Jones, "Turkish Strategic Interest in the Trans Caucasus Security - Foreign Policy in Caucasus & Asia, July 2000, pp-48-9.
۳۳. نگارنده همان منبع، ص ۱۴.
34. Fred Holiday
۳۵. روح‌الله رمضانی، چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علیرضا طیب (تهران: سروش، ۱۳۸۰) ص ۸۱.
36. Great Powers and Small States,
۳۷. شیرین هانتر، «سیاست عمل‌گرایانه ایران در آسیای مرکزی»، ترجمه وحید رضا نعیمی، روزنامه همشهری، ۲۵ شهریور ۱۳۸۲، ص ۶.
۳۸. سیدجلال الدین دهقانی، "گفتمان های سیاست خارجی ایران در آسیای مرکزی"، فصل‌نامه ایراس، سال اول، شماره دوم، زمستان ۱۳۸۵، ص ۱۲۷.
۳۹. محمود سریع القلم، سیاست خارجی ج.ا.ایران: بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف (تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک) ص ۱۰۶.
۴۰. نگارنده، تحولات سیاست خارجی روسیه (تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴)، ص ۲۱۱.
۴۱. سخنرانی در مرکز مطالعات عالی بین‌المللی در دانشگاه تهران ۱۳ تیر ۷۹.
۴۲. کولایی، «ایران و روسیه در دوران ریاست جمهوری خاتمی»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۹، بهار ۱۳۸۴، ص ۱۴۴.
۴۳. روزنامه حیات نو ، ۱۸ و ۲۰ دی ۱۳۷۹.
۴۴. سایت خبری تحلیلی ایراس (مؤسسه مطالعات روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز)
۴۵. سخنرانی در میزگرد "بررسی فرصت‌ها و تهدیدهای ایران در اوراسیا"، دانشکده علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه شهید بهشتی، آذر ۱۳۸۴.

۴۶. مهدی صفری، ساختار و تحولات سیاسی در روسیه و روابط با ایران (تهران: دفتر مطالعات وزارت خارجه، ۱۳۸۴ و نیز بنگرید به: میزگرد مشترک ایران و روسیه، ماهنامه دیدگاهها و تحلیلها، شماره ۱۹۲، صص ۷-۲۶.

بخش چهارم:
دنیای جدید و نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد

سیاست خارجی کشورها و روابط میان آنها از عوامل گوناگونی در داخل و خارج و به‌صورت ذهنی و عینی اثر می‌پذیرد و یکی از این عوامل، نظام بین‌المللی است که محدودیت‌ها و وضعیت‌هایی را برای آنها فراهم می‌آورد. ساختار نظام، قواعد و هنجارهای آن و رفتار بازیگران مهم برای کشورهای مختلف آثار متفاوتی دارد. در واقع، در یک فضای تعاملی و بین‌الاذهانی میان بازیگر و محیط است که فرصت‌ها و محدودیت‌ها شکل می‌گیرد.

میزان بهره‌گیری دولت‌ها از فرصت‌های محیطی و یا قرارگرفتن در آماج تهدیدها و محدودیت‌های آن، علاوه بر تدبیر بازیگری دولت‌ها و موقعیت قدرت آنها، به‌میزان همگرایی نگرش‌ها و ارزش‌ها با نگرش‌ها و ارزش‌های غالب در نظام بین‌الملل و نیز ویژگی‌های خاص نظام به‌لحاظ تعداد بازیگران اصلی و وضعیت اعمال قدرت در چارچوب آن وابسته است. پس برای بررسی روابط دولت‌ها ناچار باید به الزامات نظام بین‌الملل توجه نمود و این الزامات برای کشورهای پیشرفته و جهان سومی و قدرت‌های منطقه‌ای و کوچک متفاوت عمل می‌کند.

نظام بین‌الملل تا پیش از قرن بیستم، منطقه‌ای بود. یعنی هر منطقه نظام خاص خود را داشت. شرق آسیا، خاورمیانه، آفریقا، اروپا و ... در دوره نظامهای منطقه‌ای، از قرن ۱۷ به بعد، اروپا کم‌کم محوریت یافت و سرانجام این نظام توانست گسترش یافته و جهانی شود. نظام بین‌الملل اروپایی تا اواخر قرن ۱۹ چندقطبی و مبتنی بر موازنه قدرت بود. در قرن بیستم نظام بین‌الملل جهانی شد و با ورود آمریکا و ژاپن، از اروپا فراتر رفت. با وجود این، ویژگی چندقطبی بودن آن حفظ شد.[1] پس از جنگ جهانی دوم، نظام بین‌الملل دوقطبی بود و این وضعیت ابتدا متصلب و سپس با نقش‌یافتن جنبش غیرمتعهدها و چین، منعطف گشته و تا زمان فروپاشی شوروی ادامه یافت.

در مورد نظام بین‌المللی پس از جنگ سرد، گورباچف در دوره قبل از فروپاشی شوروی نوید یک جهان وابستگی متقابل را می‌داد. اما پس از فروپاشی شوروی، بوش مدعی «نظم نوین جهانی» به سرکردگی آمریکا بود و کلینتون بیشتر در جهت «بین‌الملل‌گرایی لیبرال» و اعمال سرکردگی آمریکا در چارچوب نهادهای بین‌المللی موجود کوشید. برخی عقیده داشتند که نظام جدید، چند قطبی و چند سطحی شده است که در آن به لحاظ نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی قطبهای مختلفی مطرح هستند. عده‌ای نوید یک دوره «حکمرانی جهانی» را می‌دادند و برخی نیز نظام را نامشخص و برای دوره تا قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ "وضعیت دورهٔ گذار" را مطرح می‌کردند. در مقابل، گروهی نیز نظام این دوره را مبتنی بر "هژمونی" می‌دانستند. در اینجا به بررسی دیدگاههای مختلف پیرامون وضعیت نظام بین‌الملل در دو دهه اخیر می‌پردازیم.

۱- نظام بین‌الملل در حال گذار

با فروپاشی نظام دوقطبی، بحث در مورد نظام بین‌الملل پس از آن فراگیر شد. برخی معتقد بودند که بخاطر وابستگی متقابل دولت‌ها، جهانی‌شدن اقتصاد، مشکلات مشترک بشری، تکامل نهادها و سازمانهای بین‌المللی، و ضرورت‌های امنیت مشترک، جهان وارد دوره‌ای می‌شود که براساس اصول لیبرالیسم، به‌شکل دموکراتیک اداره خواهد شد و نقش اصلی از آن نهادهایی چون سازمان ملل متحد خواهد بود. عده‌ای نیز از یک نظام چندبخشی سخن می‌گفتند که در آن در هر یک از حوزه‌های مختلف اقتصادی، امنیتی، فرهنگی و سیاسی، چند کشور مختلف حرف اول را زده و نظام بین‌الملل فاقد یک یا چند قدرت در همه مسائل خواهد بود. اما برخلاف این خوش‌بینی‌ها، برخی نظریه‌پردازان واقع‌گرا معتقدند که بخاطر حذف یک ابرقدرت، نقش بین‌الملل آمریکا با ادعای رهبری جهانی مطرح شده و نظام سرمایه‌داری لیبرال در مسیر جهانی‌شدن قرار گرفته است.

از نظر والتز، جهان پس از جنگ سرد تک‌قطبی است که در آن، تنها یک قدرت بزرگ وجود دارد و این شرایط بعد از سقوط امپراتوری روم بی‌سابقه است. یعنی پس از سقوط روم هیچ کشوری بدین نحو که آمریکا بر جهان تسلط دارد، تسلط نداشته است و البته حوزهٔ قلمرو رومی‌ها نیز بخشی از جهان بود، اما حوزهٔ سلطهٔ آمریکا تمام جهان

است. شکافی بین آمریکا و سایر کشورها چه از لحاظ فن‌آوری و چه از لحاظ نظامی وجود دارد که این شکاف و فاصله در بعد نظامی بسیار فاحش‌تر است. او معتقد است که هیچ‌کس را یارای انکار این حقیقت نیست و این فاصله مبتنی بر اقتصاد و تواناییهای فن‌آورانه آمریکاست و این در حالی است که این شکافها عمیق‌تر می‌شود. به‌نحوی که نه یک کشور خاص و نه حتی ائتلاف چندین کشور در آیندهٔ نزدیک قادر به ایجاد تعادل و توازن با قدرت آمریکا نخواهد شد و نهایتاً اینکه تنها قدرت است که قادر به ایجاد موازنه با قدرت دیگر است.[۲]

از این رو می‌بینیم که امروزه تنها یک ابرقدرت وجود دارد و در این جهان تک‌قطبی، یک ابرقدرت، آن هم فارغ از قدرتهای عمده دیگر، در کنار شمار زیادی قدرتهای کوچک‌تر، نیروی برتر است که می‌تواند تک و تنها یا با همکاری ضعیف کشورهای دیگر و حتی بی‌پشتیبانی آنها، به‌گونه‌ای مؤثر، مسائل بزرگ بین‌المللی را حل و فصل کند و هیچ مجموعه‌ای از دیگر قدرتها نیز نمی‌تواند مانعی در برابر آن ایجاد کند. از نظر او، سیاست بین‌المللی معاصر، با هیچ یک از گونه‌های یادشده منطبق نیست، لیکن مجموعه‌ای است متشکل از ابرقدرتی که امپراتوری نیست، در کنار چند قدرت عمده دیگر؛ بدین معنا که اولاً، ابر قدرت واحد در عرصه مسائل بزرگ جهانی، اغلب می‌تواند اقدامات مجموع دیگر قدرتهای عمده را وتو کند. ثانیاً ابرقدرت واحد صرفاً می‌تواند مسائل بین‌المللی را از راه همکاری با برخی از قدرتهای عمده دیگر حل و فصل کند.

بطور کلی، سرشت و ساختار قدرت جهانی در جهان تک‌قطبی، چهار سطح دارد که در بالاترین سطح آمریکا در همه مؤلفه‌های قدرت برتری دارد. در سطح دوم قدرتهای عمده منطقه‌ای قرار دارند که در بخشهایی از جهان، بازیگرانی با نفوذند، همانند جامعه اروپا، روسیه، چین، هند، برزیل و ایران. سطح سوم را نیز قدرتهای متوسط منطقه‌ای تشکیل می‌دهند که نفوذ آنها در مناطق‌شان، کمتر از نفوذ قدرتهای عمده منطقه است، و سرانجام، سایر کشورها در سطح چهارم قرار می‌گیرند که برخی از آنها به دلایل گوناگون به واقع مهم هستند، لیکن در مقایسه با کشورهای سه سطح بالاتر، نقشی در ساختار قدرت جهانی ندارند. این ساختار الگوهای بسیار متفاوتی از منازعات پدید می‌آورد که آمریکا به‌عنوان تنها ابرقدرت، دارای منافع جهانی است و در جهت گسترش آن در همه مناطق جهان، سخت تلاش می‌کند. البته این امر سبب درگیری با آن دسته از قدرتهای بزرگ منطقه‌ای می‌شود که ایالات متحده را یک

میهمان ناخوانده می‌دانند و معتقدند، خود باید نقش عمده‌ای در تحولات مناطق‌شان بازی کنند. بدین‌سان، زمینه طبیعی برای رقابت میان آمریکا و قدرتهای اصلی منطقه‌ای وجود دارد؛ هر چند قدرتهای متوسط در هر یک از مناطق، علاقه ندارند که زیر سلطه قدرتهای بزرگ منطقه‌ای قرار گیرند و از این رو، برای محدودکردن توانایی آن قدرتها در شکل‌دادن به تحولات منطقه تلاش می‌کنند. این روابط رقابت‌گونه، زمینه‌ساز همکاری آمریکا و قدرتهای متوسط منطقه‌ای است.(۳)

معمولاً در هر نظامی، یک آستانه تمرکز قدرت در قوی‌ترین کشور پدید می‌آید که توازن را بسیار پرهزینه می‌سازد و از همین جاست که آن را نظام تک‌قطبی می‌نامند. از ویژگیهای نظام کنونی این است که آمریکا نسبت به سایر قدرتهای دوران ناپلئون در اروپا یا سه قرن اخیر بسیار قدرتمندتر است. همچنین آمریکا دارای یک مجموعه قابلیتهای بسیار کاملتر از هر کشور دیگر در اروپاست. تفوق قدرت نظامی ـ اقتصادی آمریکا پس از ۱۹۹۱ در تاریخ مدرن بی‌سابقه بوده است. این کشور فقط با تخصیص ۳ تا ۴ درصد اقتصاد خود به نیروی نظامی، ۵۵ درصد کل مخارج نظامی و ۸۰ درصد مخارج پژوهش و توسعه انجام‌شده میان هفت کشور قدرتمندتر جهان را صرف می‌نماید. ضمناً ۴۳ درصد از تولید اقتصادی، ۴۰ درصد از تولید تکنولوژی و ۵۰ درصد از کل مخارج پژوهش و توسعه در جهان را به خود اختصاص می‌دهد. هیچ کشوری در تاریخ چنین کاری انجام نداده است.(۴) در عمل نیز آنچه که طی سالهای ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰ شاهد بوده‌ایم، یک نظام بین‌الملل تک‌قطبی اما محدود به هنجارها و قواعد بین‌المللی و بویژه در چارچوب سازمان ملل متحد بوده است. اقدامات آمریکا در این دوره، کمتر مخالف بین‌الملل‌گرایی و چندجانبه‌گرایی و عمدتاً در راستای آن حرکت کرده است. این وضعیت، بیشتر متأثر از شرایط داخلی آمریکا یعنی حاکمیت لیبرال‌ها (دموکرات‌ها از ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۰) بوده و با تغییر حکومت و البته شرایط بین‌المللی جدید پس از ۱۱ سپتامبر، وضعیت متحول شد.

۲- نظام بین‌المللی پس از ۱۱ سپتامبر: لحظه‌ی هژمونی

در سال ۲۰۰۰، در آمریکا جمهوری‌خواهان به قدرت رسیدند. نومحافظه‌کاران آمریکایی که در سالهای پایان دهه ۱۹۸۰، رقابت با شوروی را برده بودند، برای دوره پس از جنگ سرد، برنامه‌هایی جاه‌طلبانه داشتند، اما افکار عمومی آمریکا آنها را کنار

گذشت. وقتی که دوباره با یک رأی‌شکننده و البته مخدوش به قدرت بازگشتند، برنامه‌های خود را حساب‌شده‌تر در دستور کار دولت قرار دادند و حادثه ۱۱ سپتامبر این وضعیت استثنایی را در اختیار آنها گذاشت.

۱۱ سپتامبر سه چالش جهانی و ماندگار را مطرح کرد که نخستین آن تقویت بعد امنیتی جهانی‌شدن است. دومین چالش مربوط به عملیات مداخله‌جویانه است که نه فقط در رابطه با دخالت نیروهای نظامی که شامل سیاستگذاری‌ها و تعیین خط‌مشی‌هاست که در مورد امور جهان اعمال می‌شود. چالش سوم به پایبندی به نظام فرقه‌ای و قبیله‌ای و صحبت از برخورد تمدنها می‌باشد که به کوته‌فکری نژادی و مذهبی برمی‌گردد. به عبارتی، این حادثه رویکردهای سیاست آمریکا را تغییر داد و آن را معطوف به خارج نمود و نیز آمریکا را نه فقط به‌عنوان فاعل سیاسی و چیره، بلکه به‌عنوان سردمدار و رهبر هم‌پیمانی‌های جدید جهانی در کانون سیاستهای بین‌المللی قرار داد. این حادثه، روسیه و آمریکا را زیر چتر مبارزه با تروریسم متحد ساخت، شکاف اروپا و آمریکا را پر کرد و نیز باعث پیوستن هند به آمریکا شد. و سرانجام اینکه، نبرد با تروریسم جهانی را در دستور کار امنیتی جهان قرار داد.[۵]

ممکن است تاریخ این حادثه را به‌عنوان نقطه تحولی در تدوین نظام بین‌الملل قرن بیست و یکم ثبت نماید. این حادثه به برخی اوهام واهی دهه ۱۹۹۰ مبنی بر آنکه مسائل اقتصادی و ارتباطی (مانند شبکه اینترنت) موجب تغییر سیاست جهانی شده است، پایان داد. شرکت اروپا، روسیه، چین، هند، آلمان و ژاپن برای همکاری با آمریکا در مبارزه با تروریسم به‌عنوان نشانه‌های پایان آن اوهام و آغاز این تحول است که شورای پیمان ناتو برای نخستین بار در تاریخ خود، طی چهل و هشت ساعت پس از حملات تروریستی، براساس ماده پنجم پیمان که اقدام مشترک را مجاز می‌داند، تصمیم‌گیری کرد. پس از پایان جنگ در افغانستان، احتمال دارد که دیدگاههای مربوط به مرحله دوم مبارزه علیه تروریسم به‌ویژه اگر مربوط به عراق باشد، با یکدیگر اختلاف داشته باشند.

در واقع، دنیای پس ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ترکیبی از تداوم و تغییر را در خود دارد. به‌طور کلی، حوادث ۱۱ سپتامبر سه دسته تأثیرات داشته است. دسته نخست در خصوص بازیگران روابط بین‌الملل است که به‌طور سنتی دولت- ملت، سازمانهای بین‌الدولی، سازمانهای غیردولتی و افراد به‌عنوان بازیگران روابط بین‌الملل شناخته

می‌شدند. در دهه ۹۰ میلادی، در ادبیات روابط بین‌الملل، سخن از زوال دولت- ملت و اوج‌گرفتن نقش سازمانهای غیردولتی به‌طور جدی مطرح شد. اما حادثه یازده سپتامبر، نقش دولتها در سراسر جهان در تأمین امنیت را به‌طور جدی مطرح کرد و تقریباً بدون استثنا در سراسر جهان نقش دولت ـ ملتها تقویت و نقش بازیگران دیگر تضعیف شد. اما همچنین، شاهد ورود نوع جدیدی از بازیگران بین‌المللی به عرصه روابط بین‌الملل هستیم که با عنوان بازیگران شبکه‌ای یاد می‌شوند. منظور از بازیگران شبکه‌ای آن دسته از بازیگران است که نه دولت- ملت هستند و نه سازمانهای بین‌المللی و نه سازمانهای غیردولتی، بلکه با توجه به گسترش ارتباطات، جهانی شده و با بهره‌برداری از انواع ابزارهای نوین ارتباطی توانسته‌اند به‌عنوان شبکه‌ای مؤثر در سرتاسر جهان در شکل‌دادن به سیاست اثر گذارند.

دسته دوم تأثیرات به قواعد بازی برمی‌گردد که عناصری از تداوم و تغییر رامی‌توان در آنها مشاهده کرده همیشه قواعد بازی در روابط بین‌الملل به قواعد دوستانه و خصمانه تقسیم‌بندی شده و در هر کدام، طیف وسیعی از بخش‌ها و واکنش‌ها مطرح بوده‌اند. تا قبل از ۱۱ سپتامبر، مخصوصاً در پی موفقیت‌های سازمان ملل متحد در دو دهه گذشته در تدوین و تنظیم دهها قرارداد بین‌المللی و هنجارسازی، قواعد بازی بیشتر دوستانه و چندجانبه‌گرایانه بوده و گرایش عمومی به‌سمت نوع جدیدی از همکاری صلح‌آمیز چندجانبه گرایش می‌رفت. بعد از ۱۱ سپتامبر، همکاری‌های صلح‌آمیز چندجانبه‌گرا پایان نیافتند، بلکه با توجه به حرکت‌های دولت آمریکا، قواعد بازی اولاً جنبه نظامی بیشتری به خود گرفته، و این باعث ایجاد تغییر در گفتمان بین‌المللی شده و واژه‌هایی که بار خصمانه‌ای دارند چون دشمن، ائتلاف، تروریسم، جنگ، اشغال و حمله بیشتر مورد استفاده قرار گرفتند. ثانیاً یکجانبه‌گرایی در مقابل چندجانبه‌گرایی مطرح گردید.

دسته سوم تأثیرات بعد از ۱۱ سپتامبر به محیط بازی روابط بین‌الملل باز می‌گردد که با وجود سردرگمی و انتقالی‌بودن نظام، عنصر آمریکایی آن بزرگ‌تر شده و خیزش آمریکا برای اعمال هژمونی زیادتر گشته است. همچنین، در محیط جدید، ترکیبی از فرهنگ و قدرت نظامی وجه غالب روانی را شکل می‌دهد. مجموعه این سه دسته تحولات، اولاً حیات جدیدی به ژئوپلیتیک در صحنه بین‌المللی داده و خاورمیانه را به کانون اصلی و مطرح‌ترین منطقه استراتژیک جهان تبدیل کرده است. ثانیاً، هویت

را وارد گفتمان‌های امنیتی بین‌الملل کرده است و سرانجام اینکه، چالش توأمان چگونگی مدیریت روابط بین‌الملل توسط آمریکا را به اصلی‌ترین بحث روابط بین‌الملل مبدل نموده است.[۶] برخی از جنگ آمریکا و طالبان به‌عنوان "مشاهده لحظه تک‌قطبی" یاد کرده و معتقد ند که سه تحول عمده باعث گردید تا تقارن قدرت در سطح ساختار بین‌الملل به‌نفع آمریکا دگرگون و تحکیم یابد که عبارت‌اند از:

الف) نشان‌دادن قدرت نظامی نهفته آمریکا در مقایسه با دوران قبل: در جنگ کوزوو فقط توانایی قدرت هوایی آمریکا به‌نمایش درآمد، اما در جنگ با افغانستان، ایالات متحده آمریکا نمایش کامل‌تری از قدرت خود را به‌معرض دید قرار داد. ایالات متحده آمریکا که یک کشور "صلح‌طلب نسبی" و "جمهوری تجاری" است به‌دنبال جنگهای نمایشی نیست. اما در پاسخ به تهدیدات، آمریکا نشان داد که با فاصله‌ای بالغ بر ۷۰۰۰ مایل، می‌تواند در طول یک هفته یکی از سرسخت‌ترین و متعصب‌ترین رژیمهایی را که توسط ژئوپلیتیک و شرایط اقلیمی در "گورستان امپراتوری‌ها" حمایت می‌شد، تخریب و سرنگون سازد.

ب) نشان‌دادن شکل جدیدی از قدرت آمریکایی: برخلاف شرایط اولیه ۱۱ سپتامبر که حیات و زندگی در داخل آمریکا مختل شده بود به مرور شاهد بودیم که جامعه داخلی آمریکا قدرت و توانی گرفت که در مقایسه با قبل نیز بی‌نظیر بود. از این تحولات می‌توان به تصویب قانون مبارزه با تروریسم در کنگره آمریکا و تصویب قاطعانه آن اشاره نمود.

ج) شتاب‌گیری اتحاد مجدد قدرتهای بزرگ کنونی، پشت سر ایالات متحده امریکا: در واقع اعمال قدرت هژمونی آمریکا به‌طور تاریخی خود تقابل موازنه بخشی از ائتلاف قدرتهای کوچک‌تر را به‌وجود آورده است. همان‌گونه که طبیعت از خلأ تنفر دارد، تاریخ نیز از هژمونی بیزار است، اما قدرتهای بزرگی چون روسیه، فرانسه، آلمان، چین و ژاپن در فردای ۱۱ سپتامبر در پس قدرت ایالات متحده آمریکا قرار گرفتند و نه تنها با آن به مقابله برنخاستند، بلکه آن را یاری نمودند.

بنابراین تحولات نامتقارن قدرت در سطح محیط بین‌المللی ایالات متحده را در تیپه‌ای از قدرت قرار داد تا جایی که دولتمردان آمریکایی رویای دیرینه آمریکایی "هژمون آمریکا" را قابل تحقق دانستند و تونی جات تصریح کرد که «این روزها فخر فروشی‌های بلندی از جهان تک‌قطبی و هژمونی در واشنگتن به گوش می‌رسد.»[۷]

از نگاه محی‌الدین مصباحی تأثیرات کلان یازده سپتامبر بر نظام بین‌الملل عبارت‌اند از:

الف) مهمترین موضوعی که از حادثه یازده سپتامبر به‌دست آمد آگاهی جدیدی از بهم‌پیوستگی امنیت ملی و امنیت جهانی می‌باشد. این شوک وارده نشان داد که امنیت کشورها بیش از هر زمان دیگر یک امنیت منطقه‌ای و جهانی است. این امنیت‌ها با هم تعریف می‌شوند و حتی کشورهایی که خود را دور نگاه می‌دارند موفق به این کار نخواهند شد. بنابراین تفکر امنیت جهانی در قالب امنیت ملی و برعکس یک فکر حاکم است و مجدداً برآن تأکید می‌شود.

ب) بحث‌انگیز شدن مباحث جهانی‌شدن؛ به‌عبارت دیگر اطمینانهای موجود حاصل از بحث جهانی‌شدن و روند آن تا حدودی متزلزل شده است و مباحث دیگر همچون حرکت به‌سوی قطبی‌شدن جدید مطرح می‌شود.

پ) سومین مبحث عمده‌شدن پدیده‌ای به‌نام تهدید نامتقارن است. بحث‌های امنیت جهانی و امنیت ملی جدا از بحث‌های سنتی و مسئله تعادل قوا متوجه تهدیدهایی می‌شود که زیر سطح دولت- ملت هستند و در عین حال جنبه فرا ملی و فرا دولتی دارند.

ت) ما شاهد یک حرکت وسیع سواری استراتژیک هستیم. منظور از سواری استراتژیک، سوارشدن بر قطاری است که بعد از ۱۱ سپتامبر ایالات متحده آن را به‌راه انداخته است. به‌عبارت دیگر همراهی و همسویی از طرف قدرتهای بزرگ و کشورهای منطقه که با انگیزه‌های گوناگون همانند ترس و پاداش و یا مخلوطی از انگیزه‌های اخلاقی و مادی انجام می‌شود. بنابراین ما شاهد یک ساختار پاداش و جزا هستیم که بعد از یازده سپتامبر به‌وجود آمده است. این ساختار پاداش و جزا ممکن است تبدیل به یک ساختار ممتد شود.

ث) اهمیت استراتژیک جنگهای اطلاعاتی در سه سطح تحلیل ملی، منطقه‌ای یا جهانی و اجرای عملیات نظامی؛ سیاست در عرصه مجازی یکی از مسائل عمده نظامی و سیاسی دهه آینده خواهد بود.

ج) امنیتی‌شدن هویت؛ که این مسئله یا به شکل ابزاری است و یا به شکل حقیقی.

چ) ورود شبه دولتهای استراتژیک به‌جمع بازیگران نظام بین‌الملل همانند گروه القاعده؛ هر چند ورود این شبه دولتها چیز جدیدی نیست ولی نکته قابل تأمل ابعاد قدرت این گروهها می‌باشد. به‌عبارت دیگر قدرت ضربه‌زدن به نیروهای بزرگتر از خودشان با این ابعاد قبلاً وجود نداشته است. در قالب مسئله شبه دولتها ما شاهد پدیده‌ای به‌نام انقلاب در مهارت هستیم که انسانهای جهان معاصر دیگر انسانهای قدیمی نیستند و وابستگی ملی و قومی تحت‌الشعاع وابستگی فکری قرار گرفته و این وابستگی‌ها زیربنای گروه‌بندیهای جدیدی است. این انسانهای جدید با توجه به جهانی‌شدن فن‌آوری از نظر تکنولوژیک آزاد شده‌اند.

هـ) انقلاب در نرم‌افزار و سخت‌افزار مسائل امنیتی. از این نگاه، محمل‌های بحث سیاست خارجی در آمریکا شماری محافل رسمی همانند سیا، پنتاگون، نخبگان سیاسی و سایر محافل هستند، اما در حال حاضر بسیار مهم است که به بحثهایی که در پنتاگون دربارهٔ مسائل امنیتی و دکترین نظامی مطرح می‌شود توجه عمیقی بشود که در سه قسمت خلاصه می‌شود: نخست اینکه آمریکا باید رهبر رادیکال دنیا باشد. این گروه معتقد است که اگر ما رهبری جهانی را در دست داشته باشیم دنیا پشت سر ما خواهد آمد. این گروه معتقد است که آمریکا نیاز به همکاری همه‌جانبه به‌ویژه در قالب سازمانهای بین‌المللی ندارد. در این قالب می‌توان تفکرات پنتاگون را مطرح کرد. دوم، به مدیریت هژمونیک برمی‌گردد. رهبری آمریکا باید با یک اجماع بین‌المللی باشد و یا حداقل احترام به اجماع بین‌المللی لازم است و سوم هژمونی مهربان: گروه سوم که در اقلیت نیز هستند اعتقاد به هژمونی مهربان دارند. در این قالب کلینتون و عملکرد او را می‌توان به‌عنوان مثال ذکر کرد. او در جمع‌بندی بحثهای بعد از یازده سپتامبر معتقد است که «می‌توان گفت که در مرحله گذار هستیم یعنی هر چند که ۱۱ سپتامبر تبعات بسیار مهمی دربرداشته ولی باز امکان بازگشت به شرایط قبل از ۱۱ سپتامبر نیز وجود دارد. البته می‌توان دلایل گوناگونی را برای آن از جمله ابن‌الوقت بودن تفکر سیاسی و عمده بودن روزمره‌گی در آمریکا و یا موازنه قدرت در داخل آمریکا عنوان نمود. البته نکته دیگر که می‌توان به دلایل فوق اضافه کرد منزوی بودن جامعه آمریکاست به‌عبارت دیگر برخلاف تصور جهانی از جامعه آمریکا، این جامعه یک جامعه جهانی نیست بلکه یک جامعه داخلی است. بنابراین تمایل به بازگشت موجود است. مرحله گذار دارای

چالش‌هایی است که برخی از این چالشها چالش‌هایی هستند که می‌توان اسم آن را توهمات تحلیلی نامید.[۸]

البته شاید زود باشد که بسیاری از مفروضات امنیتی قبل از ۱۱ سپتامبر را زیر سئوال ببریم. اینک دوران انتقال است و بسیاری از مقولات همچنان قابل بحث است. البته این موضوع نیز ریشه در نظام داخلی و دموکراسی و ساختار سیاست‌گذاری موجود در آمریکا دارد. آمریکایی‌ها برای سیاستگذاری در بلندمدت مشکل دارند به‌جز یک تصویر کلی و کلان که در حافظه تاریخی آنها به‌دلیل نهادینه‌شدن بخشی از دموکراسی به آن رسیده‌اند. نمی‌توان این بحث‌ها را ثابت فرض کرد و ممکن است دو سه سال آینده این مباحث متروک شود. نکته بعدی این که چه مقدار آمریکایی‌ها به سیاستگذاری عمومی بعد از ۱۱ سپتامبر فکر خواهند کرد و چه مقدار سنت گذشته خودشان در سیاستگذاری عمومی را خواهند شکست، برمی‌گردد به این که آیا آمریکا یک نقطه عطف را پشت سر گذاشته یا خیر. خیلی‌ها معتقدند که آمریکا از مرز عبور کرده است.

بعد از ۱۱ سپتامبر، جهانی‌شدن مجموعه‌ای از روندهای متناقض را به همراه آورد. در حالی‌که چنین روندهای متناقضی در حال شکل‌گیری بود، ۱۱ سپتامبر روندهای متناقض از جمله تعارض بین ژئوپلیتیک و جغرافیای فرهنگی را تشدید کرد. به‌عبارت دیگر بازگشت بوش به این معنی بود که تفکرات استراتژیک به آمریکا بازگشته است و بازگشت تفکر استراتژیک به‌معنای اهمیت یافتن مسائلی نظیر طرح سپر دفاع موشکی و داشتن استراتژی ویژه برای قدرتهای بزرگ مخصوصاً هند، چین و روسیه می‌باشد. اهمیت دولت و از بین رفتن اهمیت آن از روندهای متضاد دیگر است. از جمله دیگر روندهای متضاد مقوله امنیت است. امنیت نرم‌افزاری همچون هویت جدی می‌شود. پنتاگون مایل است برخلاف اروپایی‌ها به‌تعریف سخت‌افزاری امنیت برگردد و این منازعه دو طرف آتلانتیک بی‌شک بر منطقه ما نیز تأثیرگذار خواهد بود. ما نیز در این میان تعیین‌کننده خواهیم بود یا لااقل می‌توانیم در باز تعریف این واقعیتها نقش داشته باشیم.[۹] آنچنان که آناتول لیون می‌نویسد: «یکی از مهمترین نتایج حادثه ۱۱ سپتامبر، سوق دادن آمریکا به سمت هژمونی در نظام بین‌الملل و فراتر رفتن از وضعیت حفظ وضع موجود است.» پس از این حادثه، آمریکا این فرصت را پیدا کرد تا به‌عنوان یک هژمون اجماعی عمل کند. در نتیجه، تعداد زیادی از دولتها از جمله روسیه، چین،

کشورهای اروپایی و هند، تروریسم را به عنوان یک خطر قلمداد کردند.[۱۰] نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد بتدریج به‌سمت هژمونی آمریکا پیش رفته و با روی کار آمدن جمهوری‌خواهان و تأکید بر یکجانبه‌گرایی بجای چندجانبه‌گرایی در دوره دموکرات‌ها، شرایط برای هژمونی آمریکا پیش‌رفته است و بویژه حادثه ۱۱ سپتامبر، این امکان را به نومحافظه‌کاران آمریکایی داده تا بدون مجوز نهادهای بین‌المللی، به یک دولت مستقل و دارای حاکمیت حمله کنند.

۳- محدودیت‌های نظام بین‌الملل برای بازیگران

در دوره جدیدی که با از میان‌رفتن نظام دوقطبی ظهور یافته برخی نظام بین‌الملل را چندقطبی وعده‌ای آن را در حال گذار دانسته‌اند، اما آمریکائیها از همان ابتدا با طرح "نظم نوین جهانی"، قائل به دوره‌ای از جهانی‌شدن ارزش‌ها و هنجارها و نوع زندگی آمریکایی بوده و با غلبه لیبرالیسم بر کمونیسم، سرکردگی خود را مسلم انگاشته‌اند و رفتاری در پیش گرفته‌اند که از نظام تک‌قطبی حکایت دارد.[۱۱] در این رابطه می‌توان به اسناد متعددی که طی سالهای اخیر با عنوان «استراتژی امنیت ملی» از طرف رئیس‌جمهور آن کشور منتشر شده، اشاره نمود. در این اسناد، طی سالهای نخست بر دو مفهوم محوری«گسترش»* و«درگیری»** تأکید گردید.[۱۲] منظور از گسترش، توسعهٔ دامنه روش‌های دموکراتیک موردنظر آمریکا در سراسر جهان و منظور از درگیری، مداخله‌گرایی و افزایش قدرت نظامی برای مهار بحران‌های منطقه‌ای و حفظ رهبری جهانی است. دولت آمریکا از ابتدای طرح این ادعا، دولت‌های جهان را به دو دسته حکم تقسیم کرد؛ دولی که نظام جدید را پذیرفته و یا نسبت به آن خصومت ندارند و دولتهایی که با آن در ستیز هستند و برای این گروه، مفهوم دولت‌های سرکش یا متمرد را بکار گرفته‌اند. منظور از دولت‌های سرکش کشورهایی است که حاضر نیستند قدرت یکجانبه آمریکا را در جهان تحمل کنند و هر یک برای مقاومت خود دلایلی دارند.[۱۳] کشورهای کوبا، یوگسلاوی، لیبی، سودان، سوریه، عراق، افغانستان،کره شمالی و ایران در شمار این دسته دولت‌ها قرار گرفته‌اند. این دول از سوی آمریکا و

---

* Enlargement
** Engagement

متحدانش به درجات مختلف تحت انواع فشارها و تحریم‌ها قرار گرفته‌اند و حداقل خواسته از آنها این بوده که رفتار خود را اصلاح کنند.

یکی از ابعاد مهم نظام تک‌قطبی عبارت از مناسبات دیگر دولت‌ها با دولت تک‌قطبی و نحوه تأثیر نظام تک‌قطبی بر این مناسبات نامتقارن، می‌باشد. نخست این که هیچ منبع دیگر قدرت به جز تک‌قطب وجود ندارد که دیگر دولت‌ها در صورت تمایل برای اتحادسازی با یک قدرت بزرگ به هدف حفظ امنیت خویش، بتوانند بر آن تکیه بزنند. دوم این که هیچ قدرت بزرگ دیگری وجود ندارد که دولت‌ها با آن بر ضد تک‌قطب متحد شوند. سوم این که قدرت بزرگ دیگری وجود ندارد که بتواند بر رفتار دولت‌ها تأثیر گذاشته یا گزینه‌ای چالشگر در مقابل تک‌قطب مطرح نمایند. این شرایط اساسی منجر به ویژگی‌های خاصی برای نظام تک‌قطبی می‌گردد که سه ویژگی نخست آن مربوط به شرایط خودیاری دولت‌های غیر ابرقدرت (تک‌قطب) و ویژگی چهارم مربوط به تک‌قطب می‌باشد. این ویژگی‌ها عبارتند از:

الف) کشورها تمایل دارند در صورت بروز مشکل امنیتی به قدرت برتر (تک‌قطب) نزدیک شوند. در یک منازعه بین‌المللی، یک دولت مانند ایران در منطقه‌ای مانند خاورمیانه به‌سختی می‌تواند به مخالفت با دولتی بپردازد که با تک‌قطب متحد شده است. ایران یا هر دولتی که تک‌قطب را نمی‌پذیرد دو راه بیشتر پیش روی خود ندارد یعنی عدم اتحاد با تک‌قطب یا دور نگاه داشتن تک‌قطب از خود. بدین علت که تنها کشوری که می‌تواند امنیت کشورهای دیگر را تضمین نماید عبارت از تک‌قطب است، این کشورها چاره‌ای جز اتحاد با تک‌قطب در زمان بروز تهدید امنیتی ندارند.

ب) کشورها در یک منطقه مانند خاورمیانه قدرت مانور کمتری دارند، زیرا ابرقدرت‌های دیگری غیر از تک‌قطب وجود ندارد که با آن متحد شوند. از این رو دولتها در یک منطقه در صورتی که نیاز به تضمین‌کننده‌ای برای امنیت خود داشته باشند، تنها گزینه‌ای که پیش رو دارند تک‌قطب است.

ج) کشورها در یک نظام تک‌قطبی باید سخت‌کوش باشند به‌دلیل وابستگی به قدرت مطلق تک‌قطبی، دولتها در یک منطقه مانند خاورمیانه نیاز بیشتری به تک‌قطب دارند تا بالعکس. به‌عبارت دیگر، چون تک‌قطب به همکاری و اتحاد دولتهای یک منطقه مانند خاورمیانه برای مقابله با یک قدرت دیگر نیازی ندارد، وابستگی دولتهای منطقه‌ای به تک‌قطب بیشتر است تا وابستگی تک‌قطب به دولت‌های منطقه‌ای. از این رو، دولت‌ها

باید تلاش زیادی نمایند تا برای حفظ موقعیت خویش نظر مساعد تک‌قطب را جلب نمایند اگر تک‌قطب نیازی به درگیری در مسایل یک منطقه احساس ننماید، دولت‌های آن منطقه خود باید برای حفظ امنیت خویش تلاش نمایند. این امر از طریق ایجاد اتحادهای منطقه‌ای یا انواع دیگر همکاری امکان‌پذیر است.

د) دستور کار بین‌المللی عمدتاً توسط تک‌قطب تعیین می‌گردد. بدیهی است که تک‌قطب در زمینه منافع خویش بر دستور کار بین‌المللی تأثیر می‌گذارد. تک‌قطب هم‌چنین در تعیین اهداف و منافع خویش از آزادی عمل بیشتری در مقایسه با ساختار دو یا چندقطبی برخوردار است.(۱۴)

۴- اقدامات نظامی آمریکا در دو دهه اخیر

ایالات متحده آمریکا در دو دهه اخیر، با ادعاهایی نظیر نوین جهانی، گسترش نظام سرمایه‌داری لیبرال، مبارزه با تروریسم، منع گسترش تسلیحات کشتار جمعی و حمایت از دموکراسی و حقوق بشر، اقدامات مختلفی را انجام داده که در این قسمت به بررسی آنها می‌پردازیم:

الف) حمله به عراق (۱۹۹۰): پس از آنکه دولت عراق خاک کویت را اشغال و یک دولت دارای حاکمیت را به بهانه تعلق به عراق یک‌باره و یکجا بلعید، جامعه جهانی این اقدام تجاوزگرانه را محکوم و شورای امنیت سازمان ملل متحد به کشورهای عضو حق داد که برای اخراج عراق از نیروی نظامی استفاده کند. پس از آنکه تهدیدات دولتهای عضو ائتلاف ضد تجاوز نتوانست دولت عراق را مجبور به خروج از سرزمین اشغال‌شده نماید، ۷۰۰ هزار نیروی نظامی از ۲۸ کشور جهان تحت رهبری آمریکا، پس از ۴۰ روز بمباران گسترده و به‌دنبال ۱۰۰ ساعت عملیات زمینی، کویت را آزاد نمودند. از این رو، عملیات آمریکا در آزادسازی کویت (۱۹۹۱) یک اقدام مشروع و بین‌المللی بود. اما سایر عملیات آمریکا چطور؟

ب) حمله به سومالی: سرنگونی ژنرال محمد زیادباره در سال ۱۹۹۱ منجر به آغاز درگیری میان گروهها و قبایل مختلف در سومالی گردید و حدود ۳۰۰ هزار نفر در جریان حوادث سالهای ۹۳-۱۹۹۱ بر اثر درگیریها و یا گرسنگی جان خود را از دست داد و حدود یک میلیون نفر از مردم به کشورهای همجوار فرار کردند. این وضع موجب

شد تا دبیرکل سازمان کنفرانس اسلامی، دبیرکل جامعه عرب، و دبیرکل سازمان وحدت آفریقا از شورای امنیت سازمان ملل متحد درخواست کمک کنند. در ژانویه سال ۱۹۹۲ نیز نماینده سومالی در سازمان ملل متحد نیز از آن شورا استمداد طلبید. شورا نیز با تصویب قطعنامه ۷۵۱ یک نیروی پاسدار صلح برای مداخله در سومالی تشکیل داده و روانه منطقه نمود، اما این نیروها شکست خوردند و پس از آن، آمریکا طرح اعزام ۳۰ هزار سرباز را به سومالی ارائه نمود که مورد موافقت شورای امنیت قرار گرفت و ارتش آمریکا عملیات "بازگشت امید" را در آن کشور آغاز نمود و حدود ۵ هزار سرباز دیگر نیز از سایر دولتها به آنها پیوستند. هدف از این عملیات خلع سلاح گروههای نظامی و کمک به روند آشتی ملی بود، اما گروههای سومالیایی، آن را به یک درگیری دوجانبه میان خود و آمریکا بدل کردند. دولت جدید آمریکا هدف این عملیات را "کشور سازی" یعنی ایجاد یک دولت در سرزمینی که چند سال است دولت آن از بین رفته، اما گروه‌های داخلی از ایجاد دولت جدید ناتوانند، نامید. اما چند هفته پس از ورود نیروها، نیروهای تحت فرماندهی ژنرال "محمد فرح عیدید" با آنها درگیر شده و ۲۴ سرباز پاکستانی را کشته و تعداد بیشتری را زخمی نمودند. شورای امنیت سازمان ملل متحد طی قطعنامه‌ای بر لزوم دستگیری ژنرال عیدید تأکید کرد. بخاطر تلفات نیروهای آمریکا و ناتوانی آنها از دستگیری عیدید، در داخل آمریکا مخالفتها شروع شد و بویژه در درون کنگره و شخصیتهایی نظیر نیکسون حملاتی علیه دولت کلینتون صورت گرفت. چند روز بعد، شبه نظامیان سومالیایی، یک هلی‌کوپتر آمریکا را سرنگون و بیست آمریکایی دیگر را کشته و یک نفر را گروگان گرفتند. آنها همچنین، در صحنه‌ای حقارت‌آمیز جسد یک آمریکایی را در خیابانهای موگادیشو بر روی زمین کشیدند و این صحنه در رسانه‌های مختلف جهان به‌تصویر کشیده شد. این مسائل منجر به آشفتگی در دولت آمریکا شده و آنها اعتراف کردند که سومالی «مکانی اشتباه، در زمانی اشتباه برای تجربه‌اندوزی دولت کلینتون بود.» عقب‌نشینی فضاحت‌بار آمریکا منجر به استعفای وزیر دفاع "لس‌آسپین" شده و شرایط داخلی را در مورد اقدامات نظامی در خارج از کشور سخت‌تر نمود.[۱۵]

پ) عملیات در هائیتی: در سال ۱۹۹۰ به درخواست دولت هائیتی، سازمان ملل متحد و سازمان کشورهای آمریکایی بر اولین انتخابات آزاد ریاست جمهوری در این کشور نظارت کردند که منجر به پیروزی یک کشیش کاتولیک چپ‌گرا، ژان برتراند

آریستید شد. اما سال بعد (۱۹۹۱)، کودتای نظامی ژنرال رائول سدراس، او را سرنگون کرد. دولت آمریکا با مجموعه‌ای از اقدامات دیپلماتیک و اقتصادی بر رژیم کودتا اعمال فشار نموده و نیز اقدام به مانور و تمرینات نیروهای دریایی و تفنگدار در اطراف هائیتی نمود. در این مدت قطعنامه‌هایی از سوی سازمان ملل متحد و سازمان کشورهای آمریکایی صادر شد که مجوز استفاده از زور را برای اعاده دموکراسی به آمریکا می‌داد، اما افکار عمومی آمریکا و کنگره مخالف بکارگیری نیروهای نظامی بود. این موضوع، بویژه با توجه به شکست ارتش آمریکا در سومالی به فاصله اندکی قبل از آن، وضعیت را مشکل‌تر می‌کرد. مؤسسه افکار سنجی تایم و سی.ان.ان با انجام مصاحبه‌های تلفنی به این نتیجه رسیدند که بیش از ۶۰ درصد مردم آمریکا مخالفت عملیات نظامی در هائیتی هستند. در چنین شرایطی، مجلس سنا و نمایندگان آمریکا مخالفت ضمنی خود را با ابتکارات کلینتون اعلام داشتند و هشدارهای لازم را به او اعلام کردند. این هشدارها سبب گردید که کلینتون رویه چندجانبه‌ای را در پیش گیرد. او از یک سو به توجیه مقامات حزبی، نمایندگان کنگره و مخالفین جدی پرداخت، و از سوی دیگر، سیستمهای خبری و تبلیغی خود را برای ایجاد جو روانی و اهمیت عملیات نیروهای آمریکا در تثبیت موقعیت آن کشور در نظام جهانی، مورد بهره‌برداری قرار داد. هر چند تأکید کلینتون در بهره‌گیری از نیروهای چند ملیتی و بیان این نکته که عملیات نظامی آمریکا هیچ‌گونه خساراتی برای شهروندان آمریکایی به وجود نخواهد آورد، منجر به تعدیل افکار عمومی گشت. شبه‌نظامیان هائیتی در تظاهرات خود شعار می‌دادند که «ما یک سومالی دیگر می‌سازیم». اما در این زمان، نیروهای هوابرد آمریکا از پایگاههای خود حرکت کردند. همزمان، کارتر طی گفتگوهایی با مقامهای نظامی هائیتی، موافقت آنها را برای برکناری و انتقال قدرت جلب کرد. با وجود این، بیست هزار نیروی نظامی آمریکا برای نظارت بر انتقال قدرت به رئیس‌جمهور پیشین وارد هائیتی شدند و درگیریهایی میان آنها و برخی از مردم رخ داد. هائیتی حدود ۷ هزار نیروی نظامی، سه فروند هواپیما و هفت فروند هلی‌کوپتر و تعدادی قایق موتوری داشت.[۱۶]

بهانه آمریکا برای اقدام در هائیتی، حمایت از دموکراسی، براندازی حکومت غیرقانونی و ایجاد فرصت برای روی کار آمدن حکومت منتخب مردم بود و نام این عملیات نیز "اعادهٔ دموکراسی" بود. معمولاً مداخله نظامی آمریکا در نیمکره غربی (قاره آمریکا)، موضوعی تکراری تلقی می‌شود و در سالهای نیمه دوم قرن بیست، آمریکایی‌ها

در کوبا، شیلی، دومینیکن، گرانادا، نیکاراگوئه، پاناما و بالاخره هائیتی اقدام به استفاده از نیروی نظامی کرده است. به‌طور مشخص، در مورد کوبا (قضیهٔ خلیج خوک‌ها) که دولت آمریکا اقدام به مسلح‌نمودن مخالفان کاسترو و اعزام آنها به کوبا نمود، منجر به شکست گردید. همچنین، اقدامات نظامی غیرمستقیم در مورد نیکاراگوئه نیز ناکام ماند. اما در سایر موارد، آمریکا توانسته است که به اهداف خود برسد.

ت) حمله به صربهای بوسنی: پتانسیل ناآرامی قومی چند صدساله در بالکان با فروپاشی یوگسلاوی آنچنان فعال شد که این منطقه برای یک دهه در رأس خبرسازترین مناطق دنیا قرار گرفت. با جداشدن جمهوری‌های نوبنیاد اسلوونی، کرواسی، بوسنی، مقدونیه و تلاش آلبانیایی تبارها در کوزوو برای استقلال، دولت جدید یوگسلاوی در بلگراد در راستای تحقق رؤیای صربستان بزرگ جنگ خونین علیه این جمهوری‌ها و اقوام به راه انداخت که هیچ نتیجه‌ای نداشت. در سالهای نخست دهه، نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل متحد نتوانستند کاری از پیش برند. از این رو، ناتو با اعلام ممنوعیت پرواز هواپیماها و هلی‌کوپترهای یوگسلاوی بر فراز بوسنی و امن اعلام کردن شش شهر سارایوو، توزلا، ژپا، بیهاج، گوراژده و سربرنیتسا، مجموعه‌ای از اقدامات هوایی، دریایی و زمینی را به‌عمل آورد. اما این اقدامات نتوانست مانعی جدی در مقابل صربهای بوسنی تحت حمایت یوگسلاوی و روسیه به وجود آورد و برخی از شهرهای مذکور (ژپا وسربرنیتسا) در سال ۱۹۹۵ به تصرف آنها درآمد و هزاران نفر از ساکنان مسلمان و کروات آنها به قتل رسیدند.

دولت جدید آمریکا به رهبری کلینتون در سال ۱۹۹۲ به‌طور مکرر تهدید کرد که اگر صربها تسلیم قطعنامه‌های سازمان مَلل متحد نشوند، باید منتظر سطح گسترده‌ای از درگیری و جنگ باشند. آمریکا همچنین تعداد قابل ملاحظه‌ای نیرو در دریای آدریاتیک و در پایگاههای هوایی ایتالیا به کار گرفت تا به اجرای تحریمها علیه صربستان و تحریم تسلیحاتی در بوسنی کمک کند و ضربات محدودی را وارد کند. ولی روشن‌نبودن تهدیدهای استراتژیک آمریکا، مشوق سرسختی صربها و تداوم کوشش آنها در تسخیر سرزمینهای جدید گردید. آشکارشدن فقدان عزم آمریکا با علایم آشکاری همراه شد که مشخص ساخت آمریکا قصد ندارد نیروی زمینی در بوسنی به کار گیرد و متحدان علی‌رغم اینکه مایل به استفاده از نیرو هستند، ولی نمی‌خواهند آنها را در معرض خطر قرار دهند. تا هنگام اوت ۱۹۹۵ و پس از بی‌رحمی‌ها در ژپا و سربرنیتسا و

تهاجم موفق کروات‌ها علیه صربها، آمریکا و متحدانش از طریق حملات نظامی مکرر علیه اهداف مختلف، کوششی جدی برای فشار بر صربها جهت ورود به مذاکرات صلح به‌عمل آوردند. بلافاصله پس از این فشارها، مذاکرات دیتون آغاز شد و با توافقنامه صلحی که اکنون در حال اجراست موافقت شد.(۱۷)

ث) حمله به یوگسلاوی (مسئله کوزوو): کوزوو نه یک کشور مستقل، بلکه جزیی از جمهوری یوگسلاوی است که خودمختاری محدود آن در سال ۱۹۸۹ از سوی دولت یوگسلاوی لغو شد تا اینکه پس از درگیری میان چریکهای آلبانیایی تبار عضو جبهه آزادیبخش کوزوو و ارتش و پلیس صربستان، دولتهای غربی، روسیه و صربستان طی نشستی در فرانسه توافقنامه‌ای را امضا کردند، اما بعداً میلوسویچ آن را نپذیرفت. چند التیماتوم ناتو، آمریکا و کشورهای اروپایی سودی نبخشید، لذا در فروردین ۱۳۷۸ (مارس ۱۹۹۹) نیروی هوایی ناتو به یوگسلاوی حمله کرد. این نخستین اقدام نظامی جدی ناتو در یک کشور خارج از ناتو و بدون مجوز سازمان ملل متحد بود. بسیاری از کشورها، از جمله روسیه و چین با این عملیات مخالف بودند و به همین دلیل، آمریکا این موضوع را در دستور کار شورای امنیت سازمان ملل متحد قرار نداد. حملات هوایی یازده هفته‌ای ناتو به زیرساختهای اقتصادی، تأسیسات نظامی، مراکز مهم، پادگانها، پل‌ها، بزرگراهها، خطوط راه‌آهن، فرودگاهها، فرستنده‌های رادیویی و تلویزیونی، منابع و خطوط انرژی، شبکه‌های آب و برق، ساختمانهای عمده تجاری و سیستمهای الکترونیک خطوط ارتباطی و مراکز فرماندهی نظامی آسیب جدی رسانده و علاوه بر نابودی امکانات پشتیبانی از ارتش، روحیه مردم را متزلزل و موجبات مخالفت عمومی با سیاست‌های میلوسویچ را فراهم نمود. برخی آمارها هزینه مادی این جنگ را برای دولت یوگسلاوی بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار برآورد کرده‌اند و گفته شده که وضعیت اقتصادی و صنعتی یوگسلاوی دو دهه به عقب برگشته است. همچنین، مقامات پنتاگون ادعا کردند که نیمی از ارتش یوگسلاوی در کوزوو نابود شده است. برخی آمارها نیز تلفات جانی را حدود ۵۰۰۰ نفر ذکر کرده‌اند.

در این عملیات برای نخستین بار از جنگنده‌های ب-۲ اسپیریت که از دید رادارها پنهان هستند استفاده شد. این پرنده بمب‌افکن که وزن آن معادل ۵۷ تن و بهای هر فروند آن بسیار گران است، می‌تواند بدون وقفه یازده هزار کیلومتر پرواز کند و این ظرفیت پرواز تنها با یک سوخت‌گیری هوایی می‌تواند تا هجده هزار کیلومتر افزایش

یابد. تعداد کل مأموریت‌های هوایی از ۲۵۰۰۰ سورتی تجاوز کرد و تنها دو فروند هواپیمای ناتو سرنگون شد و خلبانان آنها توسط کماندوهای ویژه نجات یافتند. تلفات جانی نیروهای ناتو صفر بود. همچنین، ناتو حداقل در ۱۵ مورد طی عملیات اشتباه، غیرنظامیان را مورد هدف قرار داد. یک بمب‌افکن آمریکایی استلیث ب-۲، بمب‌های خود را بر روی سفارت چین در بلگراد فرو ریخت و سه تن کشته و بیش از بیست تن مجروح بجای گذشت. چینی‌ها بشدت اعتراض کردند، اما آمریکا با اشتباه خواندن این اقدام، از پکن عذرخواهی نمود.[۱۸] نیروهای نظامی ناتو در جنگ علیه دولت یوگسلاوی، از مهماتی چون گلوله، توپ، موشک و بمب استفاده نموده‌اند که با اورانیوم ضعیف شده ساخته شده‌اند. این سلاحها نخستین بار در جنگ خلیج‌فارس توسط نیروهای آمریکا، انگلیس و فرانسه به کار گرفته شد و بعدها مشکلاتی جدی را برای نیروهای به‌کارگیرنده آنها ایجاد نمود و به "سندروم خلیج فارس" موسوم گردید.

سرانجام، با تسلیم دولت صربستان، نیروهای نظامی صرب از کوزوو عقب‌نشینی نموده و ۵۰ هزار سرباز ناتو وارد شدند. خودمختاری کامل منطقه بازگشت بیش از یک میلیون آواره و تشکیل نیروهای ناظر صلح کوزوو و نیروهای حافظ امنیت در این منطقه که رسماً در لوای ناتو نبودند، از نتایج دیگر اقدام ناتو بود. یک هفته بعد، میلوسویچ به جرم جنایت علیه بشریت تحت تعقیب قرار گرفت و با پیروزی مخالفان او در انتخابات ریاست جمهوری و اعلام بی‌طرفی ارتش، وی به دادگاه بین‌المللی جرائم جنگی تسلیم و پس از محاکمه و گذراندن دو سال زندان مرد.[۱۹]

ج) حمله به افغانستان (۲۰۰۱): بلافاصله پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، شورای امنیت سازمان ملل متحد به آمریکا اجازه داد تا براساس اصل دفاع مشروع (دفاع از خود) به تروریسم بین‌الملل پاسخ دهد. ناتو نیز بر این اساس و طبق اساسنامه خود، مبارزه با تروریسم را در دستور کار قرار داده و روس‌ها را نیز در چارچوب شورای روسیه- ناتو و منشور ۱+۱۹ به همکاری گرفت. علاوه بر اعضای ناتو و روسیه، کشورهای زیادی نیز از آمریکا حمایت کردند و افکار عمومی داخلی آمریکا (حدود ۹۰ درصد) و افکار عمومی جهانی نیز (بطور نسبی) موافق حمله به افغانستان بود.

در شب هفتم اکتبر ۲۰۰۱، برنامه جنگ و حملات هوایی در جهت نابودکردن دفاع هوایی محدود طالبان و زیرساخت‌های ارتباطاتی آنها شروع شد و در پانزدهم اکتبر (پس از حدود ۸ روز حمله هوایی)، نیروهای ویژه وارد خاک افغانستان شده و مأموریت

یافتند که با فرماندهان نیروهای اتحاد شمال، ارتباط برقرار کنند. در یک لشکرکشی همه‌جانبه، گروهی به سمت تصرف شهر مزارشریف، گروهی به سمت شهر قندهار و گروهی نیز به سمت منطقه کوهستانی تورابورا حرکت کردند. با پیشروی نیروهای شمال و سقوط مزارشریف، پس از دوازده روز در ۱۳ نوامبر بدون درگیری شهر کابل را تصرف کردند. با تصرف کابل، سایر شهرها نیز سقوط کرده و نیروهای طالبان و القاعده به کوهستان‌ها و مناطق مرزی میان افغانستان و پاکستان فراری شدند.[۲۰]

اگرچه آمریکائی‌ها مدعی هدف قراردادن دقیق مقرهای نظامی بودند، اما کشتار غیرنظامیان موجب واکنش‌های محدود از سوی افکار عمومی جهان شد. شناسایی دقیق و استفاده از بمب‌های دوهزار پوندی موجب شکستن خطوط دفاعی طالبان بود. اما در برخی موارد نیز طالبان مقاومت‌های مهمی به‌عمل آورده و توانست با وجود دیده‌بان‌های قوی، رادارهای هوایی، نظارت‌های ماهواره‌ای، تصویربرداری با اشعه مادون قرمز و تجهیزات بسیار حساس الکترونیکی استراق سمع، ضرباتی را وارد نماید.[۱۲]

۵- گام بزرگ برای تداوم هژمونی: حمله به عراق و طرح خاورمیانه بزرگ

حمله آمریکا به عراق در حالی صورت گرفت که شورای امنیت سازمان ملل متحد به دولت عراق هشدار داد که اگر همکاری لازم را برای مسئله تسلیحات کشتار جمعی خود به عمل نیاورد، پیامدهایی وخیم برای آن خواهد داشت. این موضوع مستلزم آن بود که شورای امنیت سازمان ملل متحد مجدداً تشکیل جلسه داده و همکاری دولت عراق را ارزیابی نماید و آنگاه اگر تشخیص دهد که بغداد کوتاهی کرده ، مجوز اقدام نظامی را صادر کند. اما آمریکایی‌ها پس از ناکامی در اخذ مجوز حمله نظامی از شورای امنیت، به دولت عراق التیماتوم دادند که از قدرت کناره‌گیری نموده و یا اینکه با عملیات نظامی آمریکا روبه‌رو شود و با خودداری صدام حسین از کناره‌گیری عملیات نیروهای نظامی آمریکا شروع و ۲۱ روز بعد با سقوط بغداد، جنگ خاتمه یافت. از این رو، مهمترین ویژگیهای حمله آمریکا به عراق عبارت بود از:

الف) عدم مشروعیت بین‌المللی بخاطر فقدان مجوز سازمان ملل متحد؛

ب) مخالفت گسترده جامعه بین‌المللی متشکل از دولتها، ملتها و افکار عمومی جهانی (به‌طوری که به‌طور بی‌سابقه‌ای در بیشتر شهرهای جهان تظاهرات ضد جنگ صورت گرفت).

پ) انجام عملیات با تکیه بر "جنگ پیشگیرانه" که کاملاً در تعارض با اصول حقوق بین‌الملل بود.

ادعای بوش این بود که دولت عراق دارای برنامه تسلیحات کشتار جمعی است و همزمان با گروههای تروریستی نظیر القاعده ارتباط دارد و احتمالاً آن سلاحها را در اختیار چنین گروههایی قرار می‌دهد. در نتیجه، بایستی برای جلوگیری از پیشدستی صدام، به یک جنگ پیشگیرانه روی آورد. از نظر دولت آمریکا، برخلاف دوره جنگ سرد، بازدارندگی قادر نیست که مانع از حمله دولتهایی نظیر عراق و گروههای تروریستی شود. لذا، حمله به عراق نخستین مورد آزمون "دکترین جنگ پیشگیرانه" بوش بود که در سند "استراتژی امنیت ملی آمریکا" در سال ۲۰۰۲ اعلام کرده بود و ویژگی‌های مهمی داشت.

در واقع، اقدام نظامی آمریکا علیه عراق، حمله به یک دولت مستقل و دارای حاکمیت به‌منظور سرنگونی آن بود و این چیزی است که در موارد اقدام نظامی آمریکا در گذشته وجود نداشت.

از سوی دیگر، در این حمله، ارتش آمریکا توانست به یکی از موفقیت‌آمیزترین عملیات نظامی خود طی دو قرن اخیر دست زند. حمله نظامی به ارتش پنجم جهان و یکی از نظامی‌ترین و اقتدارگراترین دولتهای جهان که تجربه سه جنگ (حمله به ایران، حمله به کویت و جنگ با آمریکا در سال ۱۹۹۰) را در کارنامه خود داشت، توانست به سرعت و طی ۲۱ روز انجام شده و آن را از پای درآورد. این موضوع، اعتماد به نفس را پس از جنگ ویتنام به ارتش آمریکا برگرداند.

جالب اینجاست که پس از انجام عملیات آمریکا، شورای امنیت سازمان ملل متحد، طی قطعنامه‌ای به اقدام آمریکا رسمیت داده و حقوق و تکالیف آن را برای ایجاد دولت و اداره آن سرزمین تعیین نمود. و سرانجام اینکه، آمریکا پس از حمله کوشیده است تا یک دولت با ساختار جدید تشکیل داده و در واقع در عراق دولت‌سازی نماید و این نخستین بار است که پس از آلمان و ژاپن در سالهای ۱۹۴۵ به بعد چنین عملی انجام می‌شود.

با توجه به این ویژگی‌ها است که عملیات نظامی آمریکا در عراق کاملاً متفاوت از موارد گذشته آن است. اگرچه عملیات کوزوو نیز فاقد مجوز سازمان ملل متحد بود، اما به صورت جمعی (ناتو) و بدون مخالفت گسترده جامعه بین‌المللی و دولتها و افکار

عمومی انجام شد. مخالفت روسیه نیز بیشتر بخاطر حوزه نفوذ سنتی آن در بالکان و پیوندهای مذهبی و نژادی بود. اروپا نتوانست موضع واحدی در بحران عراق داشته باشد. فرانسه و آلمان در مقابل انگلستان قرار داشتند. در مجموع، انگلستان، اسپانیا، ایتالیا، دانمارک و هلند از مواضع آمریکا حمایت کردند. در مقابل، فرانسه، آلمان، بلژیک و یونان اردوگاه ضد جنگ را تشکیل دادند. ابتکار هشت کشور اروپای مرکزی و شرقی که در فهرست نامزدهای عضویت قریب‌الوقوع در اتحادیه اروپائی بودند در صدور اعلامیه مستقل و پشتیبانی از آمریکا نیز که رامسفیلد وزیر دفاع وقت آمریکا را بر انگیخت تا اصطلاح «اروپای جدید و اروپای قدیم» را ابداع کند، شکاف در اروپا را جدی‌تر نمود.[۲۲]

اروپا با تقویت توان نظامی، استفاده سخت‌تر از ابزارهای مسالمت‌آمیز و ترسیم نقش مکمل، جویای جایگاهی والاتر در سیاست بین‌الملل است، اما ضعف‌ها و کمبودهای آن هم در بخش نظامی و هم در بخش سیاسی و سیاست خارجی، موفقیت‌هایش را در آینده با تردید همراه می‌سازد. گرچه استفاده از قدرت نرم، به‌خصوص به شکل سخت، به‌رغم محدودیت‌هایش می‌تواند نتایج بهتری را در مقایسه با گذشته به‌بار آورد و این کارکردی است که برای آن سوی اطلس نیز می‌تواند قابل قبول باشد. اما تصور هژمونی آمریکا و یا تحقق چندجانبه‌گرایی به‌معنای واقعی آن، دور از ذهن است و این اختلاف اساسی به مانند دیگر اختلافات اساسی دو طرف می‌تواند تنش‌های مجددی به باور آورد. گرایش بیشتر اروپا به سمت نظام‌گرایی و نیز استفاده سلبی از ابزارهای نرم، رویکردهایی است که اگر با دقت مدیریت نشود، می‌تواند در نهایت تضعیف موقعیت جهانی اروپا را بدنبال آورد.[۲۳]

مهم‌ترین اهداف آمریکا را می‌توان در موارد زیر دانست:

الف) جلوگیری از ظهور و نیز کنترل قدرتهای رقیب در صحنه سیاست بین‌الملل با اتکا بر رویکرد نظامی محور: سیاست خارجی هژمونیک محور آمریکا تأکید اساسی خود را بر تفوق بر قدرتهای بزرگ رقیب، چه در سطح بین‌المللی و چه در سطح منطقه‌ای قرار داده است؛ برای مثال در سطح منطقه‌ای آسیا جلوگیری از ظهور چین به‌عنوان قدرت مسلط و هژمون منطقه‌ای، و در سطح اروپا جلوگیری از ظهور فرانسه و آلمان به‌عنوان قدرتهای هژمون منطقه‌ای را مورد مداقه قرار داده است. اساساً چنین نگرشی نسبت به قدرتهای بزرگ و به‌ویژه قدرتهایی چون چین و روسیه زاییدهٔ تفکرات گروه موسوم به "تیم دیک چنی" است که با تهیه گزارشی موسوم به "گزارش ۱-۲-۵"

با محوریت و استیلا قراردادن هژمونی جهانی آمریکا فضای حیاتی پس از جنگ سرد و به‌ویژه بعد از ۱۱ سپتامبر ترسیم نموده‌اند. آنان با تکیه بر توانمندیهای دفاعی، نظامی آمریکا آینده‌ای را برای این کشور به تصویر می‌کشند که ایالات متحده آمریکا می‌تواند و باید از ظهور هر ملت و یا متحدی در راستای تبدیل‌شدن به یک قدرت بزرگ جهانی جلوگیری به عمل آورد. از این رو، ایالات متحده آمریکا با اتخاذ رویکردی نظامی محور پیرامون مبارزه با تروریزم و گسترش پایگاههای نظامی خود (بعد از استقرار در افغانستان) در عراق، فی‌نفسه قدرت نظامی گسترده‌ای را در منطقه خاورمیانه به‌وجود می‌آورد که این پایگاههای نظامی آمریکا در آسیای مرکزی و شمال، ترکیه و عراق در غرب، احاطه و گسترش می‌یابند.

ب) آزاد نمودن آمریکا از تعهدات حقوق بین‌الملل: با توسعه و تدوین حقوق بین‌الملل عرفی به‌گونه مدرن و عینیت‌یافتن آن در قالب منشور سازمان ملل متحد، استفاده از زور با نام حق ذاتی دفاع از خود در ماده ۵۱ منشور ملل متحد با قید شرایطی تجویز شده است. ماده ۵۱ می‌گوید: « در صورت وقوع حمله مسلحانه علیه یک عضو ملل متحد، تا زمانی که شورای امنیت اقدامات لازم را برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به‌عمل آورد، هیچ‌یک از مقررات منشور به حق ذاتی دفاع از خود، خواه به‌طور فردی و خواه به‌طور جمعی لطمه‌ای وارد نخواهد ساخت. از این رو، اعضا باید اقداماتی را که در اعمال این حق دفاع از خود به‌عمل می‌آورند فوراً به‌شورای امنیت گزارش دهند. این اقدامات به‌هیچ وجه در اختیار و مسئولیتی که شورای امنیت بر طبق این منشور دارد و به موجب آن برای حفظ و اعاده صلح و امنیت بین‌المللی و در هر موقع که ضروری تشخیص دهد اقدامات لازم به‌عمل خواهد آورد تأثیری نخواهد داشت».[۲۴]

جورج بوش در ماههای قبل از آغاز حمله به عراق اعلام نموده بود که «زندگی‌مان، حیات انسانی‌مان و تمام امیدمان به دنیا (حیات دنیوی) وابسته به یک تعهد واحد است و آن اینکه عاملان کشتارهای جمعی باید شکست داده شوند و هرگز اجازه داده نشود تا سلاحهای کشتار جمعی را به دست بیاورند و یا از آنها استفاده نمایند.» بنابراین، جورج بوش در راستای دفاع از حق حیات انسانی در مبارزه و جلوگیری از وقوع تهدیدات مرگ‌زا، دکترین حق دفاع پیشگیرانه مشروع در برابر تهدیدات ناشی از سلاحهای کشتار جمعی عراق را انتخاب نمود. او با این امر علاوه بر عدول از مقررات حقوق بین‌الملل مدرن در استفاده از دکترین دفاع مشروع، انشعاب و

نگرش تازه‌ای را بر حقوق بین‌الملل عرفی نیز وارد نمود. جورج بوش با اتخاذ رویکرد فرا- اتمی نسبت به منشور سازمان ملل، در استفاده از زور در چارچوب حق دفاع مشروع منبعث از مدرن‌ترین منبع حقوق بین‌المللی نگرش خاص خود را اتخاذ نمود که براساس آن توجیه دستیازی به حق دفاع پیشگیرانه مشروع آسان‌تر و راحت‌تر نمود یافت. جورج بوش در پاسخ به تهدید پذیرفته‌شده از جانب عراق و در تأسیس شرایط لازم برای حمله به این کشور با استناد به استراتژی امنیت ملی جدید آمریکا اعلام کرد: «ما باید مفهوم تهدید قریب‌الوقوع را نسبت به توانایی و مقاصد متخاصمان امروزی‌مان بپذیریم. بزرگترین خطر، خطر "عدم اقدام" است و به‌طور الزام آورتری برای اتخاذ اقدام پیش‌دستی‌کننده برای دفاع از خود، حتی اگر "عدم قطعیت" همچنان نسبت به زمان و مکان حمله دشمن باقی بماند.»

در مجموع، استناد به حقوق بین‌الملل سنتی و نادیده‌گرفتن منشور سازمان ملل به‌دلیل نامتناسب‌بودن مبنای تهدید با شرایط حال حاضر، دولت آمریکا را در حمله به عراق در چارچوب حق دفاع پیشگیرانه از خود آزادتر قرار داد و از این رهگذر دولت جورج بوش را از پایبندی و تعهد خود نسبت به مقررات حقوق بین‌الملل نوین آزاد گردانید. این امر قدرت عمل و توانایی ابتکار حقوقی دولت آمریکا را در توجیه حقوقی رفتارهای خود در عرصه روابط بین‌الملل و در چارچوب توسل به زور براساس دکترین حملات پیش‌دستی‌کننده فزونی بخشید.

پ) هژمونی نفتی آمریکا: نفت یکی از مهمترین عوامل تعیین‌کننده در سوداهای حاکم بر دولت ایالات متحده امریکاست، چرا که ایالات متحده آمریکا با در اختیار داشتن ۲ درصد از ذخایر نفتی شناخته شده در جهان، بالغ بر ۲۵ درصد از نفت تولیدشده جهانی را مصرف می‌نماید.[۲۵]

این مباحث نشان می‌دهند که بحران عراق در نبود مجوز سازمان ملل متحد و با وجود مخالفت گسترده دولت‌ها و افکار عمومی جهانی، با ادعای پیشگیری از حمله عراق به آمریکا و منافع آن، به یک دولت مستقل و دارای حاکمیت حمله شده است. در این حمله، دولت عراق در طول ۲۱ روز سقوط نموده و پس از آن آمریکا کوشیده است تا به کسب مشروعیت شرایط پس از حمله بپردازد، تا در این وضعیت جدید، دولت‌سازی را به‌عنوان یک بعد نرم‌افزارگرایانه در سیاست خارجی جدید خود (همانند مدل ژاپن و آلمان پس از جنگ جهانی دوم و افغانستان پس از سقوط طالبان) پیش ببرد.

۶- مشکلات هژمونی پس از اشغال عراق

پیرامون وضعیت نظام بین‌الملل پس از بحران عراق دیدگاههای مختلفی وجود دارد. از نگاه برخی تحلیل‌گران، جنگ عراق برای بلعیدن جهان بود و اینکه معین کند چه کشوری چگونه زندگی کند.. هدف آمریکا تسخیر جهان بود؛ یعنی اینکه بر نظام جهانی مسلط گردد. ایالات متحده برای جا انداختن قواعد بازی در ژئوپلیتیک پست مدرن، اقدامات تنبیهی علیه مخالفان خود را پیگیری خواهد کرد. انگلستان از طرف دیگر از نظر سیاسی تلاش می‌کند که دوباره به بقیه کشورهای عضو اتحادیه اروپا بپیوندد و می‌کوشد با ارجاع‌دادن مسائل به سازمان ملل متحد و مؤثر ساختن نقش آن در شکل‌گیریهای جدید کمک کند که شرایط به مقررات حاکم و دوران پست مدرن برگردد. طبیعتاً آمریکا نیز می‌خواهد که قواعد دوره قبل، از میان رفته و در ژئوپلیتیک پست مدرن، اقدام، حرف و خواسته او به‌صورت قوانین بر روابط بین‌الملل حاکم گردد.(۲۶)

آمریکا با چالش بزرگ "چگونگی تعامل با ماهیت دگرگون‌شونده ناتو" روبه‌روست. فرانسه و آلمان- دو متحد قدرتمند آمریکا در ناتو- در این مدت جهانیان را علیه سیاستهای بوش تحریک کرده‌اند. این واگرایی در ناتو باعث شد که روسیه برای اولین بار پس از جنگ سرد، صریحاً در مقابل آمریکا موضعگیری کند و اکنون نیز که جنگ پایان یافته است، تکرار کشمکشها بر سر نقش آینده سازمان ملل در عراق را شاهدیم. تداوم این رویکرد منجر به فروپاشی نهادی خواهد شد که حدود نیم قرن نقطه محوری سیاست خارجی آمریکا بوده است. اروپا هیچ‌گاه به "دوگلیسم" فرانسه که نوعی دعوت به ماهیت اروپایی محسوب می‌شد روی خوش نشان نمی‌داد تا اینکه بحران عراق پیش آمد و شیراک- حداقل به شکل موقت- توانست آلمان را با جبهه "دوگلیست"های اروپا همراه کند. شیراک توانست شرودر را بفریبد و با کودتایی دیپلماتیک اروپا را به دو بخش تقسیم کند و روسیه نیز به فرانسه و آلمان پیوست. باید اعتراف کرد ه استمرار رویکرد کنونی پایه‌های نظام بین‌الملل را دستخوش تغییر خواهد کرد و ماهیت ناتو نیز دچار تحول خواهد شد. بافت سازمان ملل متحد نیز از منظر یافتن راه‌کاری برای مقابله با اقدامات آمریکا دچار تحول خواهد شد.(۲۷)

پس از سقوط بغداد، آمریکا با وضعیت متناقضی روبرو شده است. اعتبار و باورپذیری قدرت نظامی آمریکا هیچ‌گاه بیشتر از امروز نبوده است. آمریکا تنها کشور

جهان است که می‌تواند عملیات نظامی را در ابعاد گسترده در مدت نسبتاً کوتاهی در هر جای دنیا به نحو قاطعانه به مرحله اجرا درآورد. ولی در عین حال، اعتبار سیاسی این کشور در جهان هرگز کمتر از امروز نبوده است. امروز ملل سراسر جهان (به استثنای حداکثر دو تا سه کشور) ارزش و احترام چندانی برای سیاست خارجی آمریکا قائل نیستند.[۲۸]

در واقع، جنگ عراق نشان داد که آمریکا قدرت برتر نظامی جهان است. در حالی که آمریکا تقریباً نیمی از کل هزینه‌های نظامی دنیا را به خود اختصاص داده است، هیچ ائتلافی در مقابل آن نمی‌تواند یک تعادل قوای نظامی سنتی به وجود آورد. از زمان امپراتوری روم تا کنون هیچ ملتی چنین فراتر از ملتهای دیگر قرار نگرفته است. در واقع، کلمه "امپراتوری" دوباره معنی‌دار شده است. تحلیلگران برجسته جناح راست و چپ هر دو به "امپراتوری آمریکایی" به‌عنوان گونه مسلط قرن بیست و یکم، با لحن تأییدآمیز اشاره می‌کنند. پیروزی نظامی در عراق فقط تأییدی بر این نظم نوین جهانی بوده است.[۲۹]

برخی نیز عقیده دارند که بحران عراق به ایجاد بحران در نظام بین‌الملل منجر شده تا جایی که آمریکا این نظام را در معرض از هم‌پاشیدگی قرار داده است؛ بی‌اعتبارسازی بنیادهای اصلی نظام فعلی نظیر سازمان ملل متحد؛ مقدمات آغاز یک جنگ دیگر را فراهم کرده است؛ شکل گیری جدی "جبهه مقاومت" در مقابل اراده تک‌قطبی‌سازی آمریکا؛ صف‌آرایی دو جبهه جهانی جنگ و صلح در مقابل هم؛ و شکل‌گیری ادبیات غیر دیپلماتیک و غیر متعارف در عرف دیپلماسی کمک کرده است.[۳۰]

از یک نگاه دیگر می‌توان دنیای پس از بحران عراق را به دور از هر گونه تغییر اساسی در ساختار و سلسله مراتب قدرت در دنیا، یا ظهور ایدئولوژی یا مکتب سیاسی و اقتصادی جدید و یا ایجاد قاعده یا شیوه رفتاری نوین برای تنظیم کنش و واکنش میان بازیگران تصور کرد. از این رو، نه با یک نظام بین‌الملل جدید، بلکه صرفاً با "وضعیت جدید جهانی" مواجه هستیم که شرایط تازه‌ای مطرح است. این شرایط را می‌توان در دکترین جنگ پیشگیرانه و اجرای آن در مورد عراق، یکجانبه‌گرایی جسورانه و تهاجمی، نادیده‌گرفتن نقش سازمان ملل متحد خلاصه کرد. در وضعیت جدید جهانی، امنیت اولویت نخست دستور کار جامعه بین‌المللی تلقی می‌شود و برخی بازیگران در قالب

استراتژی پیشگیرانه به‌دنبال حذف تهدیدات امنیتی هستند؛ احتمال استفاده از قدرت نظامی بیشتر شده است؛ مشروعیت بین‌المللی، توجه به افکار عمومی جهان و سازمان ملل متحد اهمیت خود را از دست داده است؛ خاورمیانه نقش اساسی یافته و احتمال تغییر ژئوپلیتیک آن زیاد است.

شروع عملیات نظامی آمریکا در عراق پس از یک کشمکش دیپلماتیک سخت با اروپا و بیش از همه با آلمان و فرانسه و با صرف‌نظرکردن از قطعنامه دوم شورای امنیت باعث به حاشیه رانده‌شدن اروپا شد و بعداً پیروزی سریع نیروهای ائتلاف، اروپا را تا حدودی به انزوا نزدیک ساخت. اختلاف و انشقاق داخلی اروپا، نتیجه دیگر بحران عراق برای آن منطقه بود.[۳۱] مارک هلر از یک نظام «یک ـ چندقطبی»[۳۲] یاد می‌کند که در دوره جدید وجود دارد و مدعی است که نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد و پس از بحران اخیر عراق، در برخی ابعاد مهم همچنان چند قطبی خواهد ماند.[۳۳]

والرشتاین در آخرین کتاب خود «افول قدرت آمریکا؛ آمریکا در جهانی پرآشوب»، به سپری‌شدن دوران «صلح آمریکایی» اشاره کرده و از اقدامات آن پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱، به‌عنوان عاملی برای یک سقوط (تا یک خروج آرام) یاد می‌کند.

او معتقد است که ایالات متحده در طول ده سال آینده با دو احتمال رو به رو خواهد شد: پیروی از روش مطلوب نظر «بازها» به همراه پذیرش تبعات منفی این مسیر و یا درک سنگین بودن هزینه‌های این مسیر و گرایش به سمت تجدیدنظر در رفتار. اگر آمریکا مجبور به عقب‌نشینی بشود شرایط برای تداوم هژمونی نسبتاً ضعیف و رو به افول آمریکا دشوارتر از قبل خواهد بود.[۳۴] پس، هژمونی آمریکا در طول دهه آینده افول بیشتری را تجربه خواهد کرد، اما آیا آمریکا می‌تواند ترتیبی اتخاذ کند که این افول با آرامی و نرمش همراه باشد و کمترین خسارت را برای واشنگتن و جهان به همراه داشته باشد؟ او همچنین در مقاله‌ای با عنوان «ضعف‌های آمریکا و تلاش برای سلطه جهانی» ذیل پرسش «ده سال آینده باید منتظر چه رویدادهایی باشیم؟» می‌نویسد: «نخستین مسأله این است که اروپا چگونه به خود سازمان خواهد داد؟ اگرچه این مسئله بسیار دشوار خواهد بود، اروپا در این سازمان شرکت نکند، اما کشورهای اصلی در آن خواهند بود.

ایالات متحده سخت نگران این مسئله است و ارتش اروپا دیر یا زود با ارتش روسیه پیوند داده خواهد شد. دوم، این که چین به ژاپن و کرهٔ متحد نزدیک می‌شود.

سوم این که باید به همایش اجتماعی جهانی توجه کنیم. این جنبش اجتماعی جهانی اهداف انسانی دارد. و سرانجام این که باید به تضادهای داخلی میان سرمایه‌داران دقت کنیم.

همه سرمایه‌داران تا زمانی که مبارزه طبقاتی در سطح جهانی وجود داشته باشد منافع سیاسی مشترکی دارند، اما در عین حال، همه سرمایه‌داران رقیب همدیگرند. این تضاد بنیادین نظام سرمایه‌داری است و در آینده شکل انفجارآمیزی به خود خواهد گرفت.»[۳۵] با توجه به دیدگاه‌هایی که در این بخش مورد بررسی قرار گرفت، می‌توان استدلال کرد که با وجود نشانه‌های متعارضی که از احیا و افول قدرت آمریکا مطرح می‌شود، در حال حاضر و تا آینده‌ای نزدیک آمریکا کمابیش نقش یک قدرت هژمون را بازی خواهد و این موضوع مبتنی بر واقعیت‌های زیر است:

الف) فاصله قدرت آمریکا در ابعاد مختلف با سایر قدرت‌ها؛

ب) منطق سلاح‌های هسته‌ای و پرهزینه شدن تغییر وضع موجود از طریق قدرت نظامی؛

پ) منطق گسترش‌طلبی آمریکا (که کمتر سرزمینی است و سایرین را نیز در مواردی چون عراق وارد کرده و به آنها نیز نقش می‌دهد)؛

ت) ویژگی‌های لیبرالیسم مورد نظر آمریکا و نیز همگنی ایدئولوژیک میان قدرت‌های اصلی نظام (اروپا، آمریکا، ژاپن و حتی روسیه)؛

ث) مازاد اختلاف و تعارض میان سایر بازیگران بر اختلافات میان آنها با آمریکا (مثلاً چین و هند، چین و ژاپن، روسیه و چین، روسیه و اروپا)؛ و

ج) امکان تعدیل رفتارهای آمریکا به سبب تحول در سیاست داخلی آن.

اما نکته مهم در این جا آن است که هژمونی آمریکا محدود خواهد بود. مهم‌ترین دلایل محدودشدن هژمونی آمریکا عبارت‌اند از:

الف) مسائل و رقابت‌های داخلی آمریکا و تقویت موقعیت نولیبرال‌ها در مقابل نومحافظه‌کاران؛

ب) مخالفت‌ها و نگرانی‌های سایر قدرت‌های بزرگ؛

پ) مشکلات آمریکا در عراق؛

ث) افکار عمومی جهانی؛

ت) نقش حقوق و سازمان‌های بین‌الملل؛ و

ج) روند جهانی‌شدن.

در واقع، جهان امروز، جهانی جدید است که در آن، جوامع، فرهنگ‌ها، حکومت‌ها و اقتصادها به یکدیگر نزدیک‌تر شده، مناسبات اجتماعی تشدید یافته و بازیگران غیردولتی چون سازمان‌های بین‌المللی، منطقه‌ای و شبکه‌های فراحکومتی اهمیت خاص یافته‌اند. این موضوع، همچنان که به قدرت هژمون امکانات خاصی برای اعمال قدرت می‌بخشد، برای آن نیز محدودیت‌های خاص ایجاد خواهد کرد. مسئله اصلی این است که در جهان امروز همچنان که دیکتاتوری در داخل کشورها بسیار پرهزینه و خطرناک شده و کمتر جامعه‌ای است که آن را بپذیرد. در جامعه بین‌الملل، افکار عمومی و سطوح اجتماعی و فرهنگی جوامع نیز تحولاتی رخ نموده که امکان هژمونی گسترده را به‌لحاظ فکری و فرهنگی محدود می‌سازد و این تحولات عبارت‌اند از:

الف) پیچیدگی‌های خاص جهان جدید و ظهور موازنه‌های نسبتاً مجزا (مثل موازنه سیاسی، فرهنگ، اقتصادی و سیاسی)؛

ب) تکامل بشر و جوامع بشری (جامعه مدنی جهانی، افکار عمومی و ...)

پ) تناقض دموکراسی و لیبرالیسم با هژمونی (نمی‌توان در داخل و برای جوامع دیگر دموکراسی را تجویز و توصیه نمود، اما در سطح نظام بین‌الملل دیکتاتور مآبانه عمل کرد). و از این رو، آمریکا در آینده‌ای قابل پیش‌بینی، چنانچه اتفاق غیرمنتظره‌ای رخ ندهد، یک وضعیت «هژمونی محدود» را تجربه خواهد نمود و نظام بین‌الملل «یک ـ چندقطبی» خواهد بود.

نتیجه‌گیری

نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد بر اساس یک نگرش آرمانی و نیز از برخی جهات عملی واجد ویژگی‌هایی برای یک حکمرانی جهانی چندجانبه، ملت محور و مبتنی بر حقوق بین‌الملل بود که مسائل و مشکلات موجود در جهان را از طریق اجماع عمومی در نهادهای بین‌المللی و مبتنی بر منافع مشترک بشری حل و فصل نماید.

اما واقعیت‌های تلخ کمتر مجالی برای تحقق این آرمان‌های لیبرال و تحقق صلح مردم سالار فراهم آورد و در عمل، به سوی یک نظام مبتنی بر هژمونی محدود امریکا و اقدامات یکجانبه حرکت کرد و همین عنصر بر روابط جمهوری اسلامی ایران و روسیه تأثیر زیادی داشته است. دو کشور به عنوان ناراضیان از هژمونی و یکجانبه‌گرایی امریکا در نادیده گرفتن اصول بنیادین «حاکمیت ملی»، «عدم توسل به زور» و «عدم مداخله»، در کنار دولت‌های مستقل جهان، روابط دوجانبه منطقه‌ای و جهانی خود را شکل داده‌اند که جزئیات آن را به تفصیل در فصل پنجم مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهم داد.

منابع و مآخذ

۱. بنگرید به:

Barry Buzan and Richard Little, International System in World History, Oxford Uni. Press, 2000. p. 32.

۲. کنث والتز، «رمز و راز سیاست بین‌الملل» (گفتگو)، ترجمه امیرحسین تیموری، ماهنامه آفتاب، شماره ۳۱ (آذر ۱۳۸۲)، صص ۲۱-۱۱۴.

۳. ساموئل هانتینگتون، «امریکا در جهان معاصر»، ترجمه مجتبی امیری، ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، به نقل از روزنامه یاس نو، ۲۸ تیر ۱۳۸۲، ص ۸.

۴. جان ایکنبری، تنها ابرقدرت: هژمونی امریکا در قرن ۲۱، ترجمه عظیم فضلی‌پور، (تهران، ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۲)، ص ۱۵۷.

۵. فرد هالیدی و آنکی ولت، «سه چالش جهانی برآمده از ۱۱ سپتامبر»، ترجمه فریبا شاملو صفری، روزنامه همبستگی، ۷ خرداد ۱۳۸۱، ص ۷، (به نقل از آبزرور، ۱۰ مارس ۲۰۰۲).

۶. سیدمحمد کاظم سجادپور، «ایران و یازده سپتامبر: چارچوبی مفهومی برای درک سیاست خارجی»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۵ (زمستان، ۱۳۸۰)، صص ۲-۹۷۱.

۷. سید روح‌الله کاملی، «هژمونی امریکا در عراق»، راهبرد شماره ۲۹ (پاییز ۱۳۸۲)، ص ۳۱.

۸. سخنرانی ارائه شده در میزگرد دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۸۰/۱۱/۲، به نقل از ماهنامه دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها، شماره ۱۵۸، صص ۱۲-۷.

۹. همان منبع.

10. Anatol Lieven, "The Secret Policeman's Ball: The U.S,. Russia and the International Order after 11 September", International Affairs, 78, 2/(2002), pp. 245-7.

11. Henry Kissinger, "The New World Dueler, of Global Chaos: Sources of Responses to International Conflict", ed. by C. Crocker and et all, Washington D.C: Institute of Peace Press,1996. p. 173.

۱۲. برای مطالعه بیشتر در مورد ساختار نظام بین‌الملل بنگرید به:

Kenneth Waltz, "The Emerging Structure of International Politics", International Security, Vol. 12. No.2, 1993.

13. National Security Strategy Report, Washington D.C: The White House, December 1993.

۱۴. امیرمحمد حاجی یوسفی، سیاست خارجی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای (تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴) صص ۴۰-۳۸

۱۵. چارلز دانلپ، «جنگ زمینی در قرن بیست و یکم: چهار اسطوره خطرناک»، ترجمه مریم ملانظر، فصلنامه سیاست دفاعی، شماره ۴-۲۳، ص ۱۸۰، و نیز، داریوش اخوان زنجانی، «بحران سومالی»، ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی، شماره ۷۰- ۶۹، ص ۳۵.

۱۶. سید داوود آقایی، نقش و جایگاه شورای امنیت سازمان ملل متحد در نظم نوین جهانی (تهران: پیک فرهنگ، ۱۳۷۵) ص ۴۷۶.

۱۷. همان منبع، ص ۵۰۹.

۱۸. نگاه کنید به: محمد قدس، «معمای کوزوو»، ماهنامه دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها، شماره ۱۲۶، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه، خرداد ۱۳۷۸، سعیده لطفیان، «ناتو و امنیت بالکان»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۳، پاییز ۱۳۷۸.

19. Ivo H. Dealder, "Unlearning the Lessons of Kosovo", (Military Policy), fall 1999, http:// www. Pinderarticles. com.

۲۰. استفن بایدل، «افغانستان و جنگ آینده»، ترجمه مرتضی بحرانی، فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی، شماره ۳۷ و ۳۶، (پاییز و زمستان ۱۳۸۲)، ص ۱۷۷.

۲۱. همان منبع، صص ۸۱-۱۸۰.

۲۲. حسین کریمی، «دنیای پس از بحران عراق: نظام یا وضعیت؟» فصلنامه سیاست خارجی سال ۱۷، شماره ۳ (پاییز ۱۳۸۲)، ص ۶۴۶.

۲۳. همان منبع، صص ۸- ۶۶۷.

۲۴. کاملی، منبع پیشین، صص ۷-۵۵.

۲۵. همان، صص ۹-۵۸.

۲۶. پرویز مجتهد زاده در مصاحبه با روزنامه ایران، ۲۴ فروردین ۱۳۸۲، ص ۲، و نیز در میزگرد «تحولات نظام بین‌الملل پس از ۱۱ سپتامبر»، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ماهنامه دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها، شماره ۱۵۹، ص ۲۹. و نیز مصاحبه با روزنامه یاس نو، ۲۱ اردیبهشتت ۱۳۸۲، ص ۸.

۲۷. کسینجر، همان منبع.

۲۸. ز. برژینسکی، «محدودیت‌های سیاسی یکجانبه گرایی امریکا»، ترجمه فرهمندفر، روزنامه شرق (به نقل از Euro money، اوت ۲۰۰۳).

29. J.Nye, "U.S. Power and Strategy after Iraq", Foreign Affairs, July / August 2003.

۳۰. محمد باقر خرمشاد، «تأثیر بحران عراق بر نظام بین‌الملل»، سخنرانی در همایش بحران عراق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی، بهار ۱۳۸۲.

۳۱. محمود شوری، «مفهوم بندی وضعیت جهانی پس از جنگ سرد»، فصلنامه راهبرد، شماره ۲۷ (بهار ۱۳۸۲) صص ۳-۱۶۲.

32. Unit-Multi Polarity

33. Mark Heller, "The International System after the War in Iraq", in

After the War in Iraq, ed. By shawi Feldman (Brington: Sussex Academic Press, 2003) p. 12.

34. I. Wallerstein, "The Incredible Shrinking Eagle", Foreign Policy (July-August 2002), and Monthly Review (July 2003).

۳۵. برای مطالعه بیشتر بنگرید به:

Steven Lamy, "Hegemony and Its Discontents", International Studies Review (2005) 7 and R.Duncan, World Politics in the 21st Century (London: Longman, 2004).

بخش پنجم: همکاری‌های دو کشور در دوره جدید

روابط نوین ایران و روسیه از پایان جنگ تحمیلی در سال ۱۳۶۷ و خروج نیروهای شوروی از افغانستان با سفر آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور وقت مجلس شورای اسلامی به مسکو در سال ۱۳۶۸ و امضای قرارداد ۱۰ میلیارد دلاری همکاری‌های اقتصادی و فنی دو کشور آغاز شد. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، روسیه جدید و دولت سازندگی این روابط را حفظ کرده و بتدریج گسترش دادند. بازدید مقامات دو کشور در سطح وزرا (وزرای خارجه، دفاع و دبیران شورای امنیت) ادامه یافت. با وجود برخی موانع و مشکلات، اما عنصر ژئوپلیتیک و دور شدن روسیه از مرزهای ایران و کاهش عنصر تهدید برای تهران در کنار پیدایش یک منطقه حائل و مشترک که اینک در معرض حضور و نفوذ طرف‌های سوم قرار گرفته بود، شرایطی را پدید آورد که منافع دو کشور را به هم پیوند زد.

ملاقات سران دو کشور در نیویورک در سال ۲۰۰۰ کمک کرد تا وضعیت جدیدی پدید آید و روابط نزدیک روسیه و ایران در جایگاه ثابت و قانونی خود و سپس در زمانی که رئیس جمهوری ایران محمد خاتمی در سال ۲۰۰۱ از روسیه دیدن نمود و توافقنامه همکاری‌های اساسی را با ولادیمیر پوتین به امضاء رساند، تقویت گردید. این دیدار موجب شد روابط دو طرف برای دهه بعدی بطور جدی‌تر تداوم یابد. گفتگوی سران دو کشور در زمینه همکاری‌های نزدیک اقتصادی انجام شد و بیانیه‌ای درباره دریای خزر صادر گشت. در آوریل ۲۰۰۲ وزیر خارجه ایران کمال خرازی از مسکو دیدن نمود؛ مکانی که او در سخنانش چهره اساسی روابط دوستانه روسیه و ایران را مطرح نمود و همچنین مدارک تائید شده موافقتنامه مارس ۲۰۰۱ را مبادله نمود. با حذف سایه وحشتناک مسکو از ۲۲۵۰ کیلومتر مرز مشترک با ایران و دور شدن آن تا فاصله‌ای ۴۰۰ کیلومتری، شرایط متحول شد. اما خلاءقدرت ایجاد شده در مناطق مجاور منجر به شکل‌گیری بحران و حضور قدرتهای خارجی گردید که از این جهت، دو

کشور ایران و روسیه احساس خطر می‌کردند. از بین رفتن نظام پیشین، مجموعه‌ای از ساختارهای شکننده، ناپایدار و نیازمند را بجای گذاشته بود.

اما بخاطر حاکمیت تفکر «آتلانتیک گراها» در روسیه، و اولویت بالایی که مقامات مسکو برای ادغام در نهادهای بین‌المللی و غربی قائل بودند، سیاست خارجی روسیه در سالهای نخست پس از فروپاشی، جایگاه مناسبی برای جمهوری اسلامی ایران قائل نبود، و حتی ایران را به عنوان یک کانون تهدید برای منافع خود در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز می‌پنداشتند. بطوری که در سال ۱۳۷۲، روابط دو کشور تا مرز قطع شدن پیش رفت.[۱] اما بتدریج، نگرش آتلانتیک گرا در روسیه زیر سؤال رفت و مسکو برای اقناع افکار عمومی داخلی و نشان دادن استقلال عمل خود در روابط بین‌الملل به توسعه روابط با دولتهایی چون ایران پرداخت. بحران نخست چچن (۹۶ـ۱۹۹۴) را باید اوج تیرگی روابط و سپس عاملی برای بهبود روابط تلقی کرد. از سال ۱۳۷۴ با افزایش روز افزون امواج ناسیونالیستی بر علیه امریکا پس از دوره دو ساله سیاست غربگرایانه، ضرورت اتخاذ یک سیاست معتدل و یا ضد غربی را در آن کشور دامن زد. بطوری که در انتخابات سال ۱۹۹۳، ملی‌گرایان افراطی (حزب لیبرال دموکرات ژیرینفسکی) و کمونیستها رأی بالایی را کسب کردند.[۲] تغییر وضعیت پیشین، افکار عمومی ضد امریکایی، منافع مشترک دو کشور در مناطق پیرامونی و نیاز به منافع حاصله از روابط دو جانبه اقتصادی و فنی ـ نظامی موجب شد تا روابط بهبود یابد. بطوری که در سال ۱۳۷۵ وزیر خارجه وقت ایران اظهار داشت: روابط تهران ـ مسکو «در بالاترین سطح در تاریخ معاصر است.»[۳] عوامل متعددی در ترویج و تشویق همکاری‌ها تأثیر داشتند: نزدیکی جغرافیایی، درک منافع مشترک در حوزه‌های مهم منطقه‌ای، انزوای سیاسی نسبی دو کشور و درک متقابل نیاز به مخالفت با حضور و نفوذ قدرتهای بزرگ در حوزه‌های پیرامونی دو کشور. از نظر ایران، روابط با روسیه می‌تواند موازنه دهنده موضع ایران در مسائل بین‌المللی بویژه در مقابل غرب و بازدارنده سایر قدرتهای منطقه‌ای نظیر ترکیه و پاکستان باشد و تلاشهای آنها را برای حذف نقش ایران در منطقه ناکام گذارد. اما برای مسکو از این جهت اهمیت دارد که به توسعه نفوذش در مسائل بین‌المللی و منطقه‌ای، بویژه در خلیج فارس و خاورمیانه کمک می‌کند و این نشانه استقلال عمل دولت روسیه در مسائل بین‌المللی است و از این جهت مصرف داخلی مهمی دارد، و به حل مشکلات روسیه در سطح داخلی و منطقه‌ای بویژه در مسأله اسلام‌گرایی و خزر

کمک می‌کند. میزگردهای مشترکی که تاکنون در پایتخت‌های دو کشور برای بررسی روابط تهران ـ مسکو برگزار شده، بخوبی نشان دهنده اهمیت روابط متقابل برای آنهاست. می‌توان روابط دو کشور را در دو دهه گذشته به سطوح دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی تقسیم نمود و به بررسی آنها پرداخت.

۱. روابط دو جانبه

همکاری‌های دوجانبه ایران و روسیه را در موضوعات مختلف اقتصادی و فنی نظامی دنبال کرده و موضوعات سیاسی میان دو کشور را در بخش بعدی با عنوان همکاری منطقه‌ای و بین‌المللی ادامه می‌دهیم.

الف) روابط اقتصادی

همکاری‌های اقتصادی دو کشور در دو دهه اخیر در زمینه های تجارت، انرژی، نیروگاه هسته‌ای و حمل و نقل در جریان بوده، به شکل روزافزونی ادامه دارد و چشم‌انداز روشن‌تری را برای آینده ترسیم خواهد کرد که در اینجا به بررسی آنها می‌پردازیم.

۱) مبادلات بازرگانی در زمینه بازرگانی، حجم مبادلات دو کشور ایران و شوروی در سال ۱۹۹۱ (اندک زمانی پیش از فروپاشی شوروی)، حدود یک میلیارد و چهارصد میلیون دلار بود. اما با فروپاشی شوروی و در سالهای نخست که غربگرایان در مسکو نفوذ زیادی داشتند، روابط دو کشور کاهش یافت. از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵، این میزان از ۷۲۳ میلیون دلار به ۲۰۰ میلیون دلار کاهش یافت.[۴] در سال ۱۳۷۴ (۱۹۹۵) در راستای توسعه روابط، هیأتی روسی برای مذاکره با همتایان ایرانی خود وارد تهران شد. آرکادی ولسکی رئیس این هیأت، اشتراک منافع دو کشور را در توسعه همکاری‌های صنعتی و فنی با توجه به تجارب پیشین دو کشور اعلام کرد. هدف از این سفر توسعه همه جانبه روابط فنی و صنعتی دو کشور با توجه به نیازهای ایران و توانایی‌های روسیه اعلام گردید. در پی توافق روسیه و ایران برای تقویت همکاری‌های فنی و اقتصادی، مبادلات دو کشور افزایش یافت.[۵]

آذر ماه سال ۱۳۷۵، کمیسیون مشترک همکاری اقتصادی دو کشور برای اولین بار در مسکو تشکیل شد. در این کمیسیون موضوعات فی‌مابین در قالب پنج کمیته

اقتصادی و تجاری، صنعت برق، حمل و نقل، ارتباطات و هماهنگی فعالیتها، بررسی گردید. عمده‌ترین موافقتنامه‌ها در زمینه همکاری تجاری و اقتصادی بود. براساس یادداشت تفاهم امضاء شده، قرار شد دو کشور در زمینه صنعت و معدن، ماشین سازی، انرژی اتمی، پست و مخابرات، مترو، کشتیرانی و راه آهن همکاری نمایند.[۶] همچنین توافق گردید تا ایران و روسیه به منظور افزایش امکانات حمل بار دریای خزر و بالا بردن حجم مبادلات کالا میان دو کشور، یک شرکت مشترک کشتیرانی تشکیل شود. از سوی دیگر ایران و روسیه در راستای فراهم کردن امکانات مخابرات در منطقه، طرح اتصال مخابراتی مسکو ـ بندرعباس (موسوم به شمال ـ جنوب) را به اجرا در خواهند آورد.[۷]

در سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۶)، ارزش روابط دو کشور به ۴۰۰، در سال ۱۳۷۶ به ۴۵۰ و در سالهای ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸ از مرز ۵۰۰ میلیون دلار گذشت. حجم مبادلات دو کشور در سال ۲۰۰۰ حدود ۷۰۰ میلیون دلار بود و در سال ۲۰۰۱ از مرز یک میلیارد دلار فراتر رفت. اما بیشتر این مبادلات به واردات ایران از روسیه اختصاص داشته، بطوری که مثلاً در سال ۱۹۹۸، واردات روسیه از ایران، ۷۰ میلیون دلار بوده است[۸] و این نشان می‌دهد که تا چه اندازه ایران تراز پرداخت منفی داشته است.

صادرات اساسی روسیه به ایران همچنان شامل فرآورده‌های ذوب آهن مانند آهن نورد شده و قطعات نیمه ساخته فولادی، لوله‌های بی‌درز و قطعات دیگر است. در سال ۱۹۹۹، بهای این بخش صادرات روسی معادل ۱۴۷ میلیون دلار بود. در مقام دوم، تجهیزات برای انرژی اتمی (۴۷ میلیون دلار)، در جای سوم وسایل شناور، از جمله اسکله‌ها و سکوهای شناور (۴۰ میلیون دلار) و در مقام چهارم کاغذ و مقوا (۳۶ میلیون دلار) قرار دارند.[۹]

ایران به روسیه میوه، پسته، فرآورده‌هایی از میوه‌ها و سبزیجات، توتون و سنگهای معدنی صادر می‌کند. در سال ۱۹۹۹ واردات وسایل نقلیه زمینی از ایران تا ۱۸ میلیون دلار کاهش یافت؛ در حالی که در سال‌های قبل، این بخش واردات روسیه از ایران حتی تا ۱۳۳ میلیون دلار می‌رسید. روابط اقتصادی دو کشور از سال ۲۰۰۰ و پس از روی کار آمدن پوتین، سفر خاتمی به مسکو و قرارداد همکاری های دهساله دو کشور بیش از پیش گسترش یافت؛ بطوری که در سال ۲۰۰۵ روسیه به هفتمین شریک تجاری ایران تبدیل شد و ۵/۳۳ درصد از کل کالاهای صادراتی به ایران را تأمین کرد. در سه ماه اول سال ۲۰۰۷ نیز ارزش تجارت دو کشور معادل ۲/۲۹۴ میلیارد دلار بود.

در این سالها، بیشترین سهم از کالاهای وارداتی ایران از روسیه، تسلیحات و سپس فولاد، آهن آلات و چوب بود. صادرات ایران به روسیه نیز بویژه در سالهای ۲۰۰۶ و پس از آن، خودرو، قطعات یدکی خودرو و مواد غذایی بوده است؛ بطوری که سالیانه حدود ۱۲۰۰ دستگاه خودرو سمند به روسیه صادر می‌شود و طرف روسی خواستار ۲۵۰۰ دستگاه در سال است. در سالهای اخیر، جمهوری اسلامی ایران به تولید مونتاژ و مشترک هواپیماهای روسی روی آورده و قراردادهایی را امضاء کرده است.[۱۰] حجم واردات ایران از روسیه طی سالهای ۸۴-۱۳۸۰، بیش از ۱/۵ میلیارد دلار در سال بوده و در سال ۲۰۰۷ به حدود ۳ میلیارد دلار رسیده است.

هفتمین کمیسیون مشترک همکاری‌های اقتصادی دو کشور در آذر ماه ۱۳۸۶ در مسکو تشکیل شد و روس‌ها ابراز تمایل کردند که در صنایع پتروشیمی ایران سرمایه‌گذاری نمایند و پروتکلی نیز در مورد همکاری در زمینه انرژی، صنعت، حمل و نقل، تجارت و استاندارد بین دو کشور امضاء گردید. در حال حاضر طرح‌هایی در حوزه مهندسی هوا و فضا و ساخت هواپیما و هلیکوپتر بین دو طرف امضاء شده است. به گزارش خبرگزاری ریانووستی، در اسفند ۱۳۸۶ نیز قرارداد خرید و مونتاژ هواپیماهای "توپولوف ۲۰۴ و ۲۱۴" میان مسئولان دو کشور امضاء شده و طبق آن، ایران برای ده سال آینده، یکصد فروند هواپیما به ارزش ۲/۵ میلیارد دلار خریداری خواهد کرد. رئیس اداره دوم آسیای وزارت امور خارجه روسیه از احتمال اجرای طرح‌های مشترک دو کشور به ارزش ۲۰ میلیارد دلار خبر داد که بیشتر مربوط به هواپیماسازی، نفت و گاز و انرژی هستند.[۱۱]

۲) همکاری در زمینه انرژی

در بخش انرژی، ایران و روسیه، در زمینه نفت، گاز و انرژی هسته‌ای (برای مصارف نیروگاهی) و برق همکاری داشته اند. روسیه و ایران با دارا بودن تقریبی ۲۰ و ۵۰ درصد منابع اثبات شده نفت و گاز جهان، درصدد تنظیم سیاست‌های تولید و صادرات خود می‌باشند که به طور بالقوه بر قیمت و عرضه این منابع در بازار جهانی تأثیر می‌گذارد. با توجه به دغدغه های امنیت عرضه انرژی در میان کشورهای واردکننده انرژی، این موضوع مورد توجه قرار گرفته است. همکاری در زمینه انرژی توسط دو کشور با آگاهی رو به رشد بین‌المللی از ذخایر عظیم هیدروکربنی دو کشور مصادف شده است. یکی از خصیصه‌های تعامل روسیه با ایران در زمینه انرژی، گسترش

منافع این کشور در دو منطقه ژئوپلیتیک خاورمیانه و دریای خزر است که ایران در این مناطق واقع شده است. برخی تخمین‌های محافظه‌کارانه مؤید این مطلب است که روسیه امروزه ۴۸ تریلیون متر مکعب ذخایر گاز طبیعی (در حدود ۳۰٪ کل ذخایر جهان) را دارا است. از سوی دیگر روسیه در حدود ۷۵ بیلیون بشکه یا تقریباً ۸٪ منابع نفت جهان را دربردارد. و اما ایران دارای ۲۷ تریلیون متر مکعب ذخایر گاز و یا در حدود ۱۷٪ کل ذخایر گاز جهان است. ذخایر نفت ایران ۱۳۸ بیلیون بشکه و یا ۱۲٪ کل ذخایر جهان برآورد شده است.

منافع روسیه در بخش انرژی در ارتباط با ایران عبارتند از:

- تضمین محصولات صادراتی در جهت توسعه ظرفیت‌های گاز و نفت روسیه که به توسعه یک صنعت ال.ان.جی رقابت پذیر در سطح جهان بیانجامد.
- نظارت بر فعالیت‌های اوپک در راستای حفظ ثبات قیمت‌ها و اینکه ایران یکی از اعضای مهم این سازمان می‌باشد.
- تلاش جهت ترغیب ایران برای پذیرش موقعیت روسیه در تعیین حدود دریای خزر و پذیرش دستیابی مشترک به آبهای سطحی این دریا.
- مشارکت فعالتر با ایران در راستای اشاعه تجارت بلند مدت از آسیا به اروپا و ایجاد یک کریدور حمل و نقل برای رقابت با کانال سوئز.

منافع ایران نیز در ارتباط با روسیه عبارتند از:

- توسعه ظرفیت های تولید نفت و گاز و همچنین میدان‌های گازی دریایی از جمله میدان پارس جنوبی در خلیج فارس به جهت از دست ندادن سهم بازار روسیه و دیگر تولید کنندگان غیر اوپک.
- دسترسی به سرمایه خارجی و تکنولوژی بالا دستی پیشرفته نفتی و گازی.
- گسترش لوله‌های گازی جدید از ترکیه، منطقه بالکان و اروپای مرکزی و شرقی.
- تضمین سهم بیشتر از منابع نفت و گاز دریای خزر و مقابله با هژمونی روسیه بر آبهای سطحی آن.
- تبدیل شدن به مسیر مهم انتقال نفت و گاز میان کشورهای منطقه خزر (قزاقستان- آذربایجان- ترکمنستان) و کشورهای مصرف کننده آسیا ـ پاسفیک.

با این اوصاف، روابط ایران و روسیه در زمینه انرژی تکامل و دربرگیری رقابت، هم پوشانی و اشتراک است که با ملاحظات خاص استراتژیک و ژئوپلیتیک، هر دو طرف می‌توانند از آن به نفع خود سود برند. هر دو کشور از تولیدکنندگان و صادرکنندگان عمده نفت جهان هستند اما دارای اهداف و موقعیت‌های واگرا می‌باشند.[۱۲]

از منظر دیگر، روسیه عضو اوپک نیست و به این ترتیب از دو سو نفع می‌برد: یکی اینکه محدود به سقف تولید معینی نیست و دیگر اینکه از ثبات قیمتی تعیین شده اوپک، ذی نفع می‌باشد. اما با نگاهی به وضعیت ایران در می‌یابیم که ایران از سویی هم مقید به رعایت سقف تولید اوپک است و هم از سویی با نیاز مبرم برای تولید بیشتر نفت، نه تنها به علل اقتصادی بلکه به علل فنی و تکنیکی روبرو می‌باشد. به هر حال این حقیقتی غیرقابل انکار است که ذخایر انرژی روسیه و ایران چه به طور جداگانه و چه با هم برای عرضه آتی انرژی در سطح جهان مهم می‌باشد. یکی از عوامل تأثیرگذار بر روابط میان این کشور، تحریمهای امریکاست که به طور ناخواسته موجب ایجاد روابط نزدیک‌تر میان روسیه و ایران شده است.

هر دو کشور خواهان آن هستند تا مواضع و سیاست خارجی مستقل خود را در قبال آمریکا ابراز نمایند و بنابراین علی رغم ماهیت چند بعدی و مبهم روابط ایران و روسیه، اکنون زمانی مساعد پیش آمده تا هر دو کشور به منافع مطلوبی دست یابند.[۱۳]
برای تمام کشورها عرصه صنایع نفت یکی از اولویت های همکاری اقتصادی با ایران محسوب می‌شود. این فعالیت هم شامل همکاری‌ها در چارچوب اجلاس کشورهای صادرکننده گاز و هم طرح‌های مشخص سرمایه‌گذاری می‌باشد. به طور مشخص، مرحله مهم همکاری بین دو کشور از سال ۱۹۹۹ شروع شد و کمپانی «گازپروم» در میدان گازی ایرانی «پارس جنوبی» ۱۱۰ میلیون دلار سرمایه‌گذاری کرد و فاز دوم نیروگاه «شهید منتظری» که با مشارکت کمپانی «تخنوپروما اکسپورت» ساخته شد، راه‌اندازی گردید. موافقت‌نامه‌های دولتی درباره همکاری علمی ـ فنی و ارتباطات هوایی نیز به امضا رسیدند. همکاری بین دو کشور در زمینه نفت و گاز از دورنمای خوبی برخوردار است. هر چند که ایران دومین ذخایر بزرگ گاز جهان بعد از روسیه را دارا می‌باشد، طرف روسی در زمینه استخراج و انتقال گاز از امتیازات معینی برخوردار است و حاضر است با ایران تبادل تجربه به عمل آورد. روسیه در عملیات در میدان گازی «پارس جنوبی» در خلیج فارس و ساخت خط لوله انتقال گاز عسلویه شرکت می‌کند و حاضر

است در ساخت خطوط لوله دیگر نیز مشارکت کند. همکاری بین دو کشور در عرصه نفتی نیز توسعه می‌یابد. بزرگ‌ترین کمپانی‌های نفتی روسیه مانند لوکویل، یوکوس، سلاونفت، تات‌نفت و زاروبژنفت به مشارکت در توسعه صنایع نفت ایران علاقه‌مند هستند. روسیه و ایران در بازار جهانی نفت سهم تقریباً برابری دارند. ایران هر ساله بیش از ۱۰۰ میلیون تن نفت صادر می‌کند و روسیه حدود ۱۲۰ میلیون تن. روسیه به همکاری با ایران به عنوان عضو سازمان اوپک هم علاقه‌مند است. از جمله، روسیه از مواضع سنجیده ایران در اجلاسیه‌های اوپک استقبال می‌کند.

در واقع، شرکت روسی گازپروم در ترکیب کنسرسیومی به همراه شرکت مالزیایی "پتروناس" و شرکت فرانسوی "توتال" ضمن شکستن تحریم آی.ال.اس.آی عملیات بهره‌برداری از فازهای دو و سه گاز "پارس جنوبی" را به اتمام رساندند. سهم "گازپروم" در این طرح دو میلیارد دلار می‌باشد که ۳۰٪ را تشکیل می‌دهد. کنسرسیوم پالایشگاه گاز عسلویه، خطوط لوله گاز به طول ۱۱۰ کیلومتر با ۲ سکوی حفاری را ساخته است. شراکت گازپروم در اجرای پروژه ساخت خطوط لوله کشی گاز ایران ـ پاکستان ـ هندوستان جدی به نظر می‌رسد. شرکت روسی "تات نفت" در سال ۲۰۰۵ با بنیاد مستضعفان در منطقه آزاد کیش شرکت مشترکی ثبت نمود. قبل از این، شرکت "تات نفت" در کیش یک شرکت ایرانی ـ روسی تأسیس نموده بود که قرارداد تحقیقات زلزله‌خیزی محل استخراج "موند" را دریافت و تجهیزات فن‌آوری (جهت محل استخراج و نصب تجهیزات محلی چاه‌ها) را تأمین کرد. به منظور تثبیت در بازار ایران شرکت روسی "لوک اویل" ۲۵٪ از سهام پروژه اکتشاف "اناران" را از شرکت نروژی "نورسک هیدرو" خریداری کرد. ایران مایل است که شرکت لوک اویل در عملیات اکتشافی چندین بلوک در مرز با جمهوری آذربایجان شراکت داشته باشد. فعلاً شرکت روسیه آماده است که فقط به عنوان اپراتور وارد جریان گردد. که بسیاری از شرکت‌های روسی نتوانسته‌اند قراردادهایی دریافت کنند زیرا در مناقصه‌ها بازنده شده‌اند و علت اصلی این مورد شرایط تخصیص اعتبار می‌باشد. اما شراکت آنها در این مزایده‌ها و همچنین این مورد که در مزایده‌ها نه فقط شرکت‌های بزرگ بلکه شرکت‌های کوچک‌تر نیز شراکت داشته‌اند، نشان می‌دهد که توجه سرمایه‌های روسی به بازار ایران روز به روز افزایش می‌یابد.[۱۴] روابط اقتصادی ایران و روسیه در سالهای اخیر در ابعاد تجاری و فنی به شکل مناسب‌تری و گفته می شود در سال ۲۰۰۷ به بیش از سه میلیارد دلار در سال

رسیده است. علاوه بر این، ارزش اجرای پروژه‌های مشترک دو کشور در آینده نزدیک به ۲۰ میلیارد دلار بالغ می‌شود. بیشتر این پروژه‌ها در زمینه استخراج نفت و گاز و انرژی هستند.[۱۵] گازپروم اعلام کرده است که در زمینه حفاری و تولید نفت و گاز برای توسعه دو یا سه بلوک از میدان پارس جنوبی با ایران به توافق رسیده است.[۱۶]

اما در بخش انرژی هسته‌ای، بسیاری از تحلیل گران ایران و روسیه ساخت نیروگاه اتمی بوشهر را به عنوان سمبل اصلی همکاری دو کشور مطرح نموده‌اند. البته اهمیت این پروژه فقط در سطوح اقتصادی خلاصه نشده و دارای ابعاد ژئوپلیتیک نیز می‌باشد. اولین توافق‌نامه ساخت نیروگاه اتمی در ایران و همکاری در عرصه استفاده صلح‌آمیز از نیروی اتمی در سال ۱۹۹۲ امضاء شد. در سال ۱۹۹۵ قرارداد ساخت نیروگاه اتمی بوشهر به ارزش ۸۰۰ میلیون دلار به امضاء رسید. این واقعه زمانی رخ داد که نیروی اتمی در روسیه به عنوان یکی از توسعه یافته‌ترین عرصه‌های تکنولوژی مدرن، آینده توسعه آن تیره به نظر می‌رسید و البته انعقاد چنین قراردادی با ایران هم برای این رشته از صنعت و هم برای اقتصاد روسیه سود کلان اقتصادی داشت. روسیه با مشکلات بزرگی توانست این قرارداد را اجرا نماید زیرا این کشور کاملاً درک می‌کرد که درآمدهای حاصله از فروش رآکتور در آماده‌سازی مقدماتی علمی ـ فنی به تدوین طرح‌های نظامی هسته‌ای‌اش کمک شایانی خواهد کرد. بنابراین ضمن رعایت تعهدات بین‌المللی که روسیه پذیرفته بود، این کشور عملیات ساخت نیروگاه اتمی را تحت نظارت آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای انجام داده و هیچ گونه فن‌آوری "حساس" با کاربرد "دوگانه" را در اختیار تهران قرار نداده است. علاوه بر این، روسیه برای رفع نگرانی‌های جامعه بین‌المللی، به موازات همکاری‌های هسته‌ای، گفتگوی سیاسی با مقامات ایرانی را به شکل مداوم انجام می‌دهد.[۱۷]

برای اجرای قرارداد ساخت نیروگاه اتمی بوشهر حدود ۳۰۰ شرکت روسی کار می‌کنند و این قرارداد باعث شده که در حدود ۲۰ هزار نفر مشغول به کار یا اینکه فعالیت خود را ادامه دهند. در حال حاضر فقط در سکوی کارگاه بوشهر بیش از ۴ هزار نفر فعالیت می‌کنند که نیمی از آنها متخصصان روسی می‌باشند. روسیه در آموزش پرسنل ایرانی به منظور بهره‌برداری از نیروگاه شراکت دارد. تا سال ۲۰۰۲ در حدود ۳۰۰ نفر دوره آموزشی را در روسیه و ۳۴۱ نفر در کارگاه نیروگاه اتمی بوشهر کارآموزی خود را به اتمام رساندند.[۱۸] در سال ۲۰۰۴ شرکت های روسی عملیات ارزش یابی فنی

ـ اقتصادی ساخت واحد دوم نیروگاه اتمی را انجام دادند. چشم انداز توسعه نیروی اتمی مسالمت‌آمیز ایران، حضور فعال و چندجانبه شرکت های روسیه را که دارای تجربه کار در این کشور می‌باشند امکان‌پذیر می‌کند. سرانجام پس از مدت‌ها چانه زنی، روسها محموله سوخت هسته‌ای مورد نیاز نیروگاه بوشهر را ارسال کردند و رئیس مؤسسه روسی "اتم استروی اکسپورت" که پیمانکار اصلی ساخت و تجهیز این نیروگاه است، اعلام کرد که روسیه و ایران در ماههای آینده مؤسسه مشترکی برای بهره برداری از این نیروگاه تشکیل می‌دهند.[۱۹]

مورد قابل توجه دیگر همکاری در عرصه نیروی برق است. شرکت‌های روسی تجربه غنی ساخت و نوسازی نیروگاه‌ها را در دوره پهلوی آغاز نموده و سپس در اولین سال‌های تأسیس جمهوری اسلامی ایران ادامه دادند و بدین ترتیب عملیات قراردادهای پیش‌تر منعقد شده نیروگاه‌های اصفهان و اهواز به اتمام رسید. طرف ایرانی مایل است که نیروگاه‌های حرارتی "شهید محمد منتظری" ۲۲۰۰ مگاوات و "رامین" ۲۳۱۵ مگاوات را توسعه دهد. شرکت روسی "تخ پروم اکسپورت" امکان مشارکت در این پروژه را بررسی می‌کند. پروژه ساخت نیروگاه حرارتی طبس که طبق قرارداد مربوط به عملیات بهره برداری از معدن زغال سنگ "مازینا" می‌باشد در بین چندین طرح جدید، محتمل تر به نظر می‌رسد. گروه مشترک کاری عملیات خود را جهت ارزیابی و چشم انداز ساخت نیروگاه کوچک حرارتی و پایگاه مربوطه فنی آغاز نموده است. خط مشی جدید همکاری در عرصه نیروی برق شراکت شرکت ایرانی توانیر و شرکت روسی "رائو" در پروژه‌های انطباق نیروگاه‌های روسیه و ایران و همچنین ترانزیت و مبادله موسمی نیروی برق از طریق ارمنستان یا آذربایجان می‌باشد. در آخر سال ۲۰۰۴ پروتکل سینکرونیزه نیروگاههای ایران، روسیه و آذربایجان به امضاء رسید. بر اساس این پروتکل، مقرر شد نیروگاه های یاد شده کار خود را از سال ۲۰۰۶ آغاز نمایند. در همین رابطه طرح مشابهی با شراکت ارمنستان نیز در دست اجرا است. علاوه بر این روند جدید همکاری در این عرصه شراکت مشترک در ساخت مراکز انرژی در دیگر کشورها می‌باشد. ایران و روسیه در ساخت واحد یک و واحد دو نیروگاه سنگ توده در تاجیکستان شراکت دارند و به طور مشترک خطوط هوایی انتقال برق در خاک آذربایجان را می‌سازند.[۲۰]

۳) ترابری

یکی از پایه‌های مهم توسعه و همکاری میان کشورها، سیستم مناسب حمل و نقل است. بنابراین با درک این مسئله سعی شده که زیربنا و چارچوب حقوقی لازم برای آن ایجاد شود. طرح موافقتنامه راهگذر (کریدور) شمال و جنوب که توسط جمهوری اسلامی ایران، روسیه و هند در سال ۱۹۹۹ به امضا رسید یکی از پایه‌های مهم حقوقی این مسئله بوده که می‌تواند به تجارت و رشد اقتصادی منطقه کمک شایانی کند.

این مسیر هند را به اروپا، با مسیری کوتاه‌تر و امن‌تر متصل می‌کند. اکنون کشورهای قزاقستان و بلاروس به این موافقت‌نامه پیوسته و کشورهایی مانند عمان، بلغارستان، ارمنستان و آذربایجان تقاضای حضور در این موافقت‌نامه را دارند. تا کنون نشست‌های کارشناسی لازم در کشورهای عضو برگزار شده و محل دبیرخانه آن ایران تعیین شده است.[۲۱]

از طرف دیگر، برای رونق بخشیدن به تجارت کالا و همچنین راهگذر شمال-جنوب اقداماتی صورت گرفته که به شرح زیر است:

الف) تکمیل و تجهیز بنادر در ایران و روسیه؛

ب) راه اندازی خطوط کشتیرانی برای حمل کامیون در دریای خزر؛

پ) تقویت ناوگان حمل و نقل از طریق افزایش تعداد کشتی‌های بزرگ و کوچک در دریای خزر؛

ت) زیرسازی و آماده کردن جاده‌ها و راه آهن برای تسهیل صدور کالا؛

ث) انجام اقدامات کنسولی برای تسهیل صدور روادید برای کامیون‌داران و حمایت از حقوق آنان؛ و

ج) حمل و نقل نفت و گاز از دریای خزر.[۲۲]

تا کنون بخش عمده صادرات روسی به ایران از طریق راه‌آهن تا آستاراخان و سپس از طریق دریای خزر تا ساحل ایران حمل می‌شود. کالاهای وارداتی به وسیله کشتی‌ها تا ماخاچ‌قلعه و سپس با قطار انتقال داده می‌شوند. قبلاً (تا اوایل سالهای ۱۹۹۰) حمل و نقل بارها به وسیله راه‌آهن از طریق ماورای قفقاز صورت می‌گرفت که ۹۰ درصد این کالاها ترانزیتی بود (از چین و ژاپن به اروپا). اکنون ارتباط راه‌آهن فقط از طریق ترکمنستان (ایستگاه مرزی سرخس) ممکن است. به علت عرض متفاوت راه‌آهن روسیه و ایران، در این ایستگاه دستگاه تعویض چرخ نصب شده است که می‌تواند روزی

۲۰۰ واگن سرویس دهد. توسعه راهگذرهای حمل و نقل با مشارکت ایران اجازه خواهد داد سالی ۱۰ میلیون تن بارهای ترانزیتی (۴ برابر بیشتر از سطح کنونی) از خاک این کشور عبور کند. توسعه راهگذر حمل و نقل شمال- جنوب ناظر بر استفاده از چند مسیر است:

۱) ایجاد خط کشتی‌رانی در دریای خزر: به این منظور باید بندر روسی اولیا را مدرنیزه کرد (که این عملیات انجام گرفته است) و خط راه‌آهن ۴۸ کیلومتری از ایستگاه یاندیش تا این بندر را که ساخت آن ادامه دارد. یکی از اسکله‌های بندر اولیا توسط کمپانی ایرانی «تاید واتر» ساخته شده است. بارها از بنادر ایرانی دریای خزر می‌توانند به وسیله کشتی به همه شهرهای بزرگ روسیه که به سیستم آبی ولگا - کاما - اوکا متصل هستند (۴۰ درصد کشور) انتقال داده شوند.

۲) ساخت بزرگراه تردد خودرو به دور دریای خزر.

۳) استفاده از راه‌آهن (از طریق ترکمنستان، ارمنستان و گرجستان). به عنوان مثال، روسیه، قزاقستان و ترکمنستان به ساخت خط راه‌آهن از اوزن تا ترکمن‌باشی علاقه‌مندند.

برای روسیه سودمندتر است که تبادل کالاها با هند را از طریق ایران به عمل آورد. از هند به روسیه قهوه، چای، توتون و برنج می‌آورند که این کالاها را می‌توان از طریق راه‌آهن و جاده‌های اتومبیلی انتقال داد و این مسیر از مسیر طولانی دریایی دور آفریقا یا از طریق سوئز تا سنت‌پطرزبورگ بهتر است.

بطورکلی، مسیرهای جدیدی که از طریق این راهگذر پیشنهاد می‌شوند، از مزایای اقتصادی قابل توجهی برخوردارند. بارها از آسیا به روسیه ۳ برابر زودتر از مسیرهای دیگر رسانده خواهند شد؛ صرفه‌جویی مواد انرژی‌زا و هزینه‌های حمل‌ونقل اتومبیلی بین بنادر ایرانی در خلیج فارس و دریای خزر را مقرون به صرفه می‌کند. می‌توان کشتی‌های بازرگانی دریای خزر را از هر دو سر مسیر پر از محموله‌های بازرگانی کرد. ولی اکنون کشتی‌ها فقط به بنادر ایرانی کالا می‌برند و خالی برمی‌گردند. در صورت انتقال بارها از این راهگذر، مدت حمل بار از آسیای جنوبی به اروپای غربی حداقل به میزان ۳ روز و هزینه‌ها به میزان ۱۵٪ کاهش خواهد یافت. در آینده می‌توان امکان ساخت کانال کشتی‌رانی بین دریای خزر و خلیج فارس را بررسی کرد. در ایران چنین

طرحی تهیه شده است. با اجرای آن در جغرافیای کشتی‌رانی دریایی تحولی شبیه به تحول ناشی از ساخت کانالهای سوئز و پاناما صورت خواهد گرفت.[۲۳]

استفاده از خطوط دریایی رو ـ رو در دریای خزر، یکی از قسمت‌های مهم طرح حمل‌ونقل «نوستراک» است که تحت سرپرستی سازمان «یونیدو» طراحی می‌شود. استفاده از مسیر آبی از بنادر ایرانی در دریای خزر از طریق کانال ولگا ـ دون به سوی اروپای جنوبی و از طریق کانال دریایی سفید ـ دریای بالتیک به سوی کشورهای اسکاندیناوی و اروپای شمالی می‌تواند آینده خوبی داشته باشد. در سپتامبر سال ۲۰۰۰ وزیران حمل و نقل روسیه، ایران و هند قراردادی را به امضاء رساندند تا کریدور حمل و نقل شمال ـ جنوب را که قادر می‌سازد کالاها از هند به کشور فنلاند به مدت ۲۱ الی ۲۳ حمل شود را دایر نمایند. حمل کالا از طریق کانال سوئز در حال حاضر ۳۵ الی ۴۰ روز به طول می‌انجامد. هیچگونه مالیات یا عوارض برای حمل کالا پرداخت نخواهد شد فقط هزینه حمل و نقل را در بر خواهد داشت. وزیر حمل و نقل روسیه بر این باور است که حمل کالا در امتداد راهگذر حمل‌ونقل بین‌المللی ممکن است تا چند سال آینده سالانه فراتر از ۱۵ تن برسد. در می سال ۲۰۰۲ وزیران حمل و نقل روسیه، ایران و هند تفاهم‌نامه‌ای را جهت آغاز این راهگذر به امضاء رساندند.[۲۴] در سال ۲۰۰۱، حدود ۵ میلیون تن محموله از طریق این مسیر با کشتی حمل شده است. در واقع ۲/۵ میلیون تن آن بصورت محموله جامد از طریق بنادر منطقه آستاراخان عبور داده شده و حدود ۲/۵ میلیون تن نفت از طریق ترمینال ماخاآجاکالا پمپاژ شده است. بیش از یک میلیارد دلار از این محموله از طریق راه دریای خزر در سال ۲۰۰۱ با کشتی حمل شده و برآورد شده است که ۱۲ الی ۱۵ میلیون تن محموله هر ساله از طریق راهگذر حمل‌ونقل بین‌المللی شمال ـ جنوب طی چند سال آینده با کشتی حمل و نقل شود.[۲۵]

پیش‌نویس برنامه دولتی به منظور همکاریهای اقتصادی بلندمدت با ایران تا سال ۲۰۱۲ توسط میخائیل کاسیانف نخست‌وزیر وقت در جولای ۲۰۰۲ به امضاء رسید. روسیه امیدوار است پیش‌نویس اسناد با ایران تا اجلاس دو جانبه هیأت بین‌الدولی بعدی جهت دادوستد و همکاری‌های اقتصادی بر طبق قرارداد ۲۰۰۲ تهران تنظیم شود. برنامه در راستای توسعه بازرگانی، اقتصاد، صنایع، همکاری های فنی و تکنولوژیک بین دو کشور در نظر گرفته شده است.[۲۶]

ب) روابط فنی ـ نظامی

بطور کلی، تأمین تسلیحات و نیازهای فنی ـ نظامی برای هر کشوری، یکی از اولویت‌های مهم در سیاست امنیت ملی آن است و جمهوری اسلامی ایران در دوره پس از جنگ تحمیلی و بویژه با فروپاشی شوروی و تحول ساختاری نظام بین‌الملل، در محیطی بحران‌زا قرار داشت که امنیت ملی آن را در مخاطره قرار می‌داد. این فضای جدید به همراه ضرورت توجه به قدرت نظامی کشور و نیاز به بازسازی فنی و تکنولوژیک آن، مجموعه‌ای از نیازمندی‌های امنیتی را مطرح ساخت، که برای پاسخ مناسب به آنها در درجه نخست، تکیه به درون و اتکای به خویش قرار داشت. اما از آنجا که برای مدت بیش از ده سال، کمتر به فن‌آوریهای جدید جهان دسترسی وجود داشت، نیاز به واردات برخی جنگ افزارهای نظامی و انتقال برخی تکنولوژی‌های نظامی مدرن و فراگیری دانش مربوطه به آنها احساس می‌گشت. از سوی دیگر، همسایگی با کشورهای درگیر در بحران و مناطقی بالقوه و بالفعل دستخوش بی‌ثباتی بودند، و آغاز دوره جدیدی از فشارهای بین‌المللی، ما را مجبور به داشتن کشورهایی همسو و در بهترین وضعیت شریکی استراتژیک، برای ایجاد نوعی توازن قدرت، در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی می‌کرد.

از این رو، پس از جنگ تحمیلی، مسأله جبران سیستم‌ها و تجهیزات آسیب‌دیده و تقویت بنیه نظامی نیروهای مسلح مطرح شد. ضرورت توجه به نیازهای فنی بویژه از این جهت اهمیت یافت که در فاصله میان قبول قطعنامه ۵۹۸ تا شکست ارتش عراق در مقابل نیروهای متحدین، ارتش مذکور بخاطر شرایط خاص پایان جنگ، به گونه‌ای توأم با غرور خودنمایی می‌کرد و صدام در مراسم مختلف نظامی، ارتش خود را برنده جنگ معرفی می‌کند. سرمایه‌گذاری زیادی که از طرف دولت عراق و با کمک تکنولوژی‌های ارسالی از سوی کشورهای غربی در امر تولید جنگ افزارهای متعارف و غیر متعارف صورت گرفته بود، و نیز احتمال دستیابی بغداد به سلاحهای هسته‌ای، موازنه منطقه‌ای قدرت را به نفع عراق نشان می‌داد. از طرفی، دولتهای اروپایی به دلایل مختلف نه تنها حاضر به انتقال جنگ افزار به ایران نبودند، بلکه حتی برای تکنولوژی‌های دو منظوره، نیز محدودیتهای گسترده‌ای ایجاد کردند. از این رو، گزینه‌های پیش روی جمهوری اسلامی ایران، به کشورهای چین، کره شمالی و روسیه محدود شده بود. کشور چین به دلیل فشار امریکا، حاضر به تأمین سلاحها و تکنولوژیهای مورد نیاز ایران نبود و

کره‌شمالی نیز از نظر تنوع فن‌آوری‌ها محدودیت‌هایی داشت.[۲۷] لذا گزینه روسیه، به عنوان مناسب‌ترین طرف تأمین کننده جنگ افزار مطرح شد.

براساس موافقتنامه ۱۵ میلیارد دلاری ایران و شوروی در سال ۱۳۶۸، (۱۹۸۹) حدود ۲ میلیارد دلار به خرید جنگ‌افزار و تکنولوژی‌های مرتبط با آن اختصاص یافت. در سال ۱۳۸۰ نیز با وجود فشارهای امریکا و بویژه توافقنامه گور ـ چرنومردین در سال ۱۹۹۵ (که بر اساس آن پس از اتمام زمان قرارداد ده ساله ۱۹۸۹ در سال ۱۹۹۹ نبایستی قرارداد دیگری در زمینه نقل و انتقالات تسلیحاتی منعقد شود)، روس‌ها، موافقتنامه مذکور را لغو کرده و سند همکاری‌های دفاعی ـ نظامی ده ساله‌ای را با وزیر دفاع ایران امضاء کردند. خبرگزاری اینترفاکس به نقل از کارشناسان روس گزارش داد که همکاری‌های نظامی با ایران سالیانه ۳۰۰ میلیون دلار برای مسکو درآمد خواهد داشت. براساس مطالبی که طی سالهای دهه ۱۹۹۰ در نشریات و سایتهای اینترنتی خارجی منتشر شده، مهمترین سلاحها و تکنولوژی‌هایی که جمهوری اسلامی ایران از روسیه خریداری نموده به شرح زیر است:

- زیردریایی الکتریکی دیزلی نوع کیلو
- هواپیماهای جنگی میگ و سوخو
- هواپیماهای شناسایی هوایی و جنگ الکترونیکی ایلوشین
- بالگردهای ام ـ آی ـ ۱۷
- تانک تی ۷۲ و تی ۹۰
- نفربر زرهی بی.ام.پی
- انواع موشک انداز و توپهای دوربرد
- انواع موشکهای سام و ایگلا
- موشکهای سطح به سطح یاکونت
- موشکهای ضد هوایی اس ـ ۳۰۰ و تور ـ۱
- رادار مراقبت هوایی
- مین‌های هوشمند
- اژدرهای دوربرد هدایت شونده
- اجازه تولید موشک ضد تانک کورنکورس
- آموزش دانشجویان ایرانی در مراکز نظامی و فنی روسیه.[۲۸]

از میان انواع تکنولوژی‌های نظامی، امریکایی‌ها حساسیت ویژه‌ای در مورد دو حوزه تکنولوژی موشک به عمل آورده‌اند. در دهه ۱۹۹۰ فشارهای امریکا به دولتهای چین و اوکراین کارگر افتاده و فشار بر روسیه از سال ۱۹۹۵ یعنی پس از توافق گور ـ چرنومردین و حتی پس از لغو آن تاکنون ادامه یافته است. روس‌ها نیز گاه به فشارهای امریکا برای ایجاد محدودیت در همکاری با ایران پاسخ مثبت داده و برخی مواقع نیز مقاومت کرده‌اند. فشارهای امریکا، ازجمله تحریم مؤسسات روسی و ارائه پاداش به برخی مؤسسات منجر به حذف فروش اقلامی نظیر تکنولوژی لیزری شده بود.[۲۹]

پیشرفتهای جمهوری اسلامی ایران در زمینه موشکهای تندر، عقاب، شاهین، فجر، فتح ۱۱۰ و بویژه شهاب‌ها، سوءظن آمریکایی‌ها را نسبت به روسیه افزایش داده است. با وجود اینکه وزیر دفاع ایران پس از آزمایش موشک میان‌برد شهاب ۳ (با برد ۱۳۰۰ کیلومتر)، اعلام کرده که برنامه تولید موشکهای با برد بیشتر متوقف شده است، اما آنها همچنان ایران را متهم به تولید موشک شهاب ۴ براساس تکنولوژی موشک اس اس ـ۴ روسیه با برد ۲۰۰۰ کیلومتر کرده‌اند. روسیه عضو رژیم «کنترل تکنولوژی موشکی» است که یکی از ترتیبات غیر رسمی کنترل صادرات با هدف جلوگیری از گسترش موشکهای بالستیک و کروز می‌باشد.[۳۰] در این ترتیبات، که ۳۳ دولت عضو آن هستند، دولتها موظفند تا از انتقال موشکهای با مواد منفجره ۵۰۰ کیلوگرم در مسافت بیش از ۳۰۰ کیلومتر خودداری نمایند. اگر چه براساس رژیم مذکور، محرومیتی برای ناقضین آن در نظر گرفته نشده،[۳۱] اما دولت امریکا بطور یکجانبه برخی مؤسسات روسی را تحریم نموده است. در زمینه موشکهای دفاعی نیز گفته شده که ایران اقدام به خرید موشکهای ضد هوایی و سیستم‌های ضد موشک نظیر اس ـ ۳۰۰ و اس ـ ۴۰۰ برای حفاظت از مراکز و تأسیسات حیاتی خود نموده است.

روند همکاری‌های نظامی ـ فنی روسیه با ایران پس از بحران کوزوو و روی کار آمدن پوتین دچار تحولی اساسی شد. در فروردین ۱۳۷۹ رئیس جمهور ایران و روسیه در نیویورک با یکدیگر ملاقات کردند و در دی ماه ۱۳۷۹ ایگور سرگیف وزیر دفاع روسیه از ایران دیدار نمود. در این دیدار مقامات دو کشور در مورد همکاری‌های نظامی به توافقاتی اساسی رسیدند و طرف روسی بر بی‌اعتبار بودن توافق گور ـ چرنومردین تأکید کرد. دو کشور قرار گذاشتند با تداوم همکاری های نظامی، در مورد مسائل امنیتی مشورت کنند، یکدیگر را در جریان دکترین‌های نظامی، ساختار ارتش‌ها و خطرات و

تهدیدات امنیتی مشترک قرار دهند و به گسترش تماس‌ها و روابط نظامی، مبادلات دوجانبه و آموزش نظامیان ایرانی در مؤسسات آموزشی روسیه همت گمارند.[۳۲]

وزیر دفاع روسیه، ایران را یک شریک قابل اطمینان توصیف نموده و آمادگی روسیه را برای همکاری‌های نظامی و فنی دو جانبه اعلام کرد.[۳۳] در اواخر اسفند سال ۱۳۷۹ نیز ریاست جمهوری اسلامی ایران به مدت ۴ روز از روسیه دیدن کرد که چند توافقنامه مهم امضا شد. سند معاهده اساسی همکاری‌های همه جانبه، توافقنامه‌های اصولی در زمینه‌های مختلف فنی، صنعتی و اقتصادی از جمله دستاوردهای این سفر بود.[۳۴] هفته نامه دفاعی جینز گزارش داد که بدین ترتیب ایران به سومین خریدار جنگ افزار از روسیه (پس از چین و هند) تبدیل می‌شود. این منبع، میزان خرید جنگ افزار را سالانه ۳۰۰ میلیون دلار ذکر کرد. از قول مهدی صفری سفیر سابق ایران در روسیه نقل شد که روسیه می‌تواند در سالهای آینده ۷ میلیارد دلار از صادرات نظامی به ایران بدست آورد.[۳۵] سرانجام، پس از این رفت و آمدها، در مهرماه ۱۳۸۰، سند اجرایی همکاری های دفاعی ـ نظامی ایران و روسیه در جریان سفیر وزیر دفاع ایران به روسیه امضا شد که براساس آن، ارزش مبادلات فنی و تسلیحاتی دو کشور سالانه حدود ۳۰۰ میلیون دلار خواهد بود.[۳۶]با وجود اعلام از سرگیری معامله تسلیحاتی روس ـ ایران درباره انواع جنگ افزارهایی که قرار است معامله شود هنوز گزارش دقیقی وجود ندارد. فهرست نیازمندی های ایران اولویت را به تجهیزاتی می دهد که بتواند سیستم یافته و سیستم دفاع ضد موشکی آن را بالا برده و توانایی عملیاتی و استراتژیک نیروی هوایی را افزایش و نیروی دریایی ایران را از لحاظ رزمایش مؤثر در خلیج فارس ارتقا دهد.[۳۷]

ایران با نگرانی از تک‌های موشکی و حملات هوایی ایالات متحده و اسرائیل علیه تأسیسات کلیدی خود از جمله پایگاه موشکهای بالستیک و نیروگاههای انرژی هسته‌ای، برای پدافند هوایی خود اهمیتی حیاتی قایل است. نگرانی دیگر تهران در سالهای دهه ۱۹۹۰، تک‌های موشکی از کشورهای همسایه خود عراق و افغانستان بوده است. در نتیجه، ایران به شدت علاقمند به دستیابی اس ـ ۳۰۰، ام. پی. یو و سیستم های ضد موشک تور ـ ۱ و طیف وسیعی از دیگر موشکهای زمین به هوا (سام) بوده است. اقلام دیگری که ایران به دنبال دستیابی به آنها است بالگرد ان ام آی ـ۱۷، موشک پدانه هوایی ایگلا ـ ۱. ای که از روی شانه تیراندازی می‌کند، اس آـ۱۰ و اس آـ۱۲، موشکهای زمین به هوا و رادار مراقبت هوایی است. ایران همچنین علاقمند به کسب مجوز در

ساخت میگ‌های پیشرفته، زیردریایی کیلو، مین‌های پیشرفته دریایی، اژدرافکن، و آخرین مدل‌های تانک تی می‌باشد. در سفر محمد خاتمی به روسیه به هیئت ایرانی نمایشگاهی از موشکهای ضد هوایی تور ـ۱ ارائه شد. علاوه بر آن، ایران برای ارتقا پوشش پدافند هوایی خود علاقمند به جنگنده رهگیر سوخو ـ۲۷ بوده و به منظور افزایش قدرت ضربتی نیروی هوایی عملیاتی و تاکتیکی خود خواستار جنگنده‌های میگ ـ ۲۹ و هواپیمای ضد سطحی سوخو ـ ۲۵ بیشتری است.[۳۸] مقامات دولت روسیه اظهار داشته‌اند که این کشور تنها هرگونه جنگ‌افزار پدافندی که ناقض توافقنامه‌های بین‌المللی نبوده و هماهنگ با پیمان‌های منع گسترش فن‌آوری‌های موشکی و هسته‌ای باشد در اختیار ایران می‌گذارد.

انتقال عملی تسلیحات به توجه هر چه بیشتر روسیه به نگرانی‌های ایالات متحده و دوستان آن کشور در منطقه و نیز به قدرت خرید ایران بستگی خواهد داشت. واشینگتن به مسکو اخطار کرده بود، که با سرمایه گذاری در یک همگرایی کوتاه مدت با ایران، منافع درازمدت خود را به خطر نیندازد. واشینگتن اخطار کرده است که فروش جنگ افزارهای پیشرفته به ایران منتج به این خواهد شد که مسکو از آنچه از فروش چنین تسلیحاتی به تهران بدست می‌آورد هزینه بیشتری خواهد پرداخت. منابع مطلع می‌گویند که معامله تسلیحات به مراتب کمتر از آن چه ایران خواهان آن است می‌باشد. احتمال نمی‌رود که روسیه توافق کند که به ایران سیستم‌هایی بدهد که منافع ایالات متحده و دوستان آن کشور در خلیج فارس را تهدید کند و یا موجب خشم واشینگتن شود. در عوض، روسیه موشکهای زمین به هوای کوتاه بردتر تور ـ۱ خواهد فروخت. یکی از اعضای هیئت ایرانی اعلام کرد که تمایل روسیه در فروش کمتر از حد نیاز ایران است، که بر فن آوری موشکهای پیشرفته و انتقال سیستم‌های مدرن بجای تغییرات قدیمی که احتمالاً نظر مسکو بر آن است تاکید می‌ورزد.[۳۹] با وجود این، روسیه همواره محدودیت‌های ویژه‌ای برای انتقال فن‌آوری‌های نظامی به ایران در نظر داشته و حتی نسبت به پیشرفت‌های موشکی ایران نیز ابراز نگرانی کرده است. یوری بالویفسکی رئیس ستاد کل نیروهای مسلح روسیه در واکنش به پرتاب موشک "عاشورا" در ایران، آن را محل تردید دانست.[۴۰] الکساندر لوسیوکف معاون وزیر خارجه روسیه نیز در واکنش به پرتاب موشک ایران به فضا، آن را نگران کننده دانست.[۴۱] در سال ۲۰۰۵، روسیه سامانه‌های دفاع موشکی "تور ـ ام ـ یک" را به ایران فروخت و بابت آن ۷۰۰ میلیون

دلار دریافت کرد. "کمیسیون همکاری‌های فنی و نظامی ایران و روسیه" که مسئول پیشبرد مراودات نظامی میان دو کشور است، چهارمین نشست خود را در ۲۰ دسامبر ۲۰۰۵ در تهران برگزار کرد و طرف روس قول داد سیستم دفاع ضد موشکی "اس ـ ۳۰۰" و جنگنده‌های "سوخو ـ ۳۰" و "میگ _ ۲۹" را به ایران فروخته و نیز به مونتاژ هلی کوپتر نظامی در ایران کمک کند.[۴۲]

۲) روابط منطقه‌ای

ایران و روسیه پس از سال ۱۹۹۲ به تدریج در منطقـه آسـیای مرکـزی، خـزر و قفقاز به درک مشترکی از منافع متقابل رسیدند که مبنایی برای همکـاری آنهـا در ایـن مناطق شد. خطر گسترش نفوذ قـدرت‌هـای غربـی و متحـدان آنهـا (ترکیـه، اسـرائیل، عربستان و پاکستان)، سرایت بحران‌های موجود در منطقه به درون مرزهای دو کـشور و بستر ایجاد شده بر اساس قرارداد سال ۱۹۸۹، در گسترش این همکاری بسیار مؤثر بود. دو کشور توانسته‌اند بتدریج فضای بدگمانی تاریخی را تلطیف نمایند و نسلی از مـدیران و فن سالاران که تجربه همکاری با یکدیگر را دارند، می‌توانند سرمشقی بـرای همکـاران دیگر خود و نیز آیندگان باشند. از طرفی یادگیری زبان‌هـای دو کـشور بطـور جـدی‌تـر دنبال شده و همین خود علایقی را در دو ملت پدید آورده است.

امروزه بر خلاف دوره یلتسین، روسیه یک سیاست خارجی مـستقل را در جهـان دنبال می‌کند و ایـن اسـتقلال عمـل در صـحن نهادهـای بـین‌المللـی و مجموعـه‌ای از تعاملات جهانی، عاملی برای توازن بخشی به یکجانبه گرایی امریکاست و البتـه در کنـار کشورهای دیگر و بویژه اقتصادهای در حال ظهور جهان می‌تواند در متنوع سازی نسبی نظام بین المللی و چندجانبه گرایی، دفاع از حاکمیت ملـی و احتـرام بـه اصـول حقـوق بین‌الملل نظیر اصل عدم توسل به زور و اصـل عـدم مداخلـه در امـور داخلـی کـشورها اثرگذار باشد.

یـک روسـیه قدرتمنـد کـه تـوان دفـاع از خـود را داشـته باشـد، همچنـین در محدودسازی گسترش ناتو نیز مـی‌توانـد مـؤثرتر عمـل کنـد و ایـن موضـوع نیـز بـرای جمهوری اسلامی ایران مهم است. یک روسیه مستقل و قدرتمند و یک ایران مـستقل و قدرتمند با توجه به کشورهای قدرتمند جدیدی چون چین، هند و برزیـل و کـشورهای

دیگری که می‌کوشند فضایی برای تنفس پیدا کنند (همانند مجموعه‌ای از کشورهای آمریکای لاتین)، امکانات هم افزایی را در نظام بین‌الملل پدید خواهند آورد. در سطوح منطقه‌ای نیز دو کشور می‌توانند در موارد ایجابی همکاری‌های ثمر بخشی‌تری داشته باشند. هم در آسیای مرکزی و هم در خزر و قفقاز، دو کشور قابلیت و ظرفیت آن را دارند که نهادهایی مؤثر برای حل و فصل مسائل و توسعه، امنیت و همکاری ایجاد کنند. این نهادها می‌توانند در توسعه منطقه‌ای و همگرایی‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی گامهایی بردارند. جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک کشور مسلمان و یک نظام سیاسی مترقی، می‌تواند جای سایر الگوها را که ضدیت با روسیه را تبلیغ می‌کنند بگیرد.

دو کشور در مورد بحران قره باغ به شدت اظهار نگرانی کرده و جمهوری اسلامی ایران کوشید تا میان طرف‌های بحران میانجیگری نماید. دو کشور از سال ۱۹۹۴ مجموعه ای از نشست‌ها را میان طرف‌های جنگ داخلی بحران تاجیکستان در تهران و مسکو تشکیل دادند که در سال ۱۹۹۶ به سازش انجامیده و بدین ترتیب بحران خاتمه یافت. باید به همکاری در حمایت از ائتلاف شمال افغانستان از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ اشاره کرد که موجب گردید آنها در مقابل حملات طالبان مقاومت کنند. در واقع، از نگاه تهران و مسکو حرکت‌های تندرو اعم از قومی، مذهبی و ... در مناطق مشترک میان دو کشور، منافع آنها را به خطر می‌اندازد و از این رو، در بسیاری از زمینه‌ها به همدیگر نه به عنوان رقیب، بلکه چون همکار نگریسته و تلاش‌هایی را به منظور حل و فصل مسائل به عمل آورده‌اند. در این قسمت به همکاری‌های مسکو و تهران در مناطق مذکور می‌پردازیم.

الف) آسیای مرکزی

روسیه در سالهای نخست پس از فروپاشی، از سوی مسکو نگاهی منفی به فعالیت‌های ایران در آسیای مرکزی داشت. اما این نگاه با سیاست عملگرایانه ایران متحول شد و دو کشور در مجموعه‌ای از مسائل و به ویژه جریان بحران تاجیکستان با یکدیگر همکاری جدی نمودند. آنچه که در تاجیکستان اتفاق افتاد، یک جنگ داخلی بود که میان اسلام گرایان و دموکرات‌ها از یکسو و کمونیست‌ها از سوی دیگر در جریان بود. پس از آنکه کمونیست‌ها با حمایت نیروهای روسیه و ازبکستان به قدرت بازگشتند، مخالفین به مرزهای افغانستان عقب نشسته و در عملیات نظامی تعدادی از سربازان

روس را به قتل رساندند. برای مسکو، حفظ مرزهای اتحاد شوروی بسیار با اهمیت بود و از دست رفتن تاجیکستان به معنای باز شدن این مرزها از جنوب قلمداد می‌شد. لذا حل این مشکل از راههای دیپلماتیک به موضوعی اساسی برای مسکو تبدیل شد. در پاییز ۱۳۷۳ یک موافقتنامه آتش بس میان طرفین درگیر با میانجیگری ایران در تهران امضا شد. یک سال بعد رحمانف رئیس جمهور تاجیکستان و عبدالله نوری رهبر اسلام گرایان به تهران دعوت شده و در حضور رئیس جمهور ایران یک موافقتنامه برای حل اختلافات به شیوه‌های مسالمت آمیز امضا کردند. آنها پذیرفتند تا به آتش بس ادامه داده و شورایی را برای حل مشکلات تشکیل دهند، و سرانجام در سال ۱۳۷۶ میان دولت و نیروهای مخالف توافق نهایی به عمل آمد.

نقش ایران در میانجیگری میان گروههای درگیر در تاجیکستان، موقعیت و وزن ایران را در ایجاد صلح و ثبات در منطقه افزایش داد و روس‌ها را بیش از پیش نسبت به نقش مثبت ایران امیدوار ساخت. نکته‌ای که در این رابطه مهم است اینکه در مسأله تاجیکستان، جمهوری اسلامی ایران بیشتر در نقش یک میانجی عمل کرد، در حالی که روس‌ها عملاً درگیر حمایت از دولت بوده و نیروهای آنها رسماً در آن کشور حضور داشتند. ایران در قانع ساختن اسلام گراها به کنار آمدن با حکومت مورد حمایت روسیه، نقش مهمی بازی کرد. در هرحال، متأسفانه این قضیه بیشتر در جهت منافع حکومت دوشنبه و موقعیت منطقه‌ای روسیه حل و فصل شد.

یک نمونه دیگر همکاری دو کشور به موضوع افغانستان بر می‌گردد. پس از پیروزی طالبان در سال ۱۳۷۵، ایران و روسیه از ائتلاف شمال حمایت کردند. در همان سال وزیر امور خارجه ایران بر روابط گرم دو کشور تاکید و یوگنی پریماکف وزیر خارجه روسیه از تهران دیدار کرد. طالبان به عنوان یک گروه رادیکال مذهبی برای دو دولت تهدید امنیتی تلقی می‌شد. و از این رو، تهران و مسکو عزم خود را برای مقابله با آنها جزم کردند. علاوه بر آن، انتقال مواد مخدر از افغانستان برای هر دو کشور مشکلاتی ایجاد نمود و در سال ۱۳۷۸ میان تهران و مسکو یک موافقتنامه مبارزه با قاچاق مواد مخدر امضا شد. همکاری دو کشور در سال‌های بعد بیشتر شد و سرانجام نیز امریکایی‌ها از طریق نیروهای مورد حمایت ایران و روسیه حکومت طالبان را سرنگون ساختند.[(۴۳)]
پس از شکست طالبان، گمان می‌رفت که روس‌ها نسبت به حضور امریکا و سایر دولت‌های غربی در افغانستان و آسیای مرکزی حساس شده و در نتیجه به دولت‌هایی

چون هند، چین و ایران روی آورند تا در مقابل حضور غرب در جوار مرزهای چهار کشور نوعی موازنه اعتراض شکل دهند.

با وجود اینکه دو کشور همدیگر را به عنوان رقیب و یا تهدید نگاه نکرده‌اند، اما همکاری‌های دو کشور در سطح منطقه‌ای کمتر توانسته است به ساختار و ترتیبات پایداری منجر شود و بیشتر به شکل غیر آشکار و تلویحی تداوم یافته است. مثلاً در آسیای مرکزی، روس‌ها حتی نسبت به عضویت جمهوری اسلامی ایران در سازمان همکاری شانگهای چندان روی خوش نشان ندادند و ایران صرفاً با مساعدت کشورهای کوچکتر مثل تاجیکستان و قرقیزستان توانسته است در نشست سران سازمان در جولای ۲۰۰۵ در شهر آستانه به عضویت ناظر پذیرفته شود. از دیدگاه روسیه، جمهوری اسلامی ایران بخاطر جهت گیری‌های خاص سیاست خارجی خود بویژه در ارتباط با امریکا و غرب ممکن است به سازمان مذکور معنا و مفهوم دیگری بخشد و از طرف دیگر، ظرفیت سازمان را در جهت نیل به یک زبان واحد امنیتی محدود سازد.[۴۴] روس‌ها به حفظ حوزه‌های نفوذ خود در منطقه "خارج نزدیک" و از جمله در آسیای مرکزی و قفقاز به عنوان یک اولویت اساسی می نگرند و برای این کار ساز و کارهایی نظیر سی.آی.اس را در اختیار دارند.

بطور کلی روسیه منطقه "خارج نزدیک" خود را دور از دسترس دیگران می‌خواهد و در این میان، حتی کشورهایی چون جمهوری اسلامی ایران نیز تا حدود خاصی به عنوان همکار در نظر گرفته می‌شوند. البته شاید در آینده آنها مجبور به پذیرش ترتیبات و سازوکارهای سازمانی همکاری با ایران نیز بشوند؛ چرا که روز به روز از نفوذ روسیه در این منطقه کاسته می‌شود. همچنانکه گرجستان و آذربایجان به غرب و ترکیه نزدیک می‌شوند، آسیای مرکزی نیز به طور جدی به چین نزدیک خواهد شد. در حال حاضر حضور چینی‌ها و کره‌ای‌ها در قزاقستان چشمگیر است و در یکی دو سال آینده، خطوط انتقال انرژی چین تا دریای خزر خواهد رسید و در آن صورت، روسیه گزینه‌ای بهتر از ایران برای همکاری نخواهد یافت.

ب) قفقاز

منطقه قفقاز برای دو کشور اهمیت ویژه ای دارد. حتی در سده هجده و نوزدهم میلادی نیز بیشتر رقابت‌ها (موسوم به بازی بزرگ میان عثمانی، ایران، روسیه و انگلیس) در این منطقه جریان داشت و مقاومت ایران ویژگی خاصی به این منطقه داده بود. قفقاز موزاییکی از اقوام گوناگون است که هشت جمهوری خودمختار در شمال آن و سه جمهور مستقل و چهار جمهوری خودمختار در جنوب آن قرار دارد و مجاورت با دریای سیاه (با توجه به وضع اوکراین و مسائل مربوط به گسترش ناتو و دیگر نهادهای غربی) آن را برای روسیه برجستگی ویژه‌ای بخشیده است. برای ایران نیز مجاورت قفقاز ناامن و درگیر در مسائل قومی و هویتی بحران ساز، نگرانی‌هایی را به دنبال دارد. دو کشور نسبت به بحران‌های قومی منطقه از جمله بحران قره باغ حساسیت داشته و آن را برای امنیت ملی و نفوذ منطقه‌ای خود خطرناک دانسته اند، اما در ارتباط با این موضوع، سیاست‌های جداگانه‌ای را دنبال کرده‌اند. روس‌ها به خاطر ارتباط ویژه با جمهوری ارمنستان و داشتن پایگاه نظامی در این کشور و نیز نفوذ گسترده در داخل آذربایجان و گرجستان و وابستگی این کشورها در عرصه‌های مختلف، ابزارهای متعددی برای نفوذ و فشار در این منطقه دارند. مسکو تا سال ۲۰۰۷، همچنان پایگاههای نظامی خود را در گرجستان حفظ و هنوز هم پایگاه را داری قبله را در آذربایجان اجاره کرده‌اند. همچنین، روسیه ارتباطات گسترده ای با اقوام داخل کشورهای منطقه مانند آبخازها، اوستیایی‌ها و آجارها داشته و از آنها در برابر حکومت مرکزی حمایت می‌کند. موضوع دیگر، حضور قدرتهای خارجی و روابط کشورهای گرجستان و آذربایجان با ناتو است که ایران و روسیه نسبت به آن مخالف هستند. اما با وجود همه اینها، دو کشور نتوانسته‌اند به همکاری خاصی در این زمینه‌ها برسند.

پ) دریای خزر

اگر چه میان ایران و روسیه در دریای خزر طی دهه ۱۹۹۰ برای جلوگیری از نفوذ امریکا و سایر قدرت‌های خارجی، همکاری‌هایی در جریان بوده، اما پتانسیل رقابت نیز وجود داشته است. از ابتدا، مسکو در برابر پیشنهاد جمهوری اسلامی ایران برای تشکیل سازمان همکاری‌های دریای خزر، اکراه و بی‌علاقگی خود را برای همکاری در این حوزه ـ که آن را حوزه نفوذ بلامانع خود می‌دانست ـ بروز داد. اما پس از طرح

موضوع اکتشاف منابع انرژی در این دریاچه و هجوم شرکتهای غربی از سال ۱۳۷۳ به بعد، مسکو دو عکس‌العمل موازی از خود نشان داد. اول تاکید بر قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ بین ایران و شوروی که تضمین کننده حضور فیزیکی و بدون محدودیت شناورهای نظامی و غیرنظامی آنها در این دریاچه بود، و دوم کوشش بی‌وقفه و البته همراه با موفقیت جهت حضور در شرکتها و کنسرسیوم‌های بهره برداری از منافع خزر.[۴۵]

جمهوری اسلامی ایران بطور مشخص بر دو موضوع در دریای خزر تاکید داشته است. نخست تاکید بر "دریای خزر به عنوان دریای صلح و ثبات و همکاری" و دیگری، بهره‌برداری مشاع یا تقسیم دریا به بخش‌های مساوی (تقسیم عادلانه). اما اقدامات روسیه، با موضع ایران متفاوت بوده است. برگزاری رزمایش روسیه در دریای خزر، موضع نخست ایران را تضعیف نمود و قراردادهای دوجانبه تقسیم بستر دریای خزر شرایط را دشوار نموده است. بطوری که ویکتور کالیوژنی نماینده ویژه رئیس جمهور روسیه در امور دریای خزر سیاست ایران را "غیر عملی" اعلام کرد.[۴۶] در تابستان ۱۳۸۱، پس از آنکه دولت آذربایجان شروع به عملیات اکتشافی در محدوده دریایی ایران نمود، هواپیماهای نظامی جمهوری اسلامی ایران به کشتی اکتشافی بی.پی هشدار دادند تا از منطقه خارج شود. پس از این موضوع و نیز ناکامی نشست سران کشورهای ساحلی خزر در عشق آباد، روسیه یک رزمایش در دریای خزر برگزار کرد.

رزمایش روسیه در خزر که به عنوان بزرگترین مانور نظامی روسیه در دوره پس از فروپاشی شوروی از آن یاد شد با شرکت ده هزار نیروی نظامی، ۶۰ فروند کشتی جنگی، ۳۰ فروند هواپیمای نظامی از ناوگان روسیه در دریای خزر، نیروهای مرزبانی منطقه، پایگاه چهارم نیروی هوایی، نیروهای دفاع ضد هوایی و واحدهای نظامی قفقاز شمالی برگزار شد. وزیر خارجه روسیه اظهار داشت که این نخستین بار در تاریخ رزمایش‌های روسیه است که علاوه بر نیروهای نظامی سه گانه، تمام وزارت‌خانه‌های مرتبط با مسائل امنیتی و نظامی از جمله وزارت دفاع، وزارت کشور، وزارت حوادث غیرمترقبه، گارد مرزی و دستگاههای امنیتی (اف.اس.بی) در آن حضور دارند.[۴۷] از سوی باکو نیز دو فروند کشتی برای این منظور اعزام شده و از دولت قزاقستان نیز چهار فروند جنگنده سوخوی ۲۷ حضور دارد. مقاماتی از کشورهای منطقه بر این مانور نظارت کردند؛ و از جمله یکی از مقامات وزارت دفاع جمهوری اسلامی ایران نیز حضور داشت.

همچنین به دستور نور سلطان نظربایف، رئیس جمهور این کشور، رزمایش "دریای صلح ۲۰۰۰" همزمان با مرحله دوم رزمایش روسیه در منطقه استان مانگسلاو در ساحل دریای خزر برگزار شد.[۴۸] دولت روسیه هدف این رزمایش را مبارزه با تروریسم، قاچاق مواد مخدر، جنایت‌های سازمان یافته و عملیات نجات دریایی اعلام کرده بود. اما واقعیت آنست که هیچ یک از موارد مذکور، در حال حاضر در شمار مشکلات دریای خزر وجود ندارند. با توجه به مسائلی که پس از نشست سران دول ساحلی دریای خزر در عشق آباد اتفاق افتاد، به نظر می‌آید که هدف اصلی روسیه، دادن این پیام به کشورهای منطقه است که باید هرچه سریع‌تر مسائل خود را با روسیه حل کنند و این واقعیت را بپذیرند که مسکو ابرقدرتی منطقه‌ای و با منافع ویژه است که در موازنه قدرت و معادلات سیاسی امنیتی بین المللی جایگاه خود را یافته و در نتیجه، با دست بازتری نسبت به مسائل منطقه برخورد خواهد کرد.

دبیر شورای عالی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران اظهار داشته بود که ما این اقدام روسیه را تهدیدی برای امنیت ملی خود نمی‌دانیم. براساس نوعی خوش بینی، می‌توان باور کرد که جهت‌گیری مانور نظامی مسکو به سوی قدرت‌های فرامنطقه‌ای و دوستان امریکا در حاشیه خزر است.[۴۹] اما با توجه به روند دومی که پیش از این مطرح کردیم، می‌توان به این اقدام روسیه، از زاویه‌ای دیگر نگریست. رزمایش مشترک نظامی جمهوری آذربایجان و آمریکا در دریای خزر در هفته آخر مرداد سال ۱۳۸۲ برگزار شد. واحد مطبوعاتی وزارت دفاع جمهوری آذربایجان طی گزارشی اعلام کرد که در رزمایش فوق ۱۸ نظامی آمریکایی، ۴۵ نظامی آذری، دو فروند بالگرد و دو قایق گشت زنی شرکت داشتند. هدف از برگزاری این رزمایش نظامی، ارتقای سطح آموزش و تجربه نیروی دریایی جمهوری آذربایجان برای محافظت از تاسیسات نفت و گاز باکو در برابر حملات احتمالی تروریستی ذکر شده.[۵۰]

درباره جزئیات بیشتر این رزمایش اطلاعات دقیقی منتشر نشد، به طوری که سخنگوی سابق وزارت امور خارجه ایران در یک کنفرانس مطبوعاتی به تاریخ ۸۲/۵/۲۷ در پاسخ به سؤال خبرنگاری که از وی درباره موضع جمهوری اسلامی ایران نسبت به این رزمایش سوال کرد، گفت: "ما اطلاع دقیقی از جزئیات این مانور نداریم و از مجاری رسمی از جمهوری آذربایجان خواسته‌ایم درباره این مانور، به ما گزارش دهند". وی افزود: "براساس برخی گزارش‌ها، این مانور در روی سایت کامپیوتری و به صورت

مجازی برگزار شده است". بنا به برخی گزارش‌های دیگر، این رزمایش بنا به گفته خبرگزاری‌ها بدون حضور جنگ افزارهای آمریکایی و در حد محدودی برگزار شده است و مقامات دفاعی جمهوری آذربایجان نیز فلسفه رزمایش مزبور را تمرین برای جلوگیری از حملات تروریستی به تأسیسات نفتی عنوان کرده و تاکید ورزیدند که این رزمایش بر ضد هیچ کشور ثالثی نیست.(۵۱)

روسیه در اواخر آوریل ۲۰۰۵ پیشنهاد ایجاد یک ساختار دفاعی جدید و به بیان دقیق تر نیروی واکنش سریع در خزر را ارائه نمود که با استقبال ایران روبرو شد. هدف این نیرو صرفاً مبارزه با تهدیدات تروریستی نیست بلکه مقابله با حضور نظامی خارجی از جمله غرب در خزر مدنظر قرار دارد. در حالیکه هدف آشکار این تلاش جدید ایران و روسیه، ناتو و واشنگتن است، در عین حال نشانگر تغییرات مهمی در موضع اعلامی ایران مبنی بر مخالفت با نظامی شدن خزر، می‌باشد. پس از سفر رامسفلد وزیر دفاع آمریکا به باکو (۱۲ آوریل) مطالب زیادی در مطبوعات محلی به چاپ رسید که در آنها ادعا می‌شد واشنگتن در پی ایجاد پایگاه‌های بزرگ، رادارهای گسترده، امکانات هوایی و دفاع هوایی در آذربایجان است که از آنها برای حمله به ایران و یا ایجاد شبکه راداری گسترده و بلوک نظامی سه جانبه شامل آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان، استفاده نماید. طرح های آذربایجانی ـ آمریکایی که قبلاً از سوی ایران مورد تهدید واقع شده در صدد تعمیق طرح "نگهبان خزر" با هدف تقویت توان نیروی دریایی آذربایجان در دفاع از سواحل و حوزه‌های نفتی در دریا و همچنین تقویت مشارکت آذربایجان در طرح مشارکت برای صلح ناتوست.(۵۲)

به هر حال، در سال ۱۳۷۱ رئیس جمهور وقت ایران، هاشمی رفسنجانی، ایده تشکیل چنین سازمانی را در تهران و در جمع سران کشورهای خزر مطرح کرد. کشورهای دیگر با پذیرش این ایده، مقدمات ایجاد دبیرخانه آن را فراهم آوردند؛ اما در عمل به لحاظ طمع در استفاده بیشتر از منابع بستر دریا و وسوسه‌های آمریکا، سیاست‌های واگرایانه را در استفاده از دریا پیش گرفتند. ایده غیرنظامی کردن دریای خزر نیز اول بار از سوی ایران و در جریان سفر رهبر معظم انقلاب به بندر انزلی در سال ۲۰۰۲ عنوان شد. سپس در سال ۲۰۰۵ ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور روسیه خواستار مشارکت تمامی کشورهای ساحل دریای خزر و از جمله ایران در ایجاد سازمان حفظ صلح، نظم و امنیت در منطقه دریای خزر شد. نگاه پوتین بیشتر متوجه تشکیل سازمانی

برای حفظ امنیت بود، در حالی که ایران به موضوع توسعه و رشد اقتصادی منطقه نظر داشت.[۵۳]

ماهیت پیشنهاد روسیه در مورد فعالیت های نظامی در دریای خزر حاوی دو موضوع بود؛ اولاً روسیه پیشنهاد کرده بود که در اساسنامه حقوقی دریای خزر فرمول حفظ توان پایدار نیروهای نظامی کشورهای حاشیه گنجانده شود و ایجاد ساختار نظامی در خزر در حد کافی و معقولانه باشد. ثانیاً در موضوع ممنوعیت استفاده از نیرو یا تهدیدات نظامی، بهره‌برداری صلح آمیز از دریای خزر، پیشنهاد شده بود. هم اکنون برخی کشورها به سمت غیرنظامی شدن دریا حرکت می‌کنند و برخی دیگر به دلیل این که بیشتر همه ناوگان نظامی دارند، به دنبال حداکثر استفاده از پهنه آبی هستند. ایران در این میان باید سیاست دقیقی اتخاذ کند، در عین حال که ایران غیرنظامی شدن دریا را تایید می‌کند؛ اما باید توجه داشت غیرنظامی شدن منطقه، خزر را از منظر ایران، فاقد هر گونه توان دفاعی خواهد کرد.[۵۴]

روسیه حداقل ۱۰۵ ناو مجهز در دریای مازندران دارد که بخش اعظم آن ناوگان شبه جزیره کریمه در دریای سیاه است که در پی بروز اختلاف با اکراین به خزر منتقل شده است. بنابراین روسیه قدرت بلامنازع دریای خزر است و با فاصله زیاد پس از روسیه، ایران قرار دارد، سپس قزاقستان، آذربایجان و ترکمنستان هستند. از ابتدای سال ۱۳۷۷، تقویت نیروی نظامی ایران در دریای خزر در دستور کار قرار گرفت و دو پایگاه در انزلی و چالوس ایجاد شد و بخش شرقی خزر توسط سپاه پاسداران و بخش غربی آن توسط نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران حراست شد. ارتش جمهوری اسلامی ایران نیز بنا بر گفته فرمانده این نیرو به دشمنان هشدار داد که هر گونه برنامه آنان با ممانعت ارتش ایران روبرو می‌شود و تنها پنج کشور ساحلی، حق تصمیم گیری در مورد رژیم حقوقی این دریا را دارند. روسیه اخیراً به کشورهای ساحلی خزر پیشنهاد کرده است، نیروهای چند ملیتی واکنش سریع، توسط این کشورها در منطقه تشکیل شود. پیشنهاد و ایده مسکو، چند علت دارد. مقامات کرملین، بر این عقیده‌اند که منطقه دریای خزر، چهارراه حرکت عمال تروریست از مراکز تروریسم منطقه‌ای است که هنوز در عراق، افغانستان، پاکستان و دیگر کشورهای منطقه حضور دارند. شبه نظامیان از کوره راههای مخفیانه و گاه به طور علنی، با استفاده از ناهماهنگی نهادهای دولتی کشورهای ساحلی خزر به قزاقستان، روسیه و ماورای قفقاز رخنه می‌کنند.[۵۵]

پس، مسائل دریای خزر از پیچیدگی بیشتری برخوردار است و اگر چه دو کشور در ابعاد سلبی مانند عدم حضور و فعالیت کشورهای غیر ساحلی، جلوگیری از عبور خطوط انتقال انرژی از طریق ترکیه، ایجاد یک رژیم حقوقی جدید برای دریاچه خزر توافق دارند، اما در ابعاد ایجابی چنین نیست و مسائلی میان آنها وجود داشته و دارد. از نگاه ایران، موافقتنامه ژوئیه ۱۹۹۸ روسیه و قزاقستان و پس از آن موافقتنامه روسیه و آذربایجان در مورد تقسیم دریای خزر، خلاف روح تفاهمات موجود میان دو کشور بوده است.[۵۶] این موافقتنامه‌ها ایران را برای رسیدن به توافق با کشورهای همجوار تحت فشار قرار می‌دهند.

در مورد خطوط انتقال انرژی نیز دو کشور با وجود توافق بر سر جلوگیری از ایجاد خطوط انتقال شرقی _ غربی، اما هیچ توافقی برای بهره گیری از فرصت‌های جغرافیایی یکدیگر به عمل نیاورده‌اند تا جایی که روس‌ها بیشتر به انحصار خطوط انتقال انرژی برای رسیدن به موقعیت " ابر قدرت انرژی " از نگاه پوتین اندیشیده اند. جمهوری اسلامی ایران از سال‌ها پیش مذاکراتی را با روسیه از طرق رسمی و غیر رسمی آغاز نموده و با توجه به اهمیت مسائل سطح دریا برای روس‌ها، به آنها به طور تلویحی گوشزد نموده که در صورت تامین منافع ایران در بستر دریا حاضر به حمایت از مواضع آنها در سطح دریا می‌باشد. گویا بر اساس یادداشت تفاهمی میان مقامات دو طرف، روسیه بر تضمین حقوق بیست درصدی ایران در دریای خزر تاکید نموده است. همچنین راجع به برخی از مفاد کنوانسیون رژیم حقوقی از جمله جایگزینی "خط تقسیم" به جای "خط میانی"، مذاکراتی با طرف های مربوط صورت گرفته است. برای همکاری در خزر، جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۹۹۲ پیشنهاد تشکیل سازمان کشورهای ساحلی را ارائه نمود که مورد استقبال قرار نگرفت. اما مذاکرات پنج جانبه کشورهای ساحلی در خصوص رژیم حقوقی دریای خزر ابتدا در سطح مدیران کل حقوقی وزارت خارجه صورت گرفت که پس از توافق وزرای امور خارجه در اکتبر ۱۹۹۶ در عشق آباد، سطح گروه کاری به معاونین وزرای امور خارجه ارتقاء یافت و تدوین کنوانسیون رژیم حقوقی خزر که تکالیف و حقوق کشورهای ساحلی را مشخص می کند، در دستور کار قرار گرفت که تا کنون پیشرفت‌هایی داشته است. علاوه بر مذاکرات پنج جانبه در مورد رژیم حقوقی، مذاکراتی نیز راجع به دیگر مسائل دریای خزر در جریان است که اولین سند پنج جانبه در این زمینه "کنوانسیون حفاظت از محیط زیست

دریایی خزر" بود که در ۲۶ اکتبر ۲۰۰۳ در تهران به امضا رسید. همچنین مذاکراتی در زمینه کشتیرانی، شیلات، هواشناسی و فوریت‌های دریایی در جریان است و پیشنهاداتی در زمینه همکاری‌های امنیتی از سوی برخی کشورها مطرح شده است.(۵۷)

پس از سفر پوتین به تهران و برگزاری نشست سران کشورهای ساحلی خزر، مذاکراتی صورت گرفت که متن مذاکرات حکایت از عدم توافق میان طرفین دارد. احمدی نژاد اظهار داشت که "در این مذاکرات، در بسیاری موارد توافق نهایی حاصل شده و ابراز امیدواری کرد که اجلاس سران از این پس بصورت مرتب و با زمان بندی مناسب و از پیش تعیین شده برگزار شود." آقای پوتین تصریح نمود که "باید آبهای مشاع بین کشورها بیشتر باشد و هر چقدر مرزها کمتر و آبهای مشترک بین پنج کشور بیشتر باشد، بهتر است و همکاری و هماهنگی در مدیریت ذخائر و بازسازی دریا در امور زیست محیطی را به دنبال دارد و به نفع همه ماست." او در مورد بستر و زیر بستر دریا نیز تاکید کرد که "محدودیت‌ها باید برطرف شود؛ همانگونه که این محدودیت‌ها بر اساس توافقات انجام گرفته در خزر شمالی وجود ندارد، خزر جنوبی نیز باید از این مساله درس بگیرد." رئیس جمهور ترکمنستان اظهار داشت که کشورش "با انجام اقدامات یکجانبه در دریای خزر مخالف است." رئیس جمهور قزاقستان با اشاره به اینکه "توافقات ایران و شوروی سابق در مورد دریای خزر به تاریخ پیوسته است"، خاطر نشان کرد: "باید بر اساس توافقات پنج جانبه در مورد خزر تصمیم گیری شود و آبهای ساحلی به عرض ۱۲ مایل تعیین شود." رئیس جمهور آذربایجان نیز با تاکید بر اهمیت روز افزون دریای خزر اشاره داشت که "باید برای تأمین صلح و امنیت خزر، تفاهم میان خود را مستحکم سازیم."(۵۸)

در پایان این نشست، بیانیه‌ای صادر شد که خزر را به عنوان "منطقه صلح و ثبات، توسعه و شکوفایی پایدار اقتصادی و حسن همجواری و تساوی حقوق در همکاری‌های بین‌المللی میان کشورهای ساحلی مطرح کرد. برگزاری نشست سران به صورت منظم، گسترش راههای پیوند دهنده، عدم استفاده از نیروهای مسلح به منظور حمله به یکدیگر، عدم اجازه به کشورهای دیگر برای هجوم به کشورهای ساحلی و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر از دیگر محورهای بیانیه پایانی نشست بود.

ت) خاورمیانه

از زمان بحران کویت در سال ۱۹۹۰، نگرانی‌های مشترکی میان ایران و شوروی نسبت به حضور امریکا در خلیج فارس مطرح بود و مسکو کوشید تا دولت عراق را پیش از تهاجم ارتش ائتلاف، وادار به خروج از کویت کند. پس از بحران روسیه در دهه ۱۹۹۰ سیاست مشخصی در مورد خاورمیانه نداشتند، اما از دوران پوتین نگاه به منطقه و احیای ارتباط با متحدان پیشین جان گرفت و روابط با دیگر کشورها نیز از سر گرفته شد. ناگفته نماند که در سند "تدبیر سیاست خارجی روسیه" مصوب سال ۲۰۰۰ و یک سند دیگر موسوم به "بررسی سیاست خارجی روسیه" که در سال ۲۰۰۷ مورد تصویب رئیس جمهور هم قرار گرفته، خاورمیانه در اولویت پنجم منطقه ای سیاست خارجی مسکو قرار دارد. پوتین در سفر خاورمیانه‌ای خود از عربستان، قطر، اردن، مصر، اسرائیل و فلسطین دیدار نمود. سفر مقامات منطقه از جمله امیر عبدالله، پادشاهان بحرین و قطر، مقامات امارات، عمان و کویت به مسکو نیز بر پیوندهای آنها افزوده است.

روسیه تمایل داشته تا در منطقه خاورمیانه نقشی درخور بازی کند. اولویت‌های سیاست خارجی در این منطقه، رابطه با کشورهای ایران، ترکیه، عراق و کشورهای جنوبی خلیج فارس بوده است. همچنین برای مسکو روابط با کشورهای سوریه، مصر، اردن، لبنان، فلسطین و رژیم صهیونیستی اهمیت دارد. روسها طی سالهای دهه ۱۹۹۰ در چارچوب مقررات سازمان ملل متحد تحریم عراق را گردن نهادند. این در حالی بود که بغداد حدود ۷ میلیارد دلار به روسیه بدهکار بود. روابط روسیه و ترکیه میان همکاری، رقابت و رویارویی در نوسان بوده است. روابط با آنکارا از دو جهت اهمیت دارد: آنکارا یک طرف تجاری مهم برای مسکو است. میزان مبادلات دو دولت ۱۰ میلیارد دلار در سال می باشد. ترکیه یک خریدار مهم گاز طبیعی از روسیه است. همچنین، ترکیه یک خریدار تجهیزات نظامی از روسیه است. از سوی دیگر، ترکیه یک رقیب عمده در منطقه قفقاز و خزر است. نظام امنیتی قفقاز، مساله انتقال انرژی خزر، اختلاف با مسکو بر سر تردد کشتی‌های روسی از تنگه بسفر، و بالاخره حمایت ترکیه از مبارزان چچن از موضوعات بحث انگیز در روابط مسکو ـ آنکارا بوده است.

مواضع دو کشور ایران و روسیه نسبت به صلح خاورمیانه متفاوت بوده است. در حالی که جمهوری اسلامی ایران روند سازش را ناعادلانه می‌داند، روس‌ها روابط گرمی با رژیم صهیونیستی دارند. نزدیک به یک میلیون نفر روس در اسرائیل سکونت دارند که

طی سالهای دو دهه اخیر به آنجا مهاجرت کرده‌اند و این عاملی برای روابط فرهنگی مسکو ـ تل آویو است. اسرائیل پس از ترکیه دومین شریک تجاری عمده روسیه در خاورمیانه است. روابط دیپلماتیک نزدیک و همکاری فنی _ نظامی دو کشور نیز در وضع مساعدی است. در عین حال، این روابط با ناخشنودی و فشار عوامل طرفدار کشورهای مسلمان در وزارت خارجه روسیه، نیروهای سامی ستیز ارتدوکس و یا کمونیست و ملی‌گرا، جامعه مسلمانان روسیه و بالاخره موسسات تسلیحاتی ذینفع در فروش سلاح به کشورهای مسلمان مواجه است. موضع روسیه نسبت به خاورمیانه در دوره پوتین به نوعی موازنه برگشته است. روسیه به دولت سوریه تسلیحات فروخته و با دولت خودگردان ارتباط دارد و حتی پس از پیروزی حماس در انتخابات، سران آن را به مسکو دعوت نمود و این به رغم مخالفت‌های امریکا و اسرائیل بود. مسکو معتقد است که باید به انتخاب مردم فلسطین احترام گذاشت، اما روابط رسمی با حماس را به شناسایی اسرائیل مشروط نمود. روسیه به عنوان یکی از اعضای "نشست چهار جانبه صلح خاورمیانه"، از هر تلاشی برای صلح حمایت می‌کند و در جریان کنفرانس آناپولیس نیز از آمریکا در این مورد پشتیبانی کرد. از این رو، مشاهده می‌کنیم که دو کشور در منطقه خاورمیانه مواضع نسبتاً مشترکی نسبت به خلیج فارس و عراق دارند، اما در مورد مسئله فلسطین، دیدگاه دو کشور متفاوت است. سیاست عمل‌گرایانه ایران در قبال منطقه آسیای مرکزی و قفقاز و تلاش ایران برای حفظ و بسط روابط با روسیه در سطوح دوجانبه و بین‌المللی و درگیر بودن دو کشور با مشکلاتی مشابه در داخل و خارج (یکجانبه گرایی آمریکا به زیان هر دو)، سطح منطقه‌ای را به عرصه همکاری و درک متقابل (البته به صورت نسبی) درآورده است.

۳. همکاری‌های دو کشور در مسائل بین المللی

روسیهٔ سال‌های ۹۵-۱۹۹۱ چون خود را در پیوند با غرب می‌دید، زمینه‌های زیادی نیز برای همکاری بین‌المللی با جمهوری اسلامی ایران نمی‌دید. اما از اواسط دهه ۱۹۹۰ و بویژه پس از روی کارآمدن پوتین، دو کشور در مخالفت با یکجانبه گرایی امریکا و قرار دادن یک نظام چند قطبی بجای آن منافع مشترکی پیدا کردند. این موضوع، بویژه از سال ۲۰۰۴ و پس از آغاز موج انقلاب‌های رنگی در منطقه اوراسیای مرکزی جدی‌تر گشت.

الف) چندجانبه گرایی

دو کشور ایران و روسیه با نظام بین المللی تک قطبی، هژمونی آمریکا، و یکجانبه‌گرایی آن مخالفت جدی دارند. جلوگیری از فشارهای آمریکا برای منزوی ساختن ایران و روسیه، دستیابی به قدرت مانور بیشتر در سطح بین المللی با همکاری‌های دولت‌های مستقل یا ناراضی از وضع موجود و جلوگیری از گسترش ناتو از مهم‌ترین موضوعات مشترک در حوزه سیاست خارجی ایران و روسیه است. این مسائل بویژه از زمان تصدی پست وزارت خارجه به روسیه پریماکوف بطور جدی دنبال شده‌اند و مقامات دو طرف بارها در مورد اتحاد یا همکاری استراتژیک تهران با مسکو، پکن و دهلی سخن گفته‌اند.[۵۹]

از یک سو، تحقیر روسها در مسائل مختلف از کمک‌های اقتصادی گرفته تا دخالت در امور داخلی کشورشان به وسیله غربی‌ها و نیز نادیده گرفتن نقش مناسب مورد انتظار مسکو در مسائلی چون بحران بوسنی و کوزوو و از سوی دیگر، فشار افکار عمومی، بویژه کمونیست‌ها، ملی گرایان و اسلاو گرایان و نیز ارتش روسیه، از عواملی است که روسیه به رقابت با آمریکا پرداخته است. اما مقامات کرملین به خوبی آگاه بوده‌اند که توان یک رقابت جدی با آمریکا را ندارند و امکان پرداخت هزینه‌های چنین رقابتی برایشان میسر نیست. لذا می‌بینیم که با وجود مخالفت دو کشور ایران و روسیه با نظام بین المللی تک قطبی و تحت سلطه امریکا و نیز گسترش نهادهای تحت کنترل آن نظیر سازمان پیمان آتلانتیک شمالی و منافعی که در این رابطه دارند، چنین مسأله‌ای موجبات همکاری مستقیم دو کشور را در این عرصه فراهم نیاورده است. علت این امر عمدتاً به نگاه روسیه به ایران و جایگاه کشورمان در سیاست خارجی آن کشور بر می‌گردد. روسها بر این باور نیستند که در مقابل آمریکا بایستی جبهه ای بین‌المللی تشکیل داد و حتی اگر قائل به ایجاد تعدیل در مقابل یکجانبه گرایی آمریکا باشند، برای این کار به اروپا، چین و هند توجه دارند. روس‌ها حتی در مسائل منطقه‌ای نظیر ارمنستان معتقد به همکاری با ایران نیستند. در مسائل بین‌المللی فرامنطقه‌ای، موارد همکاری روسیه با آمریکا بسیار بیشتر از موارد همکاری با ایران است.

البته این بدان معنا نیست که مسکو از مواضع ضد امریکایی ایران استقبال نکند. مادامی که ایران دارای مواضع مستقل و ضد امریکایی است، این موضوع از نگاه مسکو امری مثبت تلقی می‌شود. هرچند که متهم شدن ایران به "سرکش" بودن نسبت به

تأمین منافع اقتصادی خود، و تلاش برای مشارکت در مدیریت این بحران. از این نگاه، ضمن آنکه باید فعالیت‌های ایران مورد نظارت کامل قرار گرفته و از انحراف آن جلوگیری شود، اما این کار باید بدون لطمه زدن به روابط دو کشور و حفظ تعاملات اقتصادی و سیاسی طرفین انجام گیرد.[۶۳] به قول واسیلی لیخاچیوف معاون کمیته امور بین‌المللی دوما: "روسیه خواستار محدود کردن حاکمیت ایران بر انرژی اتمی نیست، اما ما به امنیت بین‌المللی اهمیت می‌دهیم و نباید تعامل با دیگر اعضای شورای امنیت را تضعیف کنیم."[۶۴]

۴. سفر پوتین به ایران: اوج همکاری دو کشور و آینده آن

ملاقات محمود احمدی نژاد در سه مرحله در جریان نشست سران سازمان شانگهای و سپس سفر رئیس جمهور روسیه برای نخستین بار پس از حدود چهار دهه، جالب‌ترین اتفاق در روابط دو کشور بود. مقامات روس در سطح وزیر بارها از ایران دیدار کرده بودند، اما رئیس جمهور یا نخست وزیر روسیه، هرگز از ایران بازدید نکرده بودند. تحلیل گران بارها از اهمیت انجام این سفر گفته بودند و برخی بر این باور بودند که بخاطر روابط روسیه با امریکا کمتر امکان دارد که پوتین به تهران سفر کند. اما در ۲۴ مهر ماه ۱۳۸۶، رئیس جمهور روسیه برای شرکت در نشست سران کشورهای ساحلی دریای خزر وارد تهران شده و با رهبر انقلاب اسلامی و رئیس جمهور ایران دیدار نمود. در جریان این دیدار روسای جمهور دو کشور خواستار گسترش همکاری‌ها در بخش نفت و گاز، انرژی هسته‌ای امور پالایشگاهی، هواپیماسازی، امور بانکی و حمل و نقل شدند. دو طرف بر هماهنگ سازی سیاست تجاری خود در بخش نفت و گاز و حضور روسیه در بهره برداری از معدن "پارس جنوبی" تاکید کردند. همچنین، دو طرف در چارچوب ان.پی.تی، اتمام نیروگاه بوشهر مطابق با جدول زمانی تعیین شده پذیرفتند. توسعه کریدور شمال _ جنوب، همکاری‌های کنسولی، حل و فصل مسائل دریای خزر، ایجاد نیروهای نظامی "کاسفور"، همکاری در آسیای مرکزی و قفقاز و توسعه همکاریهای سازنده در چارچوب سازمان همکاری شانگهای از دیگر توافقات بود.

رؤسای جمهور دو کشور به نزدیکی مواضع ایران و روسیه در حل مشکلات کلیدی بین المللی اشاره نمودند. همچنین برای توسعه همکاری‌ها با هدف ایجاد ساختار عادلانه و دموکراتیک در جهان که تامین کننده امنیت جهانی و منطقه‌ای باشد، با وجود

نقش محوری سازمان ملل متحد، ابراز آمادگی و اشاره شد که تمامی مناقشات و بحران‌های بین‌المللی باید بر اساس قوانین بین‌الملل و با احتساب منافع تمامی طرفین درگیر حل شوند. پوتین و احمدی نژاد مخالفت خود را با توسل به زور و تهدید در حل مشکلات را اعلام داشته و خواستار احترام به استقلال و تمامیت ارضی کشورها شدند.

ایران و روسیه تروریسم را در تمامی اشکال آن محکوم نموده و در عین حال مخالف مترادف کردن آن با ملت، فرهنگ یا دینی خاص هستند. دو کشور خواستار تحکیم نقش سازمان ملل متحد در مبارزه با تروریسم و سایر تهدیدات و چالش‌ها شدند. و سرانجام اینکه آنها قول دادند همکاری‌های تنگاتنگی در اجرای استراتژی ضد تروریستی سازمان ملل خواهند داشت[۶۵]

سران ایران و روسیه از وخامت اوضاع در افغانستان، رشد تروریسم از سوی طالبان و سایر نیروهای افراطی ابراز نگرانی نموده و خواستار کمک به آبادسازی افغانستان و استقلال و شکوفایی آن شدند. پوتین و احمدی نژاد از اوضاع دشوار در مناطق اشغالی فلسطین و نوار غزه ابراز نگرانی نموده و همچنین خواستار گفتگو و وحدت در فلسطین برای ایجاد دولت مستقل فلسطین شده و پایبندی خود را به راه حلی عادلانه، جامع و مستحکم برای مناقشه خاور نزدیک اعلام کردند. مسکو و تهران از تلاش برای دستیابی به توافق بین جنبش‌های مختلف لبنان بدون دخالت خارجی حمایت نموده و خواستار حفظ وحدت، تمامیت ارضی و استقلال عراق و پایان یافتن حضور نظامیان خارجی بر اساس جدول زمانی مربوطه می‌باشند.

ایران و روسیه از دولت و پارلمان عراق حمایت نموده و خواستار رفع هر چه سریعتر اختلافات داخلی هستند. آنها خواستار کاهش حضور نظامیان خارجی در خلیج فارس و تدوین تدابیری برای ایجاد اعتماد بین کشورهای منطقه برای برقراری ثبات و امنیت در خلیج فارس شدند. رؤسای جمهور ضرورت حل هرچه سریعتر اوضاع پیرامون برنامه هسته‌ای ایران از طریق سیاسی ـ دیپلماسی و در چارچوب مذاکره را خاطر نشان نموده و به یافتن راه حلی دراز مدت و جامع ابراز امیدواری نمودند.[۶۶]

احمدی نژاد روسیه و ایران را متحدان طبیعی دانسته و اظهار داشت: "جمهوری اسلامی ایران محدودیتی برای توسعه روابط با روسیه قائل نیست و به دنبال روابط پایدار، مؤثر و حداکثری با آن کشور است."[۶۷] پوتین نیز در پاسخ به خبرنگاران ایرانی گفت: "من توجه خاصی به تاریخ ایران دارم، چون یک کشور بزرگ و قدرت جهانی

است که همیشه در خاورمیانه وجود داشته و از خاور نزدیک تا هند و یک قسمت از شوروی سابق نیز جزو خاک ایران بوده است. ایران مهد تمدن و دین است و می‌دانیم سرچشمه بخشی از فرهنگ ما در اورال روسیه، ایران بوده است. می‌خواهم بگویم تاریخ کشورهای ما ریشه‌های بسیار نزدیک دارد و ما همکاری‌های فرهنگی گسترده و بسیار ژرف داریم و همدیگر را خوب می‌فهمیم.»[۶۸]

به هر حال، سفر پوتین به تهران و ملاقات با مقام معظم رهبری و رئیس جمهور و نیز شرکت در نشست سران پنج کشورهای ساحلی دریای خزر به صدور بیانیه مشترک همکاری‌های دو کشور و کشورهای ساحلی خزر منجر شد و نشان دهنده شکستن برخی تابوها در روابط دو کشور بود.

منابع و مآخذ

۱. الهه کولایی، فدراسیون روسیه (کتاب سبز وزارت خارجه)، ۱۳۷۸، ص ۲۹۸.
۲. کولایی، سیاست و حکومت در روسیه، ص ۲۷۹.
۳. کولایی، فدراسیون روسیه، ص ۲۹۹.
۴. «میزگرد همکاری‌های ایران و روسیه» فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۲، ص ۲۶۲.
۵. همان منبع، ص ۲۶۳.

6. Shaffer, Op. cit, p.60.

۷. «میزگرد همکاریهای ایران و روسیه»، ص ۲۶۴.
۸. برای مطالعه بیشتر در این مورد بنگرید به: "نگاهی به روابط ایران و روسیه در سال ۲۰۰۷"، بخش اول، دوم و سوم، مسکو، خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱۳۸۶/۱۱۰/۲۶، (http://www2.irna.ir) و نیز بنگرید به: (www.irdiplomacy.ir) و (www.tpo.ir)

9. www.Irna.ir/13/12/1386

۱۰. برای مطالعه بیشتر در مورد روابط اقتصادی دو کشور بنگرید به:
Economist, October, 20, 2007 (London), www.aftab.ir/ news/ 14 August 2006.
"روسیه شریک جدید اقتصادی ایران" در سایت (www.noandish.com)، "مناسبات بازرگانی ایران و روسیه" در سایت (http:// moscow.icro.ir)
۱۱. نیلوفر سامانی، "ایران _ روسیه: زمینه‌های امتناع و امکان همکاری‌های نفت و گاز"، میزگرد همکاری انرژی ایران و روسیه در مرکز مطالعات بین المللی انرژی، ۲۸ بهمن ۱۳۸۶.
۱۲. نینا مامدوا، "مناسبات اقتصادی ایران و روسیه"، فصلنامه ایراس، شماره اول، پائیز ۱۳۸۵، ص ۱۳۰.

13. http:// russiannews.ru/ 1386/12/11
14. www.Irinn.ir/1386/11/30

۱۵. مامدوا، همان، ص ۱۲۷.
۱۶. همان.

17. http://pe.rian.ru/1386/11/25

۱۸. مامدوا، همان، ص ۱۲۸.
۱۹. صفری، همان، ص ۱۳۴.
۲۰. همان.
۲۱. "میزگرد همکاری ایران و روسیه".
۲۲. نزاویسیمایاگازیتا، ۲۴ آوریل ۲۰۰۲.

۲۳. همان.

۲۴. روسیسکایاگازیتا، ۳۱ اکتبر ۲۰۰۱.

۲۵. برای مطالعه بیشتر در مورد سیاست تسلیحاتی ایران ر.ک به:

Daniel Bayman and Others, Iran's Security Policy after Revolution, RAND , 2001. Michael Eisinstadt, "The Armed Forces of the IRAN" MERIA, Vo1.5, NO. 1, March 2001.

«سیاست دفاعی ایران»، نامه پژوهشکده شماره ۲، پژوهشکده علوم دفاعی دانشگاه امام حسین(ع)، آبان ۱۳۷۵ و سعیده لطفیان، «سیاست روسیه در قبال رژیم عدم گسترش سلاح‌های کشتار جمعی: با تأکید بر ایران، «فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز»، شماره ۳۲.

۲۶. برای مطالعه در این مورد، ر.ک به:

Jane's Defence Weekly, 21 March 20012.

Stephen Blank, "RUSSO – Iranian Relations", The Monitor 2001, Vol, No. 1. pp. 10-13.

Robert Freedman, "Russian – Iranian Relations in The 1990s", Middle East Review of International Relation, Vol. 4, No. 2- June 2000.

R. Freedman, "Russian Policy toward the Middle East under yeltsin and Puitn", Jerusalem Letter, No 461, 2 September 2001.

Adam Tarock, Iran and Russia in Strategic Alliance" Third World Quarterly, Vol. 18, No. 2, 1997.

27. Brenda Shaffer, Partners in Need: The Strategic Relationship of Russia and Iran, Policy Paper No, 57, The Washington Institute for Near East Policy, 2001, p.29.

28. Ibid PP, 59-60.

۲۹. لطفیان، همان، ص ۱۶.

30. Shaffer, Op, cit, pp. 72-3.

31. Ali, A. jalali, Strategic Cooperation between Russia and Iran, "Parameters, Winter 2002."

۳۲. آرمان بیستونی، «تحلیلی بر سفر وزیر دفاع روسیه به ایران»، ماهنامه خلیج فارس و امنیت، شماره ۸ ، دی ماه ۱۳۷۹، ص ۱۷-۱۶، همچنین بنگرید به: اردشیر نوریان، «نگاهی به روابط دفاعی ایران و روسیه»، ماهنامه نگاه، شماره ۸ ، آبان و آذر ۷۹.

33. Iranian – Russian Links Ring US Alarm Bells", Jane's Defence Weekly, 24 Jan, 2001, p.21.

۳۴. نگارنده، سفر رئیس جمهوری به روسیه و روابط تهران _ مسکو، ماهنامه خلیج فارس و امنیت، شماره ۱۰، اردیبهشت ۱۳۸۰، ص ۴.

35. Iran Goes Shopping, Jane's Defense Weekly, 21 March 2001. p.18.

۳۶. روزنامه ایران، ۱۱ مهر ۱۳۸۰.

37. A. jalali, Op.cit, p.84.
38. Ibid
39. Ibid
40. http://perian.ru/7/12/2007.
41. www.russiran.com/feb.8, 2008.
42. www.dw- world.de/25/12/2007.

۴۳. بنگرید به الهه کولایی، "ایران و روسیه در دوران خاتمی"، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۹، بهار ۱۳۸۴، ص ۱۴۲.

۴۴. منوچهر مرادی، "نتایج نشست سازمان همکاری شانگهای در بیشکک"، همشهری دیپلماتیک، شماره ۱۷، ص ۶۱

۴۵. روزنامه حیات نو، ۷ مهر ۱۳۸۱، ص۸.

۴۶. در مورد رزمایش روسیه در دریای خزر بنگرید به: مصاحبه دکتر پیروز مجتهدزاده، روزنامه انتخاب، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۸۱.

۴۷. روزنامه جام جم، ۲۶ مرداد ۱۳۸۱ و اعتماد ۲۶ مرداد ۱۳۸۱.

48. Jean-Christopher Peuch, "Caspian: Militarization of The Sea, Myth or Reality?," (http://www.rfreloorg/nca/2002).

49. Freedman, op.cit, pp6-7.

۵۰. حمید ضیایی پرور، "پادگان خزر"، گزیده تحولات جهان، مؤسسه ابرار معاصر تهران، شماره ۱۸، ص ۶۹.

۵۱. همان، ص ۷۰.

۵۲. استفان بلانک، "همکاری ایران و روسیه در خزر"، ترجمه مجتبی دمیرچی، ماهنامه ایراس، شماره دوم، تیرماه ۱۳۸۴، ص ۲۵.

۵۳. عباس ملکی، " نظامی‌گری و دریای خزر"، (www.russiran.com)

۵۴. همان.

۵۵. همان.

56. Abbas Maleki, " Iran and Russia: Neighbours without Common Borders", in Russia and Asia, edited by Gennady Chufrin, Oxford Uni. Press, 1999, p.190.

۵۷. صفری، همان، صص ۸-۱۴۷ و همچنین برای مطالعه بیشتر بنگرید به: گفتگوی مطبوعاتی مهدی صفری با رسانه‌ها، ۱۲ بهمن ۱۳۸۶ (www.tabnak.ir).

۵۸. روزنامه اعتماد ملی، ۲۵ مهر ۱۳۸۶، ص ۲.
۵۹. مهدی سنایی، روابط ایران و روسیه، ویژه نامه نوروزی، روزنامه اعتماد ملی، بهار ۱۳۸۶، ص ۳۴.
۶۰. علی باقر نعمتی زرگران، "جایگاه و اهمیت ایران در سیاست خارجی روسیه" در مجموعه مقالات روابط ایران و روسیه، تهران: ایراس، ۱۳۸۷ (در دست چاپ).
۶۱. سرگی کاراگانف، "ابرقدرتی که دیگر نمی‌خواهد ابرقدرت باشد"، گفتگوی وحیدرضا نعیمی، روزنامه همشهری، ۱۰ اسفند ۱۳۸۲، ص ۶.
62. http://pe.rian.ru
۶۳. منوچهر مرادی، "روسیه و برنامه هسته‌ای ایران"، همشهری دیپلماتیک، اردیبهشت ۱۳۸۶، شماره دوم، ص ۱۸.
64. www2.dw-world.de/Persian/85/12/6.
65. http://pe.rian.ru(2007/10/24).
۶۶. ایرنا، ۲۶ و ۲۵ مهر ۱۳۸۶.
67. www.hamshahrionline.ir(27.02.2008).
68. www.russiran.com/october 18, 2007.

بخش ششم: مسائل، ظرفیت‌ها و راهکارها

با وجود بهبود کامل روابط ایران و روسیه در دو دهه اخیر و تفاوت‌های اساسی با روابط دو کشور در دوره‌های پیشین، اما بسیاری از تحلیل گران عقیده دارند که مناسبات دو کشور هنوز به ظرفیت‌های واقعی خود نرسیده و این بیشتر بخاطر برخی مسائل و مشکلات است که به عنوان مانع بر سر راه آنها وجود دارد. هدف ما در این بخش آن است که با بررسی مشکلات و موانع موجود بر سر راه بسط روابط دو کشور، ظرفیت‌های موجود و چشم‌انداز آینده آن را بیان و راهکارهایی را برای رساندن روابط به ظرفیت‌های واقعی ارائه کنیم.

۱. مسائل و مشکلات در روابط دو کشور

بیش از هر چیز باید به وجود ذهنیت‌ها و نگرش‌های منفی ناشی از حوادث تاریخی گذشته به عنوان مانع گسترش مناسبات اشاره کرد. در طرف ایرانی، نام روس با جنگ‌های تجاوزگرانه اوایل قرن ۱۹، اشغال ایران در جنگ جهانی اول و دوم، به توپ بستن مجلس شورای ملی از سوی لیاخوف روسی، گلوله باران حرم مطهر امام رضا (ع) توسط نظامیان روس، اشغال پارک اتابک برای استقرار سفارت روسیه، حمایت از جدایی طلبی در جریان جنگ جهانی دوم، نفوذ ایدئولوژیک به ایران، ناکامی‌های نسلی از روشنفکران مارکسیت در کشور، ناکامی نظام کمونیستی و فروپاشی گره خورده است. این نگرش در توده‌های مردم، روشنفکران و بخشی از دولتمردان کمابیش وجود دارد و تلاش‌ها برای ترسیم چهره‌ای مثبت در سالهای اخیر به کندی کامیابی داشته است. این چهره را البته تبلیغات رسانه ای امریکا و اروپا، بدتر ترسیم کرده‌اند. آشنایی و تأثیر پذیری مردم و روشنفکران ایرانی با تمدن، فرهنگ و زبان و ادبیات غربی نیز در فراگیری آن مؤثر بوده است. در کنار این، عدم آشنایی با روسیه و زبان و فرهنگ آن هم فضای ابهام را دامن زده است.

در طرف روسی نیز ایران کشوری پنداشته می شود که توجه به غرب بطور جدی برای آن مهم است و هر آن ممکن است با برقراری ارتباط با جهان غرب و بویژه امریکا به

جمع محاصره کنندگان روسیه بپیوندند. از طرفی، فقدان آشنایی جامعه روس با ایران، باعث شده که آن را به عنوان تهدید بنگرند؛ بطوری که در نظرسنجی‌ها نگاه به ایران چندان دوستانه نیست و بویژه رسانه‌های غربی در ترس روس‌ها از ایران مؤثر بوده‌اند. مشکلاتی که روس‌ها با چچن‌ها داشته‌اند نیز در قراردادن همه مسلمان‌ها در یک مجموعه و احساس نگرانی نسبت به همه آنها نقش مهمی داشته است.[۱]

برخی نظرسنجی‌ها حکایت از آن دارد که نگاه مثبتی نسبت به ایران در میان مردم روسیه وجود ندارد و آنجا که بحث تهدیدات مطرح می‌شود، همه مسلمانان از جمله ایران پس از امریکا و چین قرار می‌گیرند. همچنین در یک نظرسنجی دیگر که "بنیاد افکار عمومی" روسیه در ۲۲ و ۲۳ آوریل ۲۰۰۶ انجام داده، ۳۷ درصد ایران را دوست و ۲۷ درصد آن را غیر دوست دانسته و ۳۶ درصد هم نظری نداشته‌اند. در مورد همکاری روسیه با ایران و توسعه انرژی هسته‌ای نیز ۳۸ درصد موافق، ۲۵ درصد مخالف، ۱۹ درصد بی تفاوت، ۱۸ درصد ناآگاه از موضوع بوده اند. ۳۷ درصد مردم ایران را غیر متجاوز، ۳۴ درصد آن را متجاوز دانسته و ۲۹ درصد نظری نداشته‌اند.[۲] مردم روسیه شناختی از ایران ندارند و بعضاً آن را با عراق یکی می‌بینند و اخبار در مورد ایران هم در بسیاری موارد تکرار خبرهای رسانه‌های غربی است. این موضوع به این خاطر است که در روسیه، نگاه مثبتی نسبت به اروپا وجود دارد و روس‌ها خود را اروپایی می‌دانند. شاید مسائل بوسنی هم بی تأثیر نبوده و حمایت ایران از مسلمانان بوسنی برای روس‌ها مسأله مهمی بوده است. البته در میان سیاستمداران و نخبگان کمونیست، اسلاوگرا و اوراسیاگرا، برخلاف غرب‌گرایان، نگاه مساعدتری نسبت به ایران وجود دارد و بویژه بخاطر سکوت ایران در قبال مسائل چچن، وجهه ایران در میان آن گروهها بسیار بهتر از قبل شده است.

بحث بالا بیشتر به توده‌های مردم و روشنفکران اختصاص داشت، اما دولتمردان دو کشور نیز به نظر می‌رسد تا حدودی هنوز در فضای مبهمی نسبت به یکدیگر قرار دارند. این موضوع در فقدان درک روشن از جایگاه هر کشور در سیاست خارجی دیگر ریشه دارد. از نگاه ایران، روسیه یک بازیگر قدرتمند است که تحت رهبری مأموران کا گ ب، نظامیان و ملی گراها قصد انتقام از امریکا و غرب را دارد و بزودی به این نقطه خواهد رسید. لذا هر حرکت در روسیه و هر اظهار عقیده‌ای که در آن به امریکا و خصومت با آن اشاره‌ای می‌شود به عنوان رسیدن به زمان موعود پنداشته می‌شود. از این نگاه، سرانجام روسیه در مقابل

امریکا قرار می‌گیرد و اگر چه این وضعیت دیر یا زود دارد، اما سوخت و سوز ندارد. از این نگاه، دولت روسیه، جمهوری اسلامی ایران را بازیگری قدرتمند و ضروری برای آن فضای تنش‌آمیز می‌بیند و ایران اولویت بالایی در سیاست خارجی روسیه دارد.

اما جالب این است که روس‌ها کاملاً عکس این قضیه را در مورد ایران در نظر دارند. آنها برای استقلال عمل ایران چندان اصالتی قائل نیستند و ایران را کشوری جهان سومی می‌پندارند که برای ایجاد برخی دردسرها برای امریکا در سیاست بین المللی موجود اهمیت دارد. اما این وضعیت نباید هزینه‌ای برای روسیه ایجاد کند؛ چرا که روسیه اولویت‌های مهم‌تری نظیر سی.آی.اس (و البته بخش اروپایی آن)، اروپا، امریکا و شرق دارد و ایران در درون اولویت پنجم (خاورمیانه) است. روس‌ها انتظار دارند هر جا که اشاره کنند، ایران باید مخالفت‌های ضد سیستمی خود را خاتمه دهد تا آنها بر سر دوراهی های دشوار انتخاب یک طرف قرار نگیرند. به بیان روشن‌تر، دو طرف انتظارات مهم و غیرواقعی از یکدیگر دارند. ایران، روسیه را بیشتر برای سطح کلان نظام بین‌الملل (مقابله با امریکا) می‌خواهد و روسیه، ایران را برای سطوح دوجانبه و منطقه‌ای نیاز دارد.

اما جدا از این مسائل که بیشتر به نگرش‌ها، ذهنیت‌ها، تصورات و برداشت‌ها برمی‌گردد، در عرصه‌های عملی و عینی نیز مشکلاتی هست که به آنها اشاره می‌کنیم. همکاری دو کشور در سطح منطقه‌ای، بیشتر دایر بر عدم مزاحمت برای همدیگر بوده و کمتر به مسائل پویا، سازنده و آینده‌نگرانه تعلق گرفته است. نمونه عینی آن را در فقدان تشکیلات و سازوکاری برای حل و فصل مسائل منطقه‌ای خزر، آسیای مرکزی و قفقاز می‌توان دید. روسیه کمتر مایل بوده که ساختارهایی شکل بگیرد که کشور دیگری چون ایران در آن نقش داشته باشد و منطقه را حیاط خلوت و حوزه انحصاری منافع خود دانسته و انتظار دارند که جمهوری اسلامی ایران نیز این وضعیت را محترم بشمرد. این در حالی است که در مناطق مذکور کشورهای ترکیه، چین، امریکا و اروپا و کشورهای عرب بطور جدی فعال هستند.

یکی از مشکلات روسیه با جمهوری اسلامی ایران به مسائل دریای خزر برمی‌گردد. روس‌ها در توافقات آشکار و پنهان خود با کشورهای ساحلی دریای خزر، متأسفانه چندان خواسته‌های ایران را در نظر نگرفته اند. از نظر مسکو، خط فاصل بین ایران و کشورهای همسایه، همان خط آستارا ـ حسینقلی است که در زمان شوروی به طور یکجانبه و بر اساس

توافق داخلی میان جمهوری‌های اتحاد شوروی ترسیم شده است. عملکرد روس‌ها طی هفده سال اخیر نیز چیزی غیر از این نبوده است و کمتر حاضر به اظهار نظر، بیانیه و یا توافقی بوده‌اند که فراتر از این خط را برای ایران در نظر بگیرد. توافقات و قراردادهای دو جانبه روسیه ـ قزاقستان و روسیه ـ آذربایجان، موضع ایران را در اقلیت قرار داده و در واقع، تهران را در قبال عمل انجام شده قرار داده است. جمهوری اسلامی ایران نیز هرگز حاضر به پذیرش این خط موهوم که سهم ایران را به حدود ۱۲ درصد دریای خزر کاهش می‌دهد، نشده است.

دو کشور نسبت به عبور خطوط انتقال انرژی از مبداء دریای خزر به سمت بازارهای مصرف نگاه متفاوتی دارند. مسکو به شکل‌های مختلف کوشیده است تا کشورهای منطقه را وادار به انتخاب مسیر شمالی نماید و جمهوری اسلامی ایران نیز بطور طبیعی، مسیر جنوبی را به عنوان نزدیک‌ترین و کم هزینه‌ترین مسیر انتقال انرژی مطرح نماید. در حال حاضر بیشتر انرژی منطقه از طریق مسیر شمالی و سپس خط انتقال باکو- تفلیس- جیهان انتقال می‌یابد.

در مورد فروش انرژی به کشورهای مختلف نیز رقابت‌هایی میان دو کشور وجود دارد. پس از آنکه جمهوری اسلامی ایران خط لوله گاز انتقالی به ارمنستان را با ظرفیت ۲ میلیارد متر مکعب گاز در سال افتتاح نمود، روسیه تمام سهام شرکت گازی ارمنستان را بوسیله شرکت گازپروم خریداری نمود و مسئولیت توزیع آن را عهده دار شد[۳] گفته می‌شود که حتی شرکت روسی کوشیده قطر لوله انتقال گاز ارمنستان را در مناطق شمالی از ۱/۴۲۰ میلی متر به ۷۰۰ میلی متر کاهش دهد و مانع از انتقال گاز از این طریق به گرجستان گردد. در جریان بحران میان روسیه و گرجستان و قطع انرژی به تفلیس در زمستان ۱۳۸۴ نیز پس از آنکه جمهوری اسلامی ایران اعلام آمادگی کرد که به گرجستان کمک کند، روس‌ها نگرانی خود را از این موضوع ابراز داشتند.

همچنین، در جریان حوادث سالهای ۸۶ و ۱۳۸۵ در جریان انتقال گاز به اوکراین و اروپا، نیز کشورهای غربی تمایل خود را برای تأمین بخشی از گاز مورد نیاز از ایران ابراز داشتند. در دیدار منوچهر متکی وزیر امور خارجه ایران از لیسبون، او اعلام کرد که تهران آمادگی صادرات گاز خود از طریق خط لوله " نابوکو" را به اروپا دارد.[۴] سفیر ایران در آذربایجان نیز از حضور تهران در احداث پروژه خط لوله "جریان سفید" (که اوکراین آن را

تبلیغ می‌کند و قرار است از ترکمنستان، آذربایجان، گرجستان و اوکراین تا اتریش عبور کند) خبر داده است. هدف پروژه "نابوکو" کاهش وابستگی اروپا به مواد انرژی از روسیه است.(۵)

به هرحال، روسیه به عنوان یک ابر قدرت انرژی با حضور رقبا در بازار گاز اروپا بطور جدی مخالفت می‌کند و در مقابل برای صدور گاز ایران به شرق حاضر به سرمایه‌گذاری است که نمونه آن پیشنهاد گازپروم برای سرمایه گذاری در خط انتقال گاز ایران به پاکستان و هند است.(۶)

جدا از این مسائل کلی در مناسبات دو کشور، برخی مشکلات فنی نیز وجود دارد که مانع پیشرفت همکاری‌های اقتصادی است.

الف) مسأله اول، برقراری همکاری بین بانکهای دو کشور است که بانکهای روسیه با بانکهای ایرانی روابط کاری ندارند که این امر مانع از اجرای محاسبات بین کارفرمایان و تجار روسیه و ایرانی می‌شود.

ب) مسأله دوم تأمین اطلاعاتی روابط است. کارفرمایان ایرانی به ویژه بخش نوظهور صنعتی ایران از بازار روسیه اطلاعات کافی ندارند و کارفرمایان روسی هم بازار ایرانی را خوب نمی‌شناسند. لذا ایران به روسیه کالاهای سنتی خود را صادر می‌کند.

پ) امکان توسعه روابط بین مناطق ایران و روسیه نیز مورد استفاده کافی قرار نگرفته است. یک مشکل دیگر افزایش رقابت از سوی کشورهای جامعه مشترک‌المنافع و به خصوص اوکراین در بازار ایرانی است. با توجه به اینکه روابط بازاری از رقابت جدایی‌ناپذیر است، این وضع طبیعی و موجه به نظر می‌رسد. ولی شرکتها و کمپانی‌هایی که در بازار ایرانی فعالیت می‌کنند، گاهی اوقات برای این رقابت آمادگی ندارند. شرایط قراردادهایی که آنها پیشنهاد می‌کنند، گاهی اوقات رقابت‌پذیر نیست.

ت) روس‌ها مدعی هستند که ایران در توسعه مناسبات اقتصادی خود با روسیه برخورد گزینشی از خود نشان می‌دهد و ترجیح می‌دهد در زمینه‌هایی که برای آن جالب‌تر است، یعنی عرصه همکاری‌های نظامی با روسیه همکاری کند و روابط اقتصادی خوب توسعه نمی‌یابد.

ث) یک مشکل دیگر به موازنه پرداخت‌ها بر می‌گردد که در برخی سالها ۱ به ۹ و در برخی سالها هم ۱ به ۵ به زیان ایران است.(۷)

متأسفانه، روابط اقتصادی دو کشور با وجود برخی پیشرفتها، همچنان نتوانسته از ظرفیت‌های واقعی موجود استفاده کند. از دلایل مشکلات و نارسایی‌ها و در نتیجه، عدم توسعه مناسب همکاری‌های اقتصاد بین ایران و روسیه می‌توان به عدم انجام تعهدات طرفین در قبال یکدیگر، مشکلات پرداختهای پولی و مالی از طرف ایران (با توجه به تراز پرداخت منفی زیاد آن) و در نتیجه عدم تأمین نیازهای ایران، قوانین بازرگانی دو کشور، عدم هماهنگی نیازهای متقابل و در یک کلام مکمل نبودن اقتصاد آنها اشاره کرد. مسئولان اقتصادی ایران نیز، مسائل و چالش‌های توسعه روابط بازرگانی دو کشور را در چهار محور زیر می‌دانند: حمل و نقل، بانک، بازاریابی، اطلاع رسانی و امور نمایشگاهی و استاندارد. در جلسه‌ای با حضور دست‌اندرکاران اقتصادی مرتبط با روسیه و سفیر ایران در مسکو، موارد زیر به عنوان مشکلات اجرایی تجارت با روسیه بیان شد

۱) عدم باور و حتی شناخت صحیح صاحبان صنایع و بازرگانان روسی از صنعت قطعه سازی کشور ایران؛

۲) هزینه بالای مشارکت در رویدادهای تجاری کشور روسیه و بازاریابی در این کشور برای صادرکنندگان بخش خصوصی کشور؛

۳) عدم وجود اطلاعات کافی از شرایط بازار روسیه، پتانسیل‌های وارداتی، سطح قیمت‌ها، تعرفه‌ها و هزینه‌های صدور کالاهای صنعتی به روسیه؛ و

۴) عدم کارایی و اثربخشی لازم رایزنی بازرگانی و بخش اقتصادی سفارت در حمایت از توسعه تجارت کالاهای صنعتی با روسیه در زمینه جمع‌آوری اطلاعات، کشف فرصت‌های تجاری و سایر حمایت های سیاسی و دولتی که در مورد کشورهای رقیب ایران در بازار روسیه وجود دارد.[۸]

یکی از مهم‌ترین زمینه های همکاری دو کشور تبادلات اقتصادی است که به دلیل ساختار اقتصادی هرگز متناسب با ظرفیت های دو کشور نبوده است. دلایل رشد ناقص همکاری‌های اقتصادی را می‌توان به شرح ذیل عنوان کرد:

۱) ساختار نامتناسب اقتصادی و تجاری: روسیه به دلیل سابقه اقتصاد کمونیستی و دولتی و ایران نیز به دلیل ساختار غالب اقتصاد دولتی نتوانسته‌اند همکاری‌های اقتصادی خود را توسعه دهند. البته این مسئله طی سال‌های دهه ۱۹۹۰ تحولات خوبی داشته، اما به

دلیل ضعف بخش خصوصی و نقش کمرنگ آن در همکاری‌های بین دو کشور توسعه این روابط تضعیف شد.

۲) روند طولانی بوروکراتیک و اداری: بیشتر شریان های اصلی اقتصادی همچنان در دست دولت است و این وضعیت جوابگوی یک تجارت پررونق نیست.

۳) نبود شناخت و آگاهی لازم: یکی از موانع همکاری اقتصادی دو طرف یا آشنایی با بازار هدف است. برخلاف همکاری با غرب و آسیای شرقی که برنامه‌های هدفمندی برای شناخت کیفیت کالا و توانایی‌های خود ارائه داده‌اند، این مسئله در مورد ایران و روسیه کمتر به چشم می‌آید. در نتیجه باعث حضور ضعیف در بازارهای یکدیگر شده‌اند.

۴) اقتصادی نبودن و مرغوبیت کم کالاهای ارائه شده: هنوز ویژگی تولید انبوه با هزینه کم و همچنین رعایت استانداردهای لازم در کالاهای دو کشور وجود ندارد. این مسئله در کنار رقبای قوی شرق و جنوب شرقی آسیا که توانایی‌های بالای تجاری و تولیدی دارند یکی از موانع همکاری اقتصادی محسوب می‌شود.[۹]

مجموع این عوامل باعث شده بود که همکاری‌های دو کشور در زمینه های اقتصادی از کیفیت و کمیت لازم برخوردار نباشد.

کارشناسان روسی مشکلات موجود دو کشور را در نبودن مرز مشترک زمینی و توسعه کند ارتباطات می‌دانند. اما کارشناسان ایران به نبود بنگاه یا مؤسسه مشاوره‌ای جهت معرفی تجار معتبر، تغییرات تعرفه‌ای در گمرک روسیه و عدم انجام تعهدات کارخانجات روسی اشاره می‌کنند. مجموع این مشکلات منجر به کندی پیشرفت روابط دو کشور در زمینه اقتصادی شده است.

۲. ظرفیت‌های روابط دو کشور

با وجود مشکلات موجود در روابط دو کشور که تا حدودی می‌تواند طبیعی نیز باشد؛ چرا که همه دولت‌ها منافع ملی خود را دنبال می‌کنند و این وضع در هر صورت مسائلی را ایجاد می‌کند، اما تجربه همکاری‌های دو دهه نشان از وجود ظرفیت‌هایی است که اگر دولتمردان اراده خود را جدی‌تر کرده و ساختارهای موجود یاری کنند، دو کشور با وجود مشکلاتی که در پیوندهای خود داشته‌اند، می‌توانند در مجموعه‌ای از موضوعات با یکدیگر همکاری نمایند و تجربه اخیر می‌تواند بستری مهم برای گسترش همکاری‌ها در آینده باشد.

در واقع، آنچه که طی دو دهه اخیر میان دو کشور گذشته کمک می کند که دو طرف با شناخت بهتر و مفیدتر مناسبات را دنبال کنند.

در آسیای مرکزی دو کشور در مورد ایجاد سازش در تاجیکستان (۶-۱۹۹۴) و حمایت از نیروهای ائتلاف شمال افغانستان، شامل نیروهای ربانی و احمد شاه مسعود (۲۰۰۱-۱۹۹۶) همکاری های مفیدی داشته اند، و سران دو کشور از سال ۲۰۰۵، در نشست‌های سازمان همکاری شانگهای شرکت کرده است. پس از سال ۲۰۰۱، بخاطر حضور نیروهای امریکایی در افغانستان و استقرار در چند پایگاه در آسیای مرکزی ـ که با موافقت روسیه انجام شد ـ بار دیگر نوعی نگرانی مشترک میان تهران و مسکو در مورد آینده این وضعیت ایجاد شد که اوج آن درخواست سازمان همکاری شانگهای در سال ۲۰۰۵ از امریکا برای تعیین زمان خروج از این پایگاهها بود که در مورد ازبکستان بخاطر پافشاری دولت اسلام کریم‌اف پس از بحران اندیجان عملی گردید. در حال حاضر، در مورد آسیای مرکزی، مسأله خاصی میان دو کشور چه به لحاظ همکاری و چه رقابت وجود ندارد و توجه روسیه بیشتر به حمایت از حکومت‌های منطقه در مقابل وقوع انقلاب‌های رنگی است و جمهوری اسلامی ایران نیز با آن مخالفت ندارد. یک ظرفیت مهم مربوط به همکاری‌های منطقه‌ای است. متأسفانه ایران و روسیه در هیچ کدام از مناطق مشترک (آسیای مرکزی، قفقاز و خزر) در هیچ نهاد مشترکی عضو اسمی نیستند. ایران عضو ناظر سازمان همکاری شانگهای است. با وجود گذشت دو دهه و گفتگوهای مکرر، هنوز هیچ تشکیلات رسمی و دائمی در حوزه خزر وجود ندارد. در قفقاز نیز وضع حتی بدتر از آن است. دو کشور می‌توانند نهاد یا نهادهایی مشترک برای همکاری و همگرایی منطقه‌ای با حضور کشورهای منطقه در موضوعات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، زیست محیطی، سیاسی و امنیتی ایجاد کنند. تجربه نشست‌های تخصصی و عمومی در سطوح مختلف در مورد دریای خزر می‌تواند به تسریع در تشکیل دبیرخانه دائمی و تعریف سازوکارهای قانونی آن به یک سازمان قدرتمند در راستای منافع مشترک همه اعضای " جامعه خزری" کمک کند. ضرورت‌ها، هماهنگی‌ها و موفقیت‌ها در چنین عرصه‌ای به صورت افقی و عمودی به سایر موضوعات، مناطق و حوزه‌ها تسری پیدا خواهد کرد.

یکی دیگر از ظرفیت های مطرح برای دو کشور در این رابطه، موضوع تشکیل " اپک گازی" است. پس از پیشنهاد رهبر انقلاب اسلامی ایران در دیدار با دبیر شورای امنیت

روسیه مبنی بر "تشکیل سازمانی بـرای همکـاری هـای دو کـشور در زمینـه گـاز همچـون اپک"[۱۰] و تأکید بر این موضوع از سوی رئیس جمهور در نشست سازمان همکاری شانگهای، وزیر انرژی روسیه نیز در دیدارش از الجزایر آن را مطرح نمـود. کـشورهای ایـران، روسـیه و قطر بیش از ۳۰ درصد گاز جهان را استخراج می‌کنند و کشورهای دیگر نظیر الجزایر، لیبی، مالی، موریتانی و کشورهای آسیای مرکزی نیز می‌توانند در تشکیل سازمانی برای هماهنگی سیاست‌های خود مشارکت کنند. البته، کشورهای روسیه، ایران، الجزایر و قطر نشست‌هـایی برای همکاری در زمینه فروش گاز برگزار کرده‌اند که می تواند هسته اولیه تـشکیل سـازمان مذکور گردد. با وجود این، مشکلاتی نیز بر سر راه تشکیل این سازمان وجـود دارد و امریکـا نیز مخالفت خود را با آن اعلام کرده است. در روسیه، با وجود استقبال از این ایده، امـا آن را به همکاری بجای تشکیل کارتل نظیر اپک محدود کرده اند.[۱۱]

با ایجاد اشکال جدید همکاری می‌توان به پیشرفت قابل توجهی در توسعه روابط دوجانبه بویژه در حوزه روابط اقتصادی بین دو کشور دست یافت. نه تنها مقامات حکومتی، دیپلمات‌ها و اعضای کمیسیون بین دولتی همکاری بازرگانی و اقتصادی بلکه اقشار وسیع کارفرمایان، دانشمندان، هنرمندان و محافل اجتماعی باید در این امر مهم شرکت کنند. باید مرکز دوجانبه همکاری اقتصادی، علمی ـ فنی و فرهنگی را با نمایندگی‌ها در مسکو و تهران و در شهرهای بزرگ دیگر دو کشور تأسیس کرد. به نظر می‌رسد که امکان برطرف کردن مسایل و مشکلات موجود در همکاری، امکان‌پذیر است. مهمتر از همه این است که اقتصادهای ایران و روسیه در موارد مختلفی همدیگر را تکمیل می‌کنند و لذا شالوده خوبی برای رشد تبادلات بازرگانی، سرمایه‌گذاری‌های متقابل و شرکت در طرحهای حمل و نقلی و انرژی در سرزمین دو کشور همسایه وجود دارد.

از دیگر ظرفیت‌های موجود در روابط دو کشور، تبادل دانشجو و استاد میان مراکز علمی و تسهیل رفت و آمدهای اجتماعی جهت شناخت و نزدیکی فرهنگی دو ملت است. تا پیش از انقلاب اکتبر، چنین تعاملاتی به شکل گسترده وجود داشته، اما پس از آن، مرزهای دو کشور بسته شده و تبادلات رسمی محدودی معمول بوده است. این گسستگی فرهنگی و اجتماعی، جدایی دو ملت و دو حکومت را رقم زده و هنوز هم عرصه را بر اراده نخبگان اجرایی تنگ می‌کند. هم ایران و هم روسیه، چه به لحاظ پیشینه تاریخی و فرهنگی و چه به

لحاظ تشابهات بویژه در حوزه های مشترک نظیر قفقاز شمالی، ولگای مرکزی و اورال، جاذبه‌های مهمی برای همدیگر دارند.

۳. پیشنهادات

ظرفیت‌های همکاری دو کشور، آنگونه که تحلیل می‌کنند بسیار فراتر از حجم روابط موجود است و برای کاستن از موانع، می‌توان راهکارهای مختلفی را ارائه کرد. پیش از هر اقدامی، ضرورت دارد که سیاست خارجی روسیه و جایگاه آن را واقعی ببینیم و انتظارات خود را بر اساس آن تنظیم نمائیم. روسیه بارها اعلام کرده که همکاری‌هایش با ایران نباید در تقابل با منافع دیگرش در ارتباط با قدرت‌های غربی قرار گیرد. در واقع، سیاست روسیه از پیچیدگی خاصی برخوردار است و در روند شکل‌گیری تصمیمات در این کشور، یک صفحه شطرنج قابل تصور است که گروههای سیاسی مختلف و دسته‌بندی‌های ذینفع اقتصادی تأثیرگذار هستند و از این رو، سیاست‌های آن کشور در موارد مختلف متاثر از چنین وضعی بوده و قابل پیش‌بینی هم نیست. اما این واقعیت، مانع از آن نیست که سطح روابط دو کشور در حوزه‌های غیرحساس‌تر محدود بماند. نمونه آن روابط روسیه با ترکیه و اسرائیل است که با وجود مشکلات مختلف، اما به لحاظ اقتصادی حدود ۴ تا ۵ برابر ایران است.

نکته بعدی در روابط دو کشور، وجود یک بازی یک طرفه برای ایران، اما دو طرفه برای روسیه است که باید فکری به حال آن کرد. روسیه در بسیاری از موضوعات می‌داند که ایران گزینه دیگری در پیش رو ندارد و از این رو ناگزیر به پذیرش است. هر چه گزینه‌های ایران بیشتر شود، هر دو کشور در وضعیت واقعی‌تری قرار خواهند گرفت. در چنین شرایطی می‌توان روابط استراتژیک را بر روسیه تحمیل کرد. هر رابطه‌ای میان کشورها می‌تواند از منطق عوامل داخلی و نیازهای اقتصادی، جغرافیا و تهدیدات مشترک متأثر شود. اینها را می‌توان به لحاظ هویتی اینگونه تعریف کرد که هر رابطه یا به خاطر "خود و داشته‌های خود" است یا به خاطر "نفی دیگری". روابط ایران و روسیه بایستی به سمت داشته‌های خود و هویت خود و عناصر مشترک ایجابی حرکت کند، آنگاه دومی را نیز با خود به همراه خواهد داشت. برای تحقق چنین وضعیتی، تهران و مسکو شایسته است طوری برنامه‌ریزی کنند که بخاطر ظرفیت‌های ایجابی و مثبت یکدیگر، همدیگر و منافع و رفتارهای خود را تعریف کرده و بنیان تعاملات را بر پایه آن قرار دهند. چنین رابطه‌ای، آنگاه از زیر بار نگرانی

نزدیک شدن یکی به رقیب یا دشمن دیگری درآمده و از استقلال وجودی برخوردار خواهد شد. بخش مهمی از بی‌تحرکی‌های موجود در همکاری‌های تهران و مسکو در دو دهه کنونی به این واقعیت گره خورده است که هر یکی در بیم و انتظار است که تکلیف روابط دیگری با امریکا چه خواهد شد. ایران و روسیه باید بنیان‌های موجود و داشته‌های خود برای ایجاد ارتباط را به گرمی تقویت کرده و به آینده بیندیشند.

شاید بتوان دو روند را در روابط دو کشور طی دو دهه اخیر مطرح کرد. نخست، روابط سیاسی و دوم، روابط اقتصادی. با وجود اهمیت روابط سیاسی، اما واقعیت‌های موجود نشان می‌دهد که روابط اقتصادی دو کشور به آرامی و به شکل مؤثرتری پیش رفته و در آینده بخش سیاسی را نیز فعال‌تر خواهد کرد. لذا یک پیشنهاد عملی آنست که بنیان روابط دو کشور را بایستی بیشتر بر روابط اقتصادی قرار داد که بدنبال آن روابط سیاسی و فرهنگی هم تعمیق خواهد یافت. برای گسترش روابط اقتصادی می‌توان موارد زیر را جدی‌تر دنبال کرد:

۱) تبادل هیات های اقتصادی و تجاری و بالا بردن سطح تماس مقامات ذی صلاح دو کشور برای آشنایی بیشتر و درک متقابل؛

۲) برگزاری نمایشگاه های اختصاصی تجاری در دو کشور، تبادل هیأت‌های اقتصادی به ویژه اتاق بازرگانی، صنایع و معادن برای آشنایی بیشتر با بازارهای طرف مقابل؛

۳) ایجاد و تقویت لابی‌های لازم برای تسهیل در تصویب و اجرای قوانین؛

۴) امضای اسناد لازم برای کم کردن موانع دولتی تجاری و اقتصادی و فراهم کردن زمینه‌های حقوقی در بخش اقتصاد؛

۵) تاسیس شعبه‌های بانک ملی در روسیه برای تسهیل فرآیند مالی کارهای تجاری و ارائه خدمات نظیر اختصاص وام؛

۶) ایجاد زیر ساخت‌های حمل و نقل و تحرک بخشیدن حمل و نقل در هوا، دریا و خشکی برای تسهیل ترانزیت کالا و نیز استفاده از مسیر داغستان و باکو؛

۷) استفاده از تکنولوژی اطلاعاتی برای ایجاد سایت‌های تجاری و ارائه آخرین آمار و اطلاعات لازم در این سایت‌ها و نیز ارائه آخرین بسته‌های اطلاعاتی مناسب هر بازار به صادرکنندگان؛

۸) تصویب قوانین و مقررات در جهت حمایت‌های مالی به صورت اعتبار و بیمه برای تجار؛

۹) از آنجائیکه شهر مسکو برای سایر ایالت‌های روسیه و کشور روسیه برای کشورهای CIS در حکم سرمشق و الگوی سلایق مصرفی مطرح می‌باشند، نفوذ در بازار مسکو و روسیه هر چند در ابتدا متضمن پرداخت هزینه‌های نسبتاً بالایی می‌باشد لیکن در بلند مدت و در جهت فتح سایر بازارهای CIS، مزیت‌ها و صرفه اقتصادی لازم را دارا می‌باشد؛

۱۰) در دوره‌های گذشته در معرفی و انتخاب رایزنان بازرگانی ملاحظات سیاسی و دولتی مطرح بوده و توانایی‌های فنی و کارشناسی لازم لحاظ نگردیده بود که امیدواریم در دوره جدید انتخابات رایزنان با دقت و درایت بیشتری صورت پذیرد؛

۱۱) با توجه به قرار گرفتن اقتصاد روسیه در شرایط جهش و رونق اقتصادی در بخش مصرف و تدوین قوانین تجاری جدید در این کشور، پیشنهاد می‌گردد در اسرع وقت نسبت به ثبت یک شرکت روسی در شهر مسکو اقدام نموده و مقدمات خرید دفتر تجاری در این شهر فراهم گردد؛

۱۲) با توجه به محدودیت‌های کارشناسی و اداری بخش دولتی در فعالیت‌های بازاریابی پیشنهاد می‌گردد در صورت تهیه دفتر تجاری در مسکو، اداره فعالیت‌های این دفتر با حضور صادرکنندگان بخش خصوصی به صورت سندیکایی سهامی یا انواع دیگر روشهای مشارکت اقدام گردد؛

۱۳) با همکاری اداره استاندارد روسیه، شرکت‌های تولید کننده کالا به مقصد بازار روسیه نشان استاندارد آن کشور را دریافت نمایند تا با تسهیل ورود کالاها به روسیه از سوء استفاده احتمالی رقبا نیز جلوگیری شود؛

۱۴) تعادل بخشیدن به تراز پرداخت‌های دو کشور.[۱۲]

منابع

1. Carol Saivetz, "Russia's Iran Dilemma", Russian Analytical Digest, No.6, September. 19, 2006. pp.9-11.

2. Russian polling Institute FOM (Public Opinion Foundation), 22-23 April 2006 (http://bd.fom.ru/report/cart/frontier/countries/ Iran2/tb 061712).

۳. عباس ملکی، " چالش‌ها و فرصت های ایران در آسیای مرکزی و قفقاز"، در مصاحبه با مریم مهدوی اصل، ۱۵ فروردین ۱۳۸۶.، به نقل از : (www.iras.ir)

4.www.russiran.com/ archives/002309.shtml (feb.2, 2008).

5. http://pe.rian.ru/23/11/1386.

۶. سید رسول موسوی، " ابرقدرت انرژی: جایگاه روسیه در عصر حاکمیت نفت "، همشهری دیپلماتیک، نیمه بهمن ماه ۱۳۸۶، شماره ۲۲، ص ۴۵.

۷.گزارش هیات اعزامی به مسکو، ۱۳۸۶/۶/۱۱، سایت سازمان توسعه تجارت ایران (www.tpo.ir).

۸. بنگرید به :

http://www.top.ir/27/02/2008

۹. صفری، همان، صص ۲-۱۳۱.

۱۰. ایرنا، ۱۳۸۵/۱۱/۸.

۱۱. ملکی، همان.

۱۲. برای مطالعه بیشتر بنگرید به: سایت سازمان توسعه تجارت ایران

http://www.tpo.ir

نتیجه گیری

دگرگونی نظام‌های سیاسی، موقعیت ژئوپلیتیک و منطقه‌ای و ساختار نظام بین‌الملل، دو دولت ایران و روسیه را در وضعیت ویژه‌ای برای همکاری قرار داده و دوره‌ای از مناسبات را برای دو کشور در دو دهه کنونی فراهم آورده است. وجود ایران پس از انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی و روسیه پس از امپراطوری شوروی و نظام کمونیستی و دور از سرزمین ایران، به پیدایش یک منطقه حائل انجامیده که دغدغه‌های مشترکی چون کنترل بحران‌های موجود و روزافزون، حفظ وضع موجود و ثبات منطقه‌ای، و سد نفوذ قدرت‌های بزرگ و سایر کشورهای دورتر، دو دولت را به سمت همکاری در موارد متعدد رانده است.

دو دولت همچنین بخاطر مسائل داخلی و مشکلات جداگانه با جهان خارج نیازمند همدیگر شده‌اند. جمهوری اسلامی ایران در دوره سازندگی و تحت فشارها و تحریم‌های غرب و نیز درگیر در مشکلات مربوط به پرونده هسته‌ای و روسیه در دوره " گیجی پس از امپراطوری" و اوضاع نابسامان داخلی و در معرض مداخلات خارجی و پیشروی اروپا و نهادهای غربی به شکل‌های مختلف، به عنوان دو قدرت با نفوذ ویژه در حوزه‌های منطقه‌ای و نقش جهانی، به یکدیگر چون "همکارانی مهم" برای گذار از وضعیت‌های مشکل به فضایی فراتر از هژمونی امریکا و یکجانبه‌گرایی امریکا چشم دوخته و به آینده امیدوار شده‌اند. در این میان، مشکلات امریکا، بدبینی جهانی نسبت به آن و نقش روز افزون قدرت‌های منطقه ای در حال ظهور مانند چین، هند و برزیل نیز این وضع را محقق شدنی ساخته‌اند.

از این رو، می‌بینیم که عوامل داخلی (بویژه نظام های سیاسی)، منطقه‌ای (محیط حائل میان دو کشور) و بین‌المللی (نگرانی جدی نسبت به ساختار شکل گرفته در دوران پس از جنگ سرد و بویژه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱) به گسترش پیوندهای ایرانی - روسی کمک کرده و شرایط را برای این همکاری‌های مهم فراهم کرده‌اند. اما در این میان، سه عنصر هویت، ژئوپلیتیک و تهدید بسیار موثر هستند. در واقع این سه مفهوم چون روحی در سطوح سه‌گانه مذکور (داخلی، منطقه ای و بین‌المللی) دمیده شده و فضای همکاری لازم را فراهم ساخته‌اند. ایران انقلابی مستقل و عمل‌گرا و فدراسیون روسیه بازگشته به مرزهای قرن هفده، قدرتمند و عمل‌گرا در وضعیت ژئوپلیتیک دور از هم و در عین حال نزدیک در حوزه منافع مشترک در منطقه " اوراسیای مرکزی"، و در

معرض فشارهای امریکا و اروپا و مدعی دگرگونی نظام جهانی، چاره کار و سود متقابل را در همکاری و همراهی جسته‌اند؛ فضایی که در چهارصد سال گذشته منحصر به فرد پنداشته می‌شود.

اما چرا با وجود چنین بسترهای مهمی، این مناسبات به " اتحاد " ختم نمی‌شود؟ واقعیت امر آنست که همان عواملی که دست‌اندرکار پیوندها و همکاری‌های دو ملت شده‌اند، در کنار برخی عوامل دیگر، محدودیت‌هایی را ایجاد می‌کنند. به بیان ساده، همچنان که هر دو کشور می‌توانند در مجموعه‌ای از مسائل با یکدیگر پیوند بیابند، اما آنها در خلاء نیستند و با کشورهای دیگر نیز مجموعه‌ای از مسائل را دارند و از سوی دیگر، هویت‌ها، انگیزه‌ها، اهداف و ساختارهای سیستمی نیز می‌توانند مسائل و محدودیت‌هایی ایجاد کنند.

روسیه به هر حال خود را در اروپا تعریف می‌کند و برای هویت اروپایی خود در دوره پوتین و مدودف نیز اهمیت زیادی قائل است و حتی محدودسازی یکجانبه گرایی امریکا را هم بیشتر از طریق قدرت‌های اروپایی دنبال می‌کند. روسیه همان اندازه از ماهیت انقلابی و اسلامی ایران قدرتمند نگران است که غرب. انگیزه همکاری با ایران قوی است، اما این انگیزه با غرب بیشتر است. اهداف این کشور به گونه‌ای است که ایران را یکی از کشورهای مهم برای رسیدن به آن می‌داند و نه همه آنها. از این رو، در اولویت بندی سیاسی خود چه در سال ۲۰۰۰ و چه در ۲۰۰۷ رسماً و از سی.آی.اس، اروپا، امریکا و شرق آسیا به ترتیب اهمیت یاد می‌کند و ایران در درون اولویت پنجم آن (خاورمیانه) است. ساختارهای داخلی و خارجی روسیه و نیازهای اقتصادی آن و منبع کسب درآمدهای مالی آن نیز همان قدر محدودکننده روابط دو کشور هستند که ساختار نظام بین‌المللی. حتی در یک نظام بین‌المللی چند قطبی نیز روسیه خود را شریک غرب می‌داند و مسائل خود را با آنها حل می‌کند. به عبارتی، روسیه در باشگاه قدرت های بزرگ خود را می‌بیند و شانه به شانه آنها زدن برایش تداعی‌کننده قدرتمندی و جهانی‌گرایی است و چه در شورای امنیت سازمان ملل متحد و چه در گروه هشت و یا سازمان جهانی بازرگانی، این وضع قابل مشاهده است.

اما جمهوری اسلامی ایران نیز در گسترش همکاری‌ها محدودیت های مهمی دارد. هویت ایرانی، نقش منطقه‌ای و جهانی مورد انتظار، استقلال عمل خارجی، محدودیت‌های قانونی، افکار عمومی و ضرورت تعادل بخشی به پیوندها و مناسبات

بین‌المللی، تهران را به سوی نوعی تعادل و موازنه در ارتباط با مسکو و یا هر کشور دیگری سوق می‌دهد.

در کنار عوامل پیوند دهنده و محدودیت‌های موجود، مسائل و مشکلاتی نیز در عمل طی سال‌های گذشته در روابط دو کشور و بطور مشخص در دریای خزر و مسائل مربوط به انرژی میان دو کشور وجود داشته است که البته به همت دو طرف از حجم آن کاسته شده است. گاه این مسائل بزرگ نمایی و بعضاً به زنده شدن خاطرات منفی نیز منجر شده است. از این رو، با وجود بسترهای مناسب برای گسترش همکاری‌ها، این وضع به " اتحاد" منجر نشده و نخواهد شد. اما حتی در موقعیت "همکاری های مهم" دو کشور، نیز هنوز متأسفانه ظرفیت های موجود کامل نشده و دو کشور نتوانسته اند مناسبات خود را به سود دو ملت و دست یافتن به مطلوبیت‌های واقعی پیش ببرند. این همکاری‌ها به ویژه در حوزه اقتصادی جای توسعه بیشتر دارد و برای رسیدن به چنین هدفی، پیش از هر چیز ضرورت درک مناسب از موقعیت هر کشور نزد دیگری بسیار اهمیت دارد تا انتظارات با یافته‌های واقعی منطبق شود. درک روشن از وضعیت عینی داخل روسیه و الزامات و پیچیدگی های تصمیم گیری و نگاه آنها به جهان خارج و اولویت بندی موضوعی و منطقه ای آن و همچنین فهم الزامات ملی، منطقه ای و جهانی خود و بویژه نقشی که در پرتو سند چشم‌انداز بیست ساله جمهوری اسلامی ایران ترسیم شده است و تلاقی و هم پوشانی‌های آتی با دولت روسیه در اوراسیای مرکزی می‌تواند به ما کمک کند تا امکان و حدود همکاری‌ها را به خوبی بشناسیم. اما در این میان، جدا از همه مسائل سیاسی، غیرحساس‌ترین عرصه برای تعامل میان کشورها، اقتصاد و تجارت است و بسط همکاری‌های اقتصادی بسیار بیشتر از همکاری‌های سیاسی می‌تواند زمینه را برای پیوندها و مناسب واقعی‌تر، ژرف‌تر و پایدارتر فراهم آورد. چنانچه منافع و سود عینی و مشخص بخش‌های فعال (بویژه بخش خصوصی) دو جامعه به همدیگر گره بخورد، زبان دو کشور و فرهنگ دو کشور می‌تواند به شکلی داوطلبانه و همه‌گیر شرایطی را به وجود آورد که حتی فراتر از سیاست و حکومت‌ها، دو ملت را به یکدیگر متصل سازد و از این طریق به سیاست و حکومت نیز مدد رساند تا خارج از چارچوب‌های تنگ و بسته اداری و بوروکراتیک به همزیستی، همکاری و تعامل منطقی اندیشیده و دست بیابد.

ضمیمه شماره ۱

معاهده اساس روابط متقابل و اصول همکاری بین جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه

جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه که من بعد طرفین خوانده می‌شوند، به نظر عزم راسخ و سرشار از علاقمندی متقابل هر دو کشور نسبت به تحکیم روابط و همکاریهای همه جانبه بین خود، با اعتقاد به اینکه توسعه روابط و همکاریهای فیمابین با منافع اساسی دو کشور انطباق دارد، با علاقمندی نسبت به بسط روابط همه جانبه در ابعاد گسترده تر و بلند مدت در زمینه های سیاسی، تجاری، اقتصادی، علمی، فنی، فرهنگی و ... با اعتقاد به ضرورت ایجاد جهانی مبتنی بر رعایت جدی مفاد منشور سازمان ملل متحد و معیارهای حقوق بین‌الملل و با ایمان کامل به این که در جهان معاصر، مسائل بین‌المللی فقط بر اساس اصول مندرج در منشور سازمان ملل متحد، من جمله: اصول تساوی حاکمیت، استقلال سیاسی، تمامیت ارضی، حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات، عدم توسل به زور و نیز عدم دخالت در امور داخلی کشورها باید حل و فصل شوند و با تمایل به مساعدت جهت ایجاد صلح، ثبات و با تاکید مجدد بر پایبندی به اهداف و اصول منشور سازمان ملل متحد، موارد ذیل به توافق رسیدند:

ماده ۱

جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه به عنوان کشورهای دوست، روابط فیمابین را بر پایه برابری حاکمیت، اعتماد و احترام متقابل به حق حاکمیت، تمامیت ارضی، استقلال و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر استوار می‌سازند.

ماده ۲

هر یک از طرفین متعهد می شود تا از توسل به زور و تهدید در روابط فیمابین پرهیز نموده و اجازه ندهد تا از سرزمین‌شان برای تجاوز و عملیات خرابکاری و تجزیه‌طلبی علیه طرف دیگر استفاده گردد.

ماده ۳

چنانچه یکی از طرفین مورد تجاوز کشور دیگری قرار بگیرد، طرف دیگر ملزم می‌باشد از هر گونه مساعدت نظامی و یا کمک های دیگر به متجاوز که موجبات ادامه

تجاوز را فراهم می‌آورد، خودداری نموده و سعی نماید تا اختلافات بوجود آمده بر اساس منشور سازمان ملل متحد و اصول کلی حقوق بین‌الملل حل و فصل گردد.

ماده ۴

طرفین موافقت می‌نمایند که اختلافات احتمالی بین خود را صرفاً از طرق مسالمت‌آمیز حل و فصل نمایند.

ماده ۵

طرفین موافقت نمودند، شرایط مناسب حقوقی، اقتصادی، مالی و تجاری برای فعالیت‌های دوجانبه و چندجانبه و نیز سرمایه گذاری های مشترک در کشورهای یکدیگر و کشورهای ثالث ایجاد نمایند. همچنین طرفین اعتقاد دارند که برای دستیابی به اهداف فوق‌الذکر، اعطای حقوق کامله الوداد، فعالیت کمیسیون مشترک دائمی ایران و روسیه، در خصوص همکاریهای اقتصادی، تجاری و همچنین همکاری بین بانکهای دو کشور اهمیت به سزایی دارند.

ماده۶

طرفین به گسترش مناسبات درازمدت و متقابلاً مفید خود به منظور تحقق طرحهای مشترک در زمینه های حمل و نقل، انرژی من جمله: استفاده صلح جویانه از انرژی هسته ای، احداث نیروگاههای اتمی، صنایع، علوم، فنون، کشاورزی و بهداشت عمومی مساعدت خواهند نمود.

ماده ۷

طرفین با برگزاری مشاوره های مستمر به مبادله اطلاعات و تجارب در زمینه های اقتصادی، علمی و فن آوری به منظور آشنایی هر چه بیشتر و استفاده از ظرفیت‌ها و امکانات دو کشور در این زمینه‌ها می پردازند. طرفین حداکثر تسهیلات مناسب را برای فعالیت در کشور خود و همچنین تامین شرایط لازم جهت کار و زندگی تجار و کارشناسان شاغل در پروژه های مشترک را مهیا می سازند.

ماده ۸

طرفین تماسهای گسترده و نزدیک بین مردم دو کشور و همچنین گسترش همکاری بین سازمانهای اجتماعی، بنیادها، سازمانهای مذهبی و تشکلهای اجتماعی جوانان، زنان و غیره را فراهم می‌آوردند.

هر یک از طرفین متقابلاً اقداماتی را به منظور تسهیل در ارائه روادید برای شهروندان طرف دیگر در چارچوب تماسهای توریستی، اقتصادی، تجاری، علمی، فن‌آوری و فرهنگی به عمل می‌آورند.

ماده۹

طرفین در گسترش هر چه بیشتر همکاریها در زمینه فرهنگ، علوم، تحصیلات، هنر، جهانگردی، ورزش و سایر زمینه های انسان‌دوستانه مساعدت می‌نمایند.

در این راستا، تماسهای مستقیم بین دانشگاهها، مراکز علمی، فرهنگی و مذهبی، موزه‌ها، کتابخانه‌ها، مراکز اسناد و همچنین سازمانهایی که در امور علمی، فرهنگی و هنری فعالیت دارند را تشویق می نمایند.

دو کشور در زمینه چاپ و انتشارات و مبادله اطلاعات میان ادارات خدمات خبری و اخبار و رسانه های گروهی همکاری خواهند نمود.

طرفین آموزش زبان فارسی در روسیه و زبان روسی در ایران را مورد تشویق قرار خواهند داد.

ماده۱۰

به منظور تعیین جهات و جزییات همکاری طرفین نسبت به انعقاد موافقتنامه های جداگانه بین موسسات و ارگانهای ذیربط دو کشور در زمینه های مختلف و مورد علاقه مبادرت خواهند نمود.

ماده ۱۱

طرفین نسبت به توسعه همه جانبه روابط بین پارلمانها من جمله تقویت ارتباط بین گروههای دوستی پارلمانی تلاش خواهند نمود.

ماده۱۲

طرفین در خصوص گسترش همکاریهای جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه در تمامی زمینه‌ها در دریای خزر، معاهده بین ایران و فدراسیون روسیه سوسیالیستی شوروی مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ و قرارداد بازرگانی و بحرپیمایی میان ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مورخ ۲۵ مارس ۱۹۴۰ و نامه های ضمیمه آنها را مبنای حقوقی ناظر بر فعالیت در دریای خزر می‌دانند.

رژیم حقوقی دریای خزر بایستی بر اساس اتفاق آراء پنج کشور ساحلی تکمیل گردد و طرفین تا تکمیل رژیم حقوقی دریای خزر هیچ مرزی را در این دریا به رسمیت نمی شناسند و با توجه به مبانی فوق، همکاری در دریای خزر را از طریق تدوین چارچوب های حقوقی لازم در زمینه های ماهیگیری و پرورش ماهی، کشتیرانی، تجارت ساحلی، استخراج منابع معدنی و حفظ محیط زیست توسعه می دهند.

ماده۱۳

طرفین با استفاده از امکانات و ظرفیتهای یکدیگر در زمینه های مختلف من جمله حمل و نقل و انرژی، در سطح منطقه همکاری خواهند نمود.

ماده۱۴

بمنظور گسترش و تحکیم روابط دوجانبه و نیز ایجاد و توسعه همکاریهای چندجانبه با مشارکت دیگر کشورهای منطقه، طرفین علاوه بر رایزنی های منظم من جمله مشورتهای سطح بالا، مذاکرات و اقدامات لازم را پیرامون تقویت، ثبات، تضمین امنیت و ارتقاء سطح همکاریها در منطقه انجام خواهند داد.

در صورت بروز شرایطی که صلح و امنیت بین‌المللی را مختل سازد یا موجبات تهدید آن و تشنج بین‌المللی را بوجود آورد، طرفین بلافاصله به مشاوره با یکدیگر بمنظور اتخاذ اقداماتی که بتواند این شرایط را برطرف نماید، خواهند پرداخت.

ماده۱۵

طرفین در مورد ارتقاء نقش و کارآیی سازمان ملل متحد بعنوان ابزار همه جانبه حمایت از صلح و امنیت بین‌المللی و یافتن راه حلهای کارآمد پیرامون مسائل مهم بین‌المللی تلاش خواهند نمود.

دو کشور همکاریهای خود را در چارچوب سازمان ملل متحد و سایر سازمانها و مجامع بین‌المللی تعمیق خواهند بخشید.

ماده۱۶

طرفین در خصوص پیشبرد فرآیند خلع سلاح، کاهش و در نهایت حذف انواع سلاحهای کشتار دسته جمعی تشریک مساعی می نمایند. در این راستا، دو کشور رایزنی‌های منظمی را به منظور هماهنگی تلاشها در زمینه امنیت بین‌المللی، عدم گسترش و کنترل صادرات انجام داده و خواهند داد.

ماده۱۷

طرفین در زمینه محیط زیست از طریق مبادله تجارب در استفاده صحیح از منابع طبیعی، تعمیم تکنولوژیهای مناسب از لحاظ زیست محیطی و انجام اقدامات مربوط به حفظ و احیاء محیط زیست همکاری می نمایند.

طرفین به یکدیگر در حد امکان برای پیشگیری از بلایای طبیعی و برطرف کردن آثار آن مساعدت می ورزند و در جهت تهیه استراتژیهای بین‌المللی در زمینه حفظ محیط زیست تلاش خواهند نمود.

ماده ۱۸

طرفین بصورت دوجانبه و نیز در سطح بین‌المللی در راستای ریشه کن نمودن تروریسم بین‌الملل و مبارزه با گروگانگیری، جنایت، حمل و نقل غیرقانونی مواد مخدر، قاچاق اسلحه و میراثهای فرهنگی و تاریخی و سایر اشیاء گرانبها همکاری می‌نمایند.

ماده۱۹

طرفین تاکید می نمایند که در مقابل اشکال نژادپرستی و تبعیض نژادی مبارزه نمایند.

دو کشور اهمیت زیادی به تفاهم بین اقوام و ادیان قائل بوده و برای تقویت آن و همچنین تامین حقوق آنها تلاش خواهند نمود.

ماده۲۰

این معاهده به تعهدات و حقوق طرفین که ناشی از قراردادها و موافقت نامه‌های دوجانبه یا چندجانبه بین جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه با یکدیگر و یا بین آنها با سایر کشورها می باشد، لطمه‌ای وارد نمی‌سازد.

ماده۲۱

معاهده حاضر پس از تصویب مجالس دو کشور و طی مراحل قانونی مربوطه و از تاریخ تبادل اسناد تصویب شده دارای اعتبار می‌باشد.

این معاهده برای مدت ۱۰ سال منعقد می‌گردد و در صورتی که هیچیک از طرفین حداقل یک‌سال قبل از پایان اعتبار آن بصورت کتبی طرف دیگر را از قصد خود پیرامون قطع اعتبار معاهده مطلع نسازد، خودبخود برای دوره‌های ۵ ساله بعدی تمدید می‌شود.

این معاهده در مسکو در تاریخ ۲۲ اسفند ماه سال ۱۳۷۹ برابر با ۱۲ مارس ۲۰۰۱ در دو نسخه به زبانهای فارسی و روسی که هر یک از متون دارای اعتبار یکسان می‌باشد، تنظیم شده است.

از طرف جمهوری اسلامی ایران	**از طرف فدراسیون روسیه**
سید محمد خاتمی	**ولادیمیر پوتین**

ضمیمه شماره ۲

بیانیه رؤسای جمهوری اسلامی ایران و روسیه در پایان سفر " ولادیمیر پوتین " به تهران

به دعوت آقای محمود احمدی نژاد رئیس جمهوری اسلامی ایران، آقای ولادیمیر پوتین رئیس جمهور فدراسیون روسیه در صدر هیأت بلند پایه ۲۴ مهر ماه ۱۳۸۶ مطابق با ۱۶ اکتبر ۲۰۰۷ برای انجام دیدار کاری به جمهوری اسلامی ایران سفر کرد و این، اولین سفر رئیس کشور روسیه به ایران، در طول تاریخ روابط دو طرف می‌باشد.

ولادیمیر پوتین رئیس جمهور روسیه در طی اقامت خود در تهران، علاوه بر شرکت در دومین اجلاس سران کشورهای ساحلی دریای خزر، با حضرت آیت الله سید علی خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران، دیدار و گفتگو کردند.

این مذاکرات که در فضای اعتماد و تفاهم صورت گرفت، دو طرف، ابعاد کلیدی مناسبات دو جانبه و همکاریها در زمینه های مختلف را بررسی و درباره مسایل مهم منطقه ای و بین‌المللی تبادل نظر نموده و به توافق رسیدند:

۱. دو طرف تایید نمودند که همکاری متقابلاً سودمند در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و همچنین تعامل در صحنه بین‌المللی پاسخگوی منافع ملی هر دو کشور بوده و نقش مهمی را در حفظ صلح و ثبات در منطقه و فراسوی آن ایفا می کند.

۲. دو طرف عزم خود را برای مساعدت به توسعه فزاینده روابط همه جانبه روسیه و ایران مطابق با نص و روح قرار داد، اساس روابط متقابل و اصول همکاری که در ۲۲ اسفند ماه ۱۳۷۹ برابر با ۱۲ مارس ۲۰۰۱ در مسکو به امضاء رسید، اعلام نمودند.

۳. دو طرف ضمن بررسی همکاری‌های تجاری و اقتصادی ایران و روسیه، خواستار افزایش تلاش‌ها در جهت توسعه بیشتر روابط اقتصادی دو طرف به ویژه در زمینه‌هایی مانند: صنایع نفت و گاز، انرژی اتمی، انرژی برق، صنایع تبدیلی، هواپیماسازی، بانکداری و حمل و نقل شدند. دو طرف اعتقاد مشترک دارند که کمیسیون دائمی همکاری های تجاری اقتصادی روسیه و ایران باید سهم قابل ملاحظه ای در این کار داشته باشند.

۴. همکاری دو کشور در زمینه استخراج و انتقال منابع انرژی مورد توجه خاص قرار گرفت، دو طرف توافق نمودند، جهت گسترش ارتباطات مستقیم بین شرکتهای نفت و گاز دو کشور که هدف آن انعقاد قراردادهای مشخص تجاری متقابلاً سودمند به صورت کار مشترک در همه بخشهای صنایع نفت و گاز می‌باشد، اقدام نمایند.

۵. دو طرف نسبت به هماهنگ سازی سیاست های بازار در زمینه صدور نفت و گاز، مشارکت سازمانهای روسیه در استخراج میادین نفت و گاز ایران از جمله میدان گازی پارس جنوبی، ایجاد توانایی‌های صنعتی در ایران برای تولید، نگهداری و صدور گاز طبیعی ابراز علاقمندی نمودند.

۶. دو کشور علاقمندی خود را برای ادامه همکاری در بخش انرژی از جمله مدرنیزه کردن نیروگاههایی که قبلاً با کمک روسیه ساخته شده‌اند و نیز احداث نیروگاههای برق آبی و نیروگاههای حرارتی جدید از جمله ساخت نیروگاه ذغال سنگ طبس در ایران را مورد تاکید قرار دادند.

۷. دو طرف ضمن تاکید بر همکاری در عرصه انرژی اتمی صلح آمیز، تأیید نمودند که این نوع همکاریها در آینده نیز در مطابقت کامل با تعهدات آنها نسبت به قرارداد عدم اشاعه سلاحهای هسته‌ای اجرا خواهد شد. در این راستا بر ساخت و راه‌اندازی نیروگاه هسته‌ای بوشهر طبق جدول زمانبندی مورد توافق دو طرف تأکید کردند.

۸. دو کشور با رضایت مندی موضوع امضاء قرارداد تحویل پنج فروند هواپیمای توپولوف (۱۰۰-۲۰۴- تی.یو) به ایران را مورد اشاره قرار دادند. در این ارتباط، نسبت به تعمیق هر چه بیشتر همکاری در زمینه صنایع هواپیمایی ابراز علاقمندی شد.

۹. دو طرف ضمن حمایت از مذاکرات جاری بین سازمانهای مربوطه دو کشور در خصوص خرید و ساخت هواپیماهای توپولوف ۳۳۴ و ۲۱۴ و نیز هلکوپترهای غیرنظامی کاموف در ایران، بر تنظیم و امضای سریعتر قرارداد نهایی این پروژه تاکید نمودند.

۱۰. در جریان دیدار روسای جمهور بر لزوم ادامه تلاش در جهت فراهم سازی شرایط مساعد حقوقی، اقتصادی و مالی برای سرمایه‌گذاری‌های مشترک در

روسیه و ایران تاکید کردند، از این رو ضرورت امضای هر چه سریعتر سند تفاهم نامه بین دولت جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه درباره توسعه همکاریهای بلندمدت تجاری، اقتصادی، صنعتی، علمی، فنی و همچنین موافقت نامه تشویق و حمایت متقابل از سرمایه‌گذاری‌ها مورد تأکید دو کشور قرار گرفت.

۱۱. دو طرف توافق نمودند که تلاش برای توسعه کریدور بین‌المللی حمل و نقل شمال ـ جنوب از جمله بخشهای جاده ای، راه آهن و دریا در راستای تقویت روزافزون روابط تجاری و اقتصادی ایران و روسیه و نیز دیگر کشورهای منطقه تداوم یابد.

۱۲. دو کشور به توافق رسیدند که موضوع بازگشایی راه زمینی بین ایران و روسیه از طریق جمهوری داغستان تسریع شود.

۱۳. دو طرف از پیشرفت روز افزون همکاری‌های منطقه ای بین اعضای فدراسیون روسیه و استان‌های جمهوری اسلامی ایران ابراز رضایتمندی نمودند، در این راستا، خاطر نشان گردید که از سرگیری فعالیت سرکنسولگری روسیه در رشت و گشایش سرکنسولگری ایران در غازان، به تقویت هر چه بیشتر روابط منطقه ای دو کشور کمک خواهد کرد.

۱۴.دو کشور ضمن بحث و بررسی مسایل مهم منطقه ای نسبت به گسترش همکاری‌های دو جانبه و چندجانبه در آسیای مرکزی و قفقاز به منظور تقویت امنیت و ثبات در این منطقه از جمله از طریق همکاری نزدیکتر با کشورهای منطقه بر اساس علاقه و احترام متقابل، ابراز علاقمندی نمودند.

۱۵.ایران و روسیه بر توسعه همکاری‌ها بر اساس حقوق برابر و سازنده بین کشورهای ناظر سازمان همکاری شانگهای در زمینه های مورد علاقه دو طرف تأکید کردند.

ضمیمه شماره ۳

متن کامل اعلامیه پنج کشور ساحلی دریای خزر در نشست تهران (۲۴مهر ۱۳۸۶)

اعلامیه جمهوری آذربایجان، جمهوری اسلامی ایران، جمهوری قزاقستان، فدراسیون روسیه و ترکمنستان

رؤسای جمهور کشورهای جمهوری آذربایجان، جمهوری اسلامی ایران، جمهوری قزاقستان، فدارسیون روسیه و ترکمنستان از جانب کشورهای خود که از این به بعد طرفها نامیده خواهند شد؛ ضمن حمایت از ابتکار محمود احمدی نژاد، رییس جمهوری اسلامی ایران برای برگزاری دومین نشست رؤسای جمهور کشورهای ساحلی دریای خزر؛ در پی بحث و بررسی مسائل مبرم بین‌المللی و منطقه ای که مورد علاقه متقابل طرفها می‌باشد، وضعیت و چشم‌اندازهای همکاری‌های چند جانبه و همچنین مسائل مربوط به روند تعیین رژیم حقوقی دریای خزر که در فضایی سازنده و مبتنی بر حسن تفاهم در تاریخ ۲۴ مهر ماه ۱۳۸۶ هجری شمسی برابر با ۱۶ اکتبر ۲۰۰۷ میلادی در شهر تهران مورد مذاکره قرار گرفته است؛ با اعتقاد به این امر که توسعه همکاری‌های پنج کشور ساحلی خزر براساس دوستی و حسن همجواری، پاسخگوی منافع اساسی ملت‌های آنها بوده و عامل مهم تامین امنیت منطقه به شمار می‌آید؛

با اتکاء بر تمایل مشترک پنج کشور در راستای تحکیم دوستی و اعتماد متقابل، حل و فصل کلیه مسائل در فضای تساوی حقوق و مشارکت متقابلاً مفید و با در نظر گرفتن منافع آنان؛ با توجه به تغییرات بوجود آمده در منطقه دریای خزر و روندها در سطوح ژئوپلیتیک و ملی و توافقات موجود بین پنج کشور ساحلی خزر و در این رابطه با عنایت به ضرورت تکمیل رژیم حقوقی دریای خزر و تصویب هر چه سریعتر کنوانسیون رژیم حقوقی در راستای این اهداف؛ با تلاش جهت فراهم سازی شرایط مساعد به منظور تأمین حقوق حاکمه کشورهای ساحلی خزر در دریای خزر و همچنین حل و فصل مسایل رژیم حقوقی این دریا و بهره برداری از منابع آن با روحیه تفاهم و همکاری؛ با توجه به آمادگی برای برقراری تماس‌های منظم بین سران کشورهای ساحلی دریای خزر از جمله در چارچوب پنج جانبه و تبادل نظر پیرامون مهمترین مسائل دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی؛ با تأیید پایبندی خود به اهداف و اصول منشور

ملل متحد، موازین شناخته شده حقوق بین‌الملل از جمله احترام به حاکمیت، استقلال، تمامیت ارضی و برابری حاکمیت کشورها، عدم توسل به زور و یا تهدید به آن؛ موارد ذیل را اعلام می‌دارند:

۱- طرفها از هر لحاظ مساعدت می‌کنند تا منطقه خزر به منطقه صلح و ثبات، توسعه و شکوفایی پایدار اقتصادی، حسن همجواری و تساوی حقوق در همکاری‌های بین‌المللی بین کشورهای ساحلی مبدل شود. آنها عزم راسخ دارند تا بر پایه روابط دو جانبه و چندجانبه در زمینه‌های سیاسی، دیپلماتیک، بازرگانی، اقتصادی، علمی، فنی، فرهنگی- اجتماعی و سایر زمینه‌ها بطور تنگاتنگ با یکدیگر تشریک مساعی نمایند.

۲- طرفها از برگزاری اجلاس سران کشورهای ساحلی دریای خزر به صورت منظم با توافق طرفها و در فاصله بین آنها ملاقات های وزرای امور خارجه و همچنین کارشناسان ذی‌صلاح طرفها برای بررسی تمامی مجموعه مسایل مرتبط با دریای خزر حمایت می‌کنند.

۳- طرفها ضمن تلاش برای استفاده موثر از ظرفیت های غنی منطقه خزر و با در نظر داشتن چشم انداز مساعد توسعه آن، گفتگو و تشریک مساعی در عرصه اقتصادی به ویژه در زمینه های انرژی و حمل و نقل را گسترش خواهند داد.

۴- طرفها به استفاده مطلوب از ظرفیت‌های حمل و نقل منطقه‌ای از جمله از طریق ایجاد و گسترش کریدورهای حمل و نقل بین‌المللی مساعدت خواهند نمود.

۵- طرفها اظهار می‌دارند که فقط کشورهای ساحلی، دارای حقوق حاکمه در رابطه با دریای خزر و منابع آن می‌باشند.

۶- طرفها معتقدند که رژیم حقوقی جامع دریای خزر از طریق کنوانسیون مربوط به رژیم حقوقی دریای خزر به عنوان سند پایه تعیین خواهد شد که تصویب آن فقط بر اساس اتفاق آرای کشورهای ساحلی میسر است.

۷- طرفها توافق دارند تا تعیین رژیم حقوقی جدید دریای خزر، در پهنه آن باید رژیم‌های توافق شده کشتیرانی، ماهیگیری و تردد کشتی‌ها صرفاً تحت پرچم کشورهای ساحلی خزر براساس تحقق حقوق حاکمه آنها اعمال گردد.

۸- طرفها اعلام می‌دارند که تدوین رژیم حقوقی جامع دریای خزر و به همین منظور انعقاد هرچه سریعتر کنوانسیون رژیم حقوقی این دریا، مهم‌ترین وظیفه می‌باشد. این کنوانسیون به عنوان سند پایه رژیم حقوقی دریای خزر باید مسایل اعمال صلاحیت

کشورهای ساحلی خزر را براساس احترام به حقوق حاکمه آنها در دریای خزر تعیین نماید و در برگیرنده اصول و موازین مربوط به حفاظت از محیط زیست و کاربرد معقولانه منابع طبیعی، از جمله بهره برداری از منابع زنده دریای خزر و منابع معدنی بستر و زیر بستر آن، کشتیرانی و همچنین سایر مسایل مربوط به فعالیت در دریای خزر باشد.

۹- طرفها اعلام می‌دارند که توافق نهایی در مسایل مربوط به تحدید حدود بستر به منظور استفاده از منابع زیر بستر توسط همه کشورهای ساحلی دریای خزر با توجه به حقوق حاکمه آنها و احترام به حقوق و منافع قانونی یکدیگر اجرا خواهد شد.

۱۰- طرفها مقرر نمودند که روند توافق به منظور تعیین مناطق با عرض مورد توافق و پهنه مشترک آبی دریای خزر و همچنین رژیم‌های حقوقی مطابق با آنها را ادامه دهند.

۱۱- طرفها با درک مسوولیت خویش در برابر نسل های امروز و فردا در قبال حفاظت از دریای خزر و تمامیت سیستم زیست محیطی آن، اهمیت گسترش همکاری در حل مسایل زیست محیطی، از جمله هماهنگی فعالیت‌های ملی حفاظت از محیط زیست و مساعی مشترک با سازمان‌های بین‌المللی حفاظت از محیط زیست، به منظور ایجاد نظام منطقه‌ای، حفظ و نگهداری تنوع بیولوژیکی، استفاده معقولانه و تکثیر و پرورش ذخایر زنده را مورد تاکید قرار می‌دهند.

طرفها اذعان می‌دارند که وضعیت زیست محیطی دریای خزر و ذخایر ماهیان خاویاری این دریا مستلزم کاربرد مساعی مشترک سریع جهت جلوگیری از پیامدهای نامطلوب زیست محیطی می‌باشد. در این رابطه، طرفها ایجاد مبانی حقوقی ـ قراردادی اولویت‌دار لازم جهت همکاری‌های منطقه‌ای حفاظت از محیط زیست را براساس کنوانسیون رژیم حقوقی دریای خزر ادامه خواهند داد.

طرفها ضمن ابراز خشنودی از لازم الاجرا شدن کنوانسیون حفاظت محیط زیست دریای خزر که در نوامبر ۲۰۰۳ در تهران منعقد گردید؛ بر لزوم تدوین و تصویب هر چه سریعتر پروتکل‌های الحاقی به آن تاکید کردند.

طرفها همچنین لزوم نهایی شدن ترتیبات نهادی کنوانسیون، بویژه تعیین محل دبیرخانه دائمی کنوانسیون را در اسرع وقت خاطر نشان می‌سازند.

۱۲- طرفها اصل مسوولیت کشورهای ساحلی دریای خزر در قبال خسارات وارده به محیط زیست خزر و به یکدیگر در نتیجه استفاده از دریای خزر و بهره‌برداری از منابع آن را تایید می‌نمایند.

۱۳- طرفها اعلام می‌دارند که دریای خزر باید فقط جهت اهداف صلح آمیز مورد استفاده قرار گیرد و همه مسایل مربوط به دریای خزر بوسیله کشورهای ساحلی از طرق مسالمت آمیز حل و فصل خواهد شد.

طرفها برای ایجاد و تحکیم اعتماد متقابل، امنیت منطقه‌ای، ثبات و همچنین امتناع از بکارگیری نیروی نظامی در روابط متقابل تلاش خواهند کرد.

۱۴- طرفها تایید می‌کنند که نیروهای مسلح آنان به منظور حمله به هر یک از طرفها مورد استفاده قرار نخواهد گرفت.

۱۵- طرفها تاکید می‌کنند که در هیچ صورتی به کشورهای دیگر اجازه نخواهند داد تا از قلمرو کشورشان برای تهاجم و سایر عملیات نظامی علیه هر یک از طرفها استفاده شود.

۱۶- طرفها از روند مذاکرات پیرامون رژیم حقوقی دریای خزر براساس احترام متقابل، حسن تفاهم، برابری حقوق و موازین پذیرفته شده حقوق بین‌الملل در فضای گفتگوهای متمدنانه ابراز رضایت کرده و ضرورت ادامه فعال این مذاکرات را خاطر نشان نمودند.

۱۷- طرفها با اذعان به اهمیت امنیت، صلح و ثبات در منطقه دریای خزر ابراز تمایل کردند که مذاکرات خود را برای بررسی کلیه مسائل مرتبط با امنیت در دریای خزر ادامه دهند.

۱۸- طرفها به ایجاد نظامی جهانی جدید چند قطبی، کامل‌تر و عادلانه بین‌المللی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و حقوقی مساعدت نموده و به صورت همه‌جانبه نسبت به تحکیم نقش محوری سازمان ملل متحد به عنوان سازوکار همه جانبه حفظ صلح، امنیت و ثبات جهانی کمک خواهند کرد.

۱۹- طرفها معاهده«منع اشاعه و تکثیر سلاح‌های هسته‌ای» را به عنوان یکی از مهم‌ترین بنیان‌های امنیت و ثبات بین‌المللی دانسته و خواستار تعمیم آتی این معاهده هستند. طرفها همچنین حق مسلم کلیه کشورهای عضو معاهده «منع اشاعه و تکثیر سلاح های هسته‌ای» جهت توسعه تحقیقات، تولید و استفاده از انرژی هسته‌ای در

مقاصد صلح آمیز بدون تبعیض و در چارچوب مفاد این معاهده و همچنین سازوکارهای آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را مورد تأیید قرار می‌دهند.

۲۰- طرفها ضمن تایید حق مسلم هر کشور برای انتخاب راه توسعه مخصوص به خود براساس احترام به حقوق بشر با توجه به ارزش‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی کشورهای ساحلی دریای خزر، مخالفت خود را با دخالت در امور داخلی کشورهای مستقل ابراز می‌دارند.

۲۱- طرفها معتقدند که شرط لازم تأمین امنیت، صلح و ثبات در منطقه، حل و فصل صلح آمیز، عادلانه و پایدار مناقشات بر طبق منشور ملل متحد، براساس احترام به حاکمیت، رعایت تمامیت ارضی و خدشه‌ناپذیری مرزهای شناخته شده بین‌المللی می‌باشد.

۲۲- طرفها تروریسم بین‌المللی، جدایی طلبی تجاوزکارانه و سایر مظاهر زورگویانه افراط گرایی و همچنین مبادلات غیرقانونی مواد مخدر و سلاح و اشکال دیگر بزه کاری فرا ملی سازمان یافته را به عنوان یک تهدید جهانی که امنیت جامعه جهانی و نیز ثبات سیاسی بین‌المللی را تهدید می‌کند؛ تلقی می‌نمایند.

طرفها بدون قید و شرط کلیه اقدامات، روش‌ها و اعمال تروریستی را صرف نظر از انگیزه‌ها، اشکال و مظاهر آن، در هر جایی و به وسیله هر کسی که انجام یابند، به ویژه آن مواردی که صلح و امنیت منطقه را در معرض تهدید قرار می‌دهند؛ به عنوان اعمال جنایتکارانه محکوم می‌نمایند. طرفها همچنین اعتقاد دارند که تروریسم نمی‌تواند و نباید با هیچ دینی، ملتی، تمدنی و یا گروه نژادی ارتباط داده شود.

۲۳- طرفها پایبندی خویش را به توسعه همکاری های وسیع دوجانبه و چندجانبه در مبارزه با تروریسم، نقل و انتقال غیرقانونی مواد مخدر و سلاح و جرایم سازمان‌یافته فراملی با استفاده از نقش محوری هماهنگ کننده سازمان ملل متحد براساس رعایت دقیق اصول و موازین شناخته شده حقوق بین الملل مورد تأیید قرار می‌دهند.

۲۴- طرفها با استقبال از نتایج اجلاس رؤسای جمهور کشورهای ساحلی خزر در تهران، عزم راسخ خود را نسبت به مساعدت همه جانبه در توسعه همکاری بین کشورهای ساحلی مورد تاکید قرار می دهند.

۲۵- اجلاس آتی روسای جمهور کشورهای ساحلی خزر طبق تاریخ توافق شده در اکتبر ۲۰۰۸ در باکو مرکز جمهوری آذربایجان برگزار خواهد شد.

از طرف جمهوری آذربایجان، الهام علی اف
از طرف جمهوری اسلامی ایران، محمود احمدی نژاد
از طرف جمهوری قزاقستان، نورسلطان نظر بایف
از طرف فدراسیون روسیه، ولادیمیر پوتین
از طرف ترکمنستان قربانقلی بردی محمد اف

کتابنامه

۱- منابع فارسی

الف- کتابهای فارسی

۱- اتکین، موریل، روابط ایران و روس (۱۸۲۷-۱۷۸۰)، ترجمه محسن خادم (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۲).

۲- ترنزیو، پیوک ارلو، رقابت‌های روس و انگلیس در ایران، ترجمه عباس آذرین (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۵۹).

۳- ازغندی، علیرضا، روابط خارجی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰) (تهران: قومس، ۱۳۷۶).

۴- افشردی، محمدحسین، ژئوپلتیک قفقاز و سیاست خارجی ج.ا. ایران (تهران: دوره عالی جنگ سپاه، ۱۳۸۱).

۵- احمدی، کورش، تفکر نوین سیاسی و سیاست خارجی شوروی (تهران: قومس، ۱۳۷۰).

۶- احتشامی، انوشیروان، سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین چی (تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸).

۷ - بیلینگتون، جیمز، روسیه در جستجوی هویت خویش، ترجمه مهدی سنایی (تهران: ایراس، ۱۳۸۵)

۸- بیل، جیمز، روابط بدفرجام ایران و امریکا (شیر و عقاب)، ترجمه فروزنده برلیان (تهران: نشر فاخته، ۱۳۷۱).

۹- جمالزاده، محمدعلی، تاریخ روابط روس و ایران (تهران: بنیاد افشار یزدی، ۱۳۷۲)

۱۰- حاجی یوسفی، امیر محمد، سیاست خارجی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای (۲۰۰۱ -۱۹۹۱)، (تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴).

۱۱- دهقان طرزجانی، محمود، روابط خارجی ایران و همسایگان در دهه دوم انقلاب اسلامی (تهران: سروش، ۱۳۷۹).

۱۲- رمضانی، روح‌الله، چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علیرضا طیب (تهران: سروش، ۱۳۸۰).

۱۳- زرگر، علی اصغر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات (تهران: معین، ۱۳۷۲).

۱۴- زادوخین، آ.گ.، سیاست خارجی روسیه: خودآگاهی و منافع ملی، ترجمه مهدی سنایی، تهران: موسسه ابرار معاصر، ۱۳۸۴.
۱۵- سیوری، راجر، ایران صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی (تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۱).
۱۶- سریع‌القم، محمود، سیاست خارجی ج.ا.ایران: بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف (تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک).
۱۷- شیخ عطار، علیرضا، ریشه‌های رفتار سیاسی در قفقاز، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴)
۱۸- صفری، مهدی، ساختار و تحولات سیاسی در فدراسیون روسیه و روابط با جمهوری اسلامی ایران، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴.
۱۹- طاهر احمدی، محمود، روابط ایران و شوروی در دوره رضاشاه (تهران: مرکز اسناد و دیپلماسی، ۱۳۸۴).
۲۰- فرناندو ،کلودین، از کمینترن تاکمینفرم، ترجمه امیر بغداد آبادی و دیگران (تهران: خوارزمی، ۱۳۷۷).
۲۱- کرمی، جهانگیر، تحولات سیاست خارجی روسیه، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴.
۲۲- کولایی، الهه، سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶.
۲۳- کولایی، الهه، بررسی زمینه‌های نظری و تاریخی همگرایی و واگرایی در فدراسیون روسیه (تهران: وزارت خارجه، ۱۳۸۱).
۲۴- کارر دانکوس، هلن، نه صلح نه جنگ، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی (تهران: نشر نو، ۱۳۶۷).
۲۵- کولایی، الهه، اتحاد جماهیر شوروی و انقلاب اسلامی ایران (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹)
۲۶- گازیوروسکی، مارک، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه فریدون فاطمی (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۱).
۲۷- میراحمدی، مریم، پژوهشی در تاریخ معاصر ایران (۱۹۵۰-۱۹۰۰) (مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶).

۲۸- ولایتی، علی‌اکبر ، تاریخ روابط خارجی ایران در عهد شاه عباس صفوی (تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴).
۲۹- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹).
۳۰- هوشنگ مهدی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط پهلوی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸).
۳۱- هرزیگ، ادموند، ایران و حوزه جنوبی شوروی سابق، ترجمه کاملیا احتشامی اکبری، تهران: وزارت خارجه، ۱۳۷۵.
۳۲- یلتسین، بوریس، تلاش برای روسیه، ترجمه رضا حائز (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۴).

ب- مقالات فارسی

۱- امیراحمدیان، بهرام ، «اسلام و مسلمانان در فدراسیون روسیه»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام، شماره ۲۹ (بهار ۱۳۸۶) .

۲- «اقتصاد روسیه: خرس زخمی»، ماهنامه اقتصاد ایران، تیرماه ۱۳۸۰.

۳- پرتوی، کتایون، «سیاست خارجی منطقه‌ای کرملین در ایران (۷۸-۱۹۱۷) «فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۱۲، پائیز ۱۳۸۱.

۴- پانفیلوا، ویکتوریا، «روسیه و جهان اسلام»، ماهنامه ایراس، شماره ۱۴.

۵- ترنیکف،گلوشنکو، «ابعاد سیاست امریکا در مورد کشورهای مستقل مشترک‌المنافع»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۵ ، بهار ۱۳۷۸.

۶- دهقانی، سیدجلال الدین، "گفتمان‌های سیاست خارجی ایران در آسیای مرکزی"، فصل‌نامه ایراس، سال اول، شماره دوم، زمستان ۱۳۸۵.

۷- روزنامه ایران، ۸ خرداد ۱۳۸۱.

۸- روزنامه نوروز، ۱۷ فروردین ۱۳۸۱.

۹- رضایی، محسن، مصاحبه در فصلنامه سیاست دفاعی، شماره ۱۶-۱۵ .

۱۰- سردارآبادی، خلیل‌الله، «بررسی تطبیقی مواضع آمریکا و شوروی در قبال جنگ ایران و عراق»، فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی، شماره ۳۱، (تابستان ۱۳۸۱).

۱۱- سجادپور، محمد کاظم، «گسستگی هویت در جمهوری‌های بازمانده از شوروی» فصلنامۀ آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۹ (بهار ۱۳۷۴).

۱۲- سیک، گری؛ «ایران و امریکا؛ حقایق و پیامدها»، فصلنامه گفتگو، شماره ۱۲ (تابستان ۱۳۷۵) .

۱۳- شفیعی، افسانه، «وضعیت اقتصادی کشورهای اوراسیای مرکزی»، ماهنامه ایراس، شماه ۱۶.

۱۴- صفری مهدی، میزگرد مشترک ایران وروسیه ، ماهنامه دیدگاهها و تحلیلها، شماره ۱۹۲.

۱۵- طهماسب (هانتر)، شیرین، «ایران، روسیه و جمهوری‌های جنوبی شوروی سابق»، فصلنامه گفتگو، شماره ۱۲، (تابستان ۱۳۷۵).

۱۶- طهماسب (هانتر)، شیرین، «ایران، روسیه و جمهوری‌های جنوبی شوروی سابق «فصلنامه گفتگو (ویژه‌نامه سیاست خارجی ایران)، شماره ۱۲.

۱۷- فریدمن، رابرت، «گورباچف، ایران، جنگ ایران و عراق» ترجمه الهه کولایی، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۱ شماره ۲ تابستان ۱۳۷۶.
۱۸- فریدمن، رابرت، «روابط روسیه و ایران در دهه ۱۹۹۰»، ترجمه داوود رضایی، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۶، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۱.
۱۹- کرمی، جهانگیر، «نگاه روسیه به جهان اسلام»، ماهنامه ایراس، شماره ۱.
۲۰- کرمی،جهانگیر،" بازی جدید در قفقاز و پیامدهای امنیتی آن برای ایران»، فصلنامه سیاست دفاعی، شماره ۳۰-۲۹ ، زمستان ۱۳۷۸.
۲۱- کولایی، الهه، «تحولات در سیاست خاورمیانه‌ای روسیه»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۸، تابستان ۱۳۷۶.
۲۲- کولایی، «ایران و روسیه در دوران ریاست جمهوری خاتمی»، فصلنامه سیاست خارجی، سال نوزدهم، بهار ۱۳۸۴.
۲۳- گونز، یولند، «بررسی تغییر و تحولات اقتصادی در روسیه»، ترجمه احمد لواسانی، ماهنامه شماره ۱۲۴، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲۴ – گر، تد رابرت، برخوردهای فرقه‌ای و امنیت جهان، «ترجمه علیرضا محمدخانی، ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۱۶-۱۱۵.
۲۵- گزارش هیات اعزامی به مسکو، ۱۳۸۶/۶/۱۱، سایت سازمان توسعه تجارت ایران (www.tpo.ir).
۲۶- لطفیان، سعیده، «برآورد تهدید و برنامه‌ریزی نظامی در ایران، سناریوهایی محتمل درگیری و فرصت‌های جلب اعتماد » در کتاب اریک آرنت.
۲۷- متقی، ابراهیم، «روند شاخص‌ها و چالش‌های الگوی امنیت یک قطبی در خلیج فارس» فصلنامه راهبرد، شماره ۱۰.
۲۸- موسوی، سید رسول، " ابرقدرت انرژی: جایگاه روسیه در عصر حاکمیت نفت"، همشهری دیپلماتیک، نیمه بهمن ماه ۱۳۸۶، شماره ۲۲.
۲۹- ملکی عباس ، " چالش‌ها و فرصت‌های ایران در آسیای مرکزی و قفقاز"، در مصاحبه با مریم مهدوی اصل، ۱۵ فروردین ۱۳۸۶.، به نقل از : (www.iras.ir).
۳۰- مرادی، منوچهر،"نتایج نشست سازمان همکاری شانگهای"همشهری دیپلماتیک، شماره
۳۱- ویژه‌نامه هسته‌ای، روزنامه اعتدال و توسعه، ۱۵ اسفند ۱۳۸۳.

۳۲- هاشم، احمد، «ظرفیت علمی و تکنولوژیکی ایران: تأثیر ایدئولوژی و تجربه جنگی بر روند تحقیق و توسعه نظامی» در کتاب ظرفیت نظامی و خطر بروز جنگ اریک آرنت (تهران: دوره عالی جنگ سپاه، ۱۳۷۹).
۳۳- همایون‌پور، هرمز، "روسلان خاسبولاتف: محافظه‌کار یا اصلاح‌گر؟" مجله نگاه نو، خرداد و تیر ۱۳۷۲.
۳۴- طهماسب (هانتر)، شیرین، «سیاست عمل‌گرایانه ایران در آسیای مرکزی»، ترجمه وحید رضا نعیمی، روزنامه همشهری، ۲۵ شهریور ۱۳۸۲.
۳۵- هرمن، ریچارد، «نقش ایران در ادراکات و سیاست‌های اتحادجماهیرشوروی ۱۹۴۶-۸۸» ترجمه الهه کولایی، ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی شماره ۲-۱۰۲.
۳۶- یو، هالپاخ، «ناحیه مازندران در مفهوم بین‌المللی»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۰.

۲- منابع انگلیسی

A- Books

1- Aron, Leon and Kenneth Jenson, The Emergence of Russian Foreign Policy. Washington, D.C: Institute of Peace Press, 1994.

2- Bayman, Daniel and other's, Iran's Security policy after Revolution, Rand, 2001.

3-Carter, H. and A. Ehteshami(ed), The middle East's Relations with Asia and Russia, London: Routledge Curzon, 2004.

4- Chubin, Shahram, Iran's National Security Policy, Washington D.C: Carnegie Book 1991.

5- Donaldson, R. and J. Nogee, The Foreign Policy of Russia: Changing Systems, Enduring Interests (Armonk: M. E. Sharpe, 1998).

6- Guroff, G., “The Paradox of Russian National Identity and Ethnicity in Russia (London: M.E. Sharpe, 1994).

7- Ivanov, Igor, The New Russian Diplomacy (Washington D.C: Brooking, 2002).

8- kemp, G. and p. Saunders, “America, Russia, and the Greater Middle East, the Nixon Center, Washington, DC, November 2003.

9- Legrold, Robert, “US – Russian Relation”, Russia in Global Affairs, Vol. 4, No. 4, Oct-Dec, 2006.

10- Rabinson, Neil, Russia: A State of Uncertainty. New York: Routledge, 2002.

11- Smith ,Graham, The Post-Soviet States: Mapping the Politics of Transition (London : Arnold, 1999).

12- Smith ,Hanna (ed), Russia and its Foreign Policy: Influences, Interests and Issues, Kikimora Publication, 2005.

13- NATO and Caspian security: A Mission Too Far? RAND, 1999.

B- Articles

1- Aslund, A. and M. Olcott (eds) Russia after Communism, Washington D.C: Carnegie Endowment for International Peace, 1999).

2- Eisenstadt ,Michael, The Armed Forces of the Iran, MERIA, Vol.5, No .1, March 2001.

3- de Nevens, Renee, "Democratization. Ethnic Conflict" Survival.

4- Jones, Scott, "Turkish strategic interest in the Trans Caucasus Security.

5- Foreign Policy in Caucasus S Asia, July 2000.

28- Freedman, R., "Russia, Iran, and the Nuclear Question ", JCPA. Org, No.5446, July 2, 2006.
6- Gref, German, "Eu Expansion Hits Russia", The Russia Journal, November 26, 2006.
7- http://WWW. Views wire.com.
8- http://pe.rian.ru/23/11/1386.
9- http://Kramlin.ru (15 July 2006) and www.Edi.org (27June 2006)
10- Moscow Times Weekly, June 23, 2005.
11-http:// Taraqiu.Eu, and http:// Russian.com.
12- Mankoff, Jeffry, "Russia and the west: Taking the Longer View", the Washington Quarterly, spring 2007.
13-Portyakov, V., "Russia, China and India in the World Economy", Russia in Global Affairs, Vol.4, No.2, April-June 2006,.
14- Russian polling Institute FOM (Public Opinion Foundation), 22-23 April 2006 (http://bd.fom.ru/report/cart/frontier/countries/ Iran2/tb 061712).
15- Sibult, T.B, "Military Conflicts", SIPRI 2000.
16- A Survey of Russian Federation Foreign Policy, March, 27, 2007(www. Mid.ru/ 6.1.2008)
17- Saivetz, Carol, " Russia's Iran Dilemma", Russian Analytical Digest, No.6, September.19, 2006.
18- The Foreign Policy Concept of Russia federation, June 28, 2000, www.
19- The Foreign Policy Concept, op.cit.
20- Wallander, C., "Gorbachev's New Thinking", The Washington Quarterly, Winter 2000.
21- www.cdi .org (2 Sept 2007), and Dmitri Trenin, "Russia Redefines its Relations with the West", The Washington Quarterly, Spring 2007.
22- www.Iran.Ir (October 15, 2007).
23- WalleRsteen, Peter Margaret Sollenberg, The End of the International War? Armed conflict 1989-95, Journal of Peace Research. Vol 330 No.30 1995. .
24- www.russiran.com/ archives/002309.shtml (Feb.2, 2008).